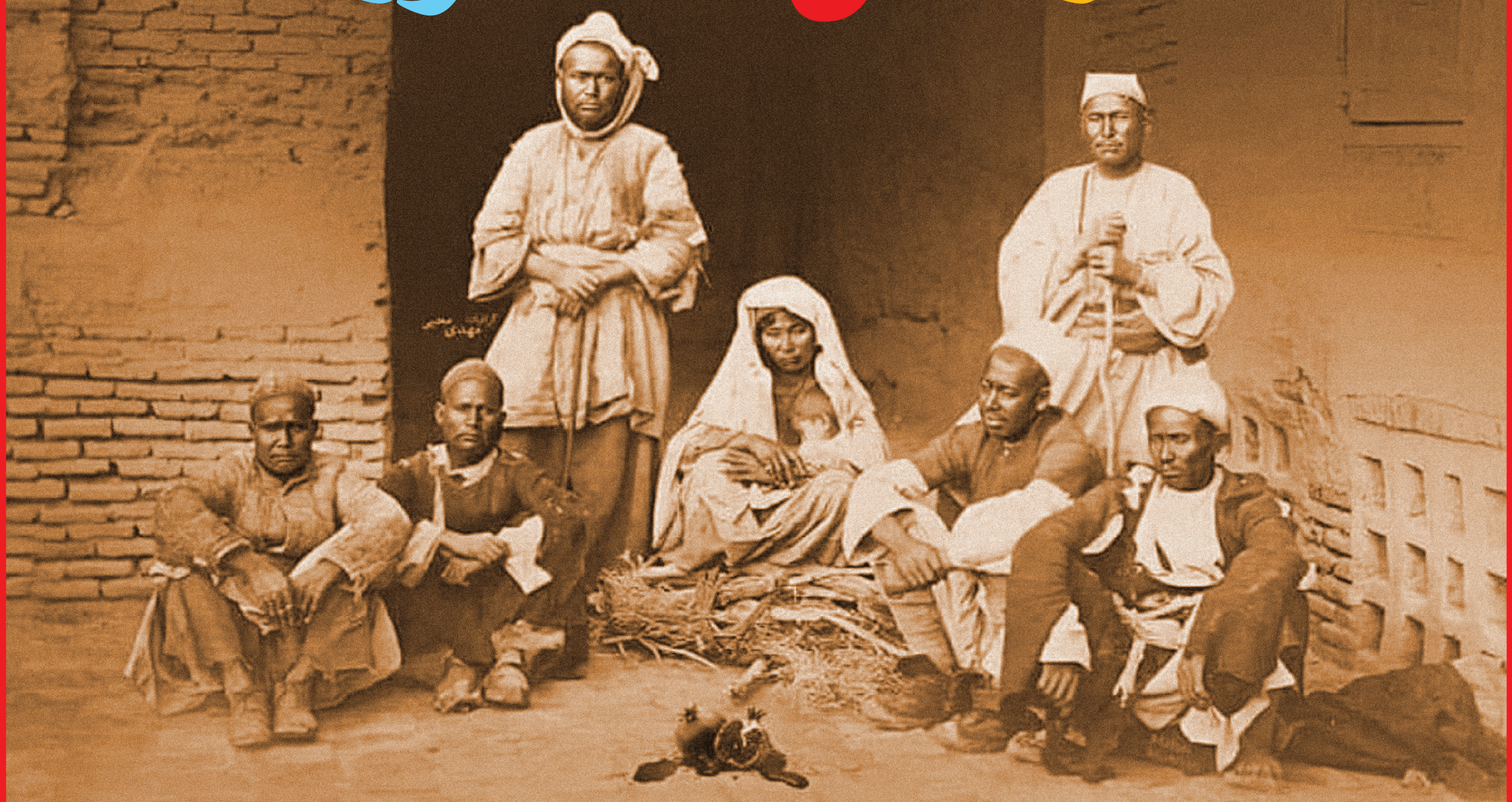
راه عدالت

● سال اول ● شماره ۵ ● سه‌شنبه ● ۱۸ میزان ۱۴۰۲ ● ۱۰ اکتوبر ۲۰۲۳

ارگان نشراتی حزب عدالت و آزادی افغانستان

به‌مناسبت ۲۵ سپتامبر؛
آغاز نسل‌کشی هزاره‌ها



نسل کشی هزاره‌ها؛ رنجی فراگیر اما استثناپذیر

امتناع هم‌ذات پنداری، مکانیسم باز تولید فاجعه

چگونه می توان کین توزی عبدالرحمان خانی را مهار کرد؟

گزارشی از کار ناتمام عبدالرحمان خان؛ کوچ اجباری و پاک‌سازی قومی توسط طالبان

هزاره‌ها؛ قربانیان خاموش یک قرن نسل کشی

پیامدهای نسل کشی هزاره‌ها در سال ۱۸۹۲

ارغنداب شمالی، ارغنداب و خاک‌ایران

چرا هنوز نسل کشی رخ می‌دهد؟

جنایت عبدالرحمان خان؛ نسل کشی یا استبداد هدفمند؟

نمایه آثار تولیدشده درباره کاتب

گزارشی از محفل یادبود نسل کشی هزاره‌ها در آمریکا

اعلامیه حزب عدالت و آزادی افغانستان در پیوند به حوادث اخیر فلسطین

اعلامیه حزب عدالت و آزادی در پیوند به وضعیت مهاجرین در پاکستان و ایران

سرمقاله

مدیر مسئول

روزهای تنهایی و رنج مردم افغانستان

در این روزهای سیاه و حرام مصیبت از هر طرف بر مردم افغانستان می‌بارد. ستم گروه تروریستی حاکم، فقر فزاینده، بی‌پناهی میلیون‌ها مهاجر مظلوم در دو کشور همسایه و غربت هر مهاجر هموطن در هر گوشه‌ای از جهان و اکنون زلزله ویرانگر تنها بخشی از مصیبت‌هایی است که هرکدام به تنهایی بنیان‌برانداز یک زندگی انسانی است. اما دردی بدتر از این همه، رنج تنهایی و بی‌کسی مردم افغانستان است. حتی ویرانی چندین روستا و به کام مرگ رفتن هزاران نفر و نابود شدن هزاران زندگی در هرات نتوانست حس همدردی جهانی را برانگیزد. اکنون که چند روز از این حادثه غم‌انگیز می‌گذرد هیچ صدای جدی از هیچ کشور و نهاد بین المللی برنخاسته است و جهان بی‌خیال از کنار این همه مصیبت می‌گذرد و رنج مردم افغانستان را نظاره می‌کند. افغانستان منزوی و تنها است که گویا در این کره خاکی جایی به نام افغانستان وجود ندارد.

گروه حاکم که سرمست از به اصطلاح پیروزی بر کفر جهانی است حتی از ارایه یک آمار دقیق از جان‌باختگان عاجز است چه رسد به این که خسارات وارده را برآورد کرده و به درد مردم آسیب دیده رسیدگی کند. در تصویری دو مرد مظلوم را می‌بینیم که مجروحین خویش را بر چهارچرخ چوبی شان بار کرده اند و از میان خرابه‌ها احتمالا به سوی شهر می‌روند تا شاید به شفاخانه و یا یک مرکز درمانی برسانند. مردم با بیل و کلنگ در میان خروارها خاک به دنبال اجساد عزیزان شان هستند. هیچ نهاد دولتی و یا غیر دولتی وجود ندارد تا به وضعیت رسیدگی کند. دیگر چه انتظاری از گروه حاکم می‌توان داشت؟ اصلا مگر خود حاکمیت چنین هیولایی بر مقدرات مردم کم مصیبتی است که انتظار خدمت و کمک از آن را هم باید داشته باشیم؟ افغانستان به معنای واقعی کلمه نه تنها بر زنان بلکه بر کل مردم تبدیل به یک زندان مخوف و شکنجه‌گاه بزرگ شده است. سیاهی و تباهی از سروصورت این مرگ‌آفرینان می‌بارد و سایه شوم آن‌ها بر هر وجدان انسانی سنگینی می‌کند و هر کدام از آنان یک عذاب مجسم است.

در این میان زمستان از راه می‌رسد و بسیاری از مردم آذوقه زمستانی خویش را ندارند و فقر بیداد می‌کند. هر کدام از ما نزدیکان و خویشاوندان زیادی داریم که در آن خراب‌آباد گیر مانده اند و از وضعیت همگی به خوبی آگاهی داریم. فقر چنان گسترده و عمیق است که برای بسیاری از خانواده‌ها داشتن چند وعده غذایی مناسب تبدیل به یک آرزو شده است. مردمی که در فکر درس و مشق فرزندان خویش بودند و با عشق و علاقه از تمام هستی خویش می‌گذشتند تا فرزان شان درس بخوانند و آینده‌ای برای خود رقم بزنند، اکنون تنها به این فکر هستند که چگونه لقمه نانی گیر آورند تا مبادا فرزندان شان از گرسنگی نمیرند.

در این میان دو همسایه جنوبی و غربی افغانستان دقیقا در چنین وضعیتی پای خود را بر گلوی میلیون‌ها مهاجر و آواره افغانستان گذاشته اند و فشار می‌دهند. مهاجرانی که اتفاقا از دست هم‌پیمانان سیاسی همین همسایگان به کشورهای شان به دلیل نزدیکی مسیر پناه برده اند اکنون در معرض بازگشت اجباری به افغانستان قرار گرفته اند. در پاکستان وضع چنان وخیم است که برخی از چهره‌های سیاسی این کشور در توصیف وضعیت مهاجرین گفته اند که نیروهای امنیتی پاکستان مثل کرکس بر لانه‌های غریبانه مهاجرین هجوم می‌برند و آنان را برای فرستادن به افغانستان دستگیر می‌کنند. در ایران رسانه‌های دولتی و غیر دولتی بر آتش مهاجرهراسی و نفرت عمومی از «افغانی» جماعت می‌دمند و هر روز در یک جایی از این سرزمین فاجعه‌ای بر سر مهاجرین آوار می‌شود. در روزهای اخیر علاوه فشار جمعی بر مهاجرین در ایران، دولت این کشور نیز اعلام کرده است که در حال شناسایی افراد فاقد مدرک شناسایی هستند تا از ایران اخراج کنند.

اقدامات هماهنگ علیه مهاجرین در دو کشور همسایه برخی گمانه‌زنی‌ها مبنی بر هماهنگی گروه طالبان با این دو کشور را تقویت کرده است. برخی تحلیل‌گران گفته اند که طالبان از هر دو کشور خواسته اند تا مهاجرین را به افغانستان برگردانند. زیرا اکثر کسانی که در این دو کشور فاقد مدرک هستند و بر اثر اقدامات اخیر دو کشور پس به افغانستان مسترد خواهند شد از دست گروه طالبان در دو سال اخیر فرار کرده اند. بدین ترتیب آنان بر اثر تصمیم و اقدمات اخیر دو دولت در چنگ طالبان گرفتار خواهند شد.

اکنون زلزله نیز از راه رسیده است و ساکنان چندین روستا در زنده‌جان هرات را به کام مرگ فرستاده است و پس‌لرزه‌ها شدید و مداوم بر شدت این فاجعه افزوده است. تصاویری که از فاجعه زلزله هرات در شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های جمعی انعکاس یافته است چنان غم‌انگیز و مصیبت‌بار است که تا کنون چنین صحنه‌هایی در هیچ حادثه‌ای دیده نشده است. تصاویری از بی‌پناهی و بی‌کسی مردمی که در دام قهر طبیعت گیر مانده اند. امکانات برای رسیدگی به بازماندگان وجود ندارد و اجساد هم‌چنان در زیر آوارها مدفون هستند. اما جهان تا کنون با سکوت از کنار این فاجعه گذشته است و به نظر می‌رسد که این همه ویرانی و رنج هیچ حس جمعی را سبب نشده است. تنها چند کشور محدود تا کنون در باره کمک‌رسانی به آسیب دیدگان اعلامیه داده اند ولی هیچ اقدام عملی از هیچ کشور و نهادی تا کنون صورت نگرفته است. این اوج بی‌پناهی و رنج مردمی است که به نظر می‌رسد از سوی همگان فراموش شده اند. در این روزها ناامیدی و یاس از درودیوار افغانستان و از سر و صورت هر هموطن ما می‌بارد و هیچ توجهی از سوی هیچ کسی صورت نمی‌گیرد.

روزگار تلخی است و روزگار تنهایی و رنج مدام مردم افغانستان. اکنون در افغانستان وضعیت به گونه‌ای است که همه می‌پرسند چه زمانی این همه رنج و مصیبت به سر خواهد رسید؟ مردم از وضعیت مایوس هستند و متاسفانه هیچ پناهگاهی هم وجود ندارد. اما مسلما روزی این همه بیچارگی و مصیبت سپری خواهد شد و به پایان خواهد رسید. امیدواریم که مردم با صبوری و آموختن درس‌های لازم از این مصیبت‌ها از وضعیت عبور کنند و به یک زندگی انسانی بدور از فاجعه و رنج برسند.

حزب کنگره ملی از کارزار «توقف نسل‌کشی هزاره‌ها» حمایت کرد

در پی کارزاری برای به رسمیت شناخته شدن کشتار هزاره‌ها به عنوان نسل‌کشی، حزب کنگره ملی طی اعلامیه‌ای حمایت رسمی خود را از این کارزار اعلام کرد.

دکتر عبداللطیف پدرام، رهبر حزب کنگره ملی افغانستان، اعلامیه رسمی این حزب را در صفحه کاربری خود در شبکه اجتماعی X نشر کرده است که به شرح زیر است:

هم میهنان گرامی!

۲۵ سپتامبر روز کشتار هزاران هزار هموطن هزاره ی ما به دستور امیرعبدالرحمن جلاد است. به اثر لشکرکشی این امیر خون‌آشام به ارزگان، به گواهی سراج‌التواریخ، ۴ صدهزار خانواده‌ی هزاره قتل عام شدند، ملک و مال آنها تاراج و سرزمین های شان به قبایل پشتون توزیع گردید. هزاره‌ها از سرزمین های بومی و اجدادی شان کوچ داده شدند، و بسیاری از زنان، دختران و جوانان آن ها چونان برده در بازارهای برده‌فروشی افاغنه در کابل، قندوز، قندهار و کویته به فروش رسیدند. پیامد آن جنایات هولناک ضربه مهلک بر ساختار اجتماعی، قومی، اقتصادی و روانی جامعه‌ی هزاره بود که سوگمندانه تا همین اکنون آن طور که می‌باید جبران نشده است. جنایاتی که این امیر تبهکار و حاکمانش مانند عبدالقدوس خان بر مردم هزاره روا داشتند مصداق واقعی و انکار ناپذیر نسل کشی است.

حزب کنگره ملی افغانستان/ خراسان، این جنایات فراموش ناشدنی را محکوم می‌کند و خواهان آن است که این تاریخ (۲۵سپتامبر) به عنوان روز نسل کشی هزاره ها ثبت تقویم گردد.

شورای اجراییه کنگره ملی

۲۵ سپتامبر ۲۰۲۳م



حزب کنگره‌ی ملی افغانستان

کمیته اجرائیه

اعلامیه حزب کنگره ملی

هم میهنان گرامی!

۲۵ سپتامبر روز کشتار هزاران هزار هموطن هزاره ی ما به دستور امیرعبدالرحمن جلاد است. به اثر لشکرکشی این امیر خون‌آشام به ارزگان، به گواهی سراج‌التواریخ، ۴ صدهزار خانواده‌ی هزاره بیرحمانه قتل عام شدند، ملک و مال آنها تاراج و سرزمین های شان به قبایل پشتون توزیع گردید. هزاره‌ها از سرزمین های بومی و اجدادی شان کوچ داده شدند، و بسیاری از زنان، دختران و جوانان آن ها چونان برده در بازارهای برده‌فروشی افاغنه در کابل، قندوز، قندهار و کویته به فروش رسیدند. پیامد آن جنایات هولناک ضربه‌ی مهلک بر ساختار اجتماعی، قومی، اقتصادی و روانی جامعه‌ی هزاره بود که سوگمندانه تا همین اکنون آن طور که می‌باید جبران نشده است. جنایاتی که این امیر تبهکار و حاکمانش مانند عبدالقدوس خان بر مردم هزاره روا داشتند مصداق واقعی و انکار ناپذیر نسل‌کشی است.

حزب کنگره‌ملی افغانستان/خراسان، این جنایات فراموش ناشدنی را محکوم می‌کند و خواهان آن است که این تاریخ(۲۵ سپتامبر) به عنوان روز نسل کشی هزاره ها ثبت تقویم گردد!

شورای اجراییه کنگره ملی

۲۵ سپتامبر ۲۰۲۳ م

قطع درختان توسط کوچ‌های مسلح و سپردن یک بازار و سه باب مکتب در ولسوالی ورس از سوی اداره محلی به آنان

کوچی‌های مسلح که تحت حمایت طالبان قرار دارند در تاریخ ۱۴۰۴/۷/۹درختان مکتب پسرانه پیتاب سراب ولسوالی ورس بامیان را قطع کردند.

پس از این حادثه که مردم به اداره محلی طالبان شکایت کردند، اداره محلی کمیسیون نام نهاد معضل کوچی و دهنشین را موظف کرد که به قضیه رسیدگی کند که این کمیسیون در یک اقدام بی‌سابقه تمام بازار بند کوسه شامل ۲۰۰ باب مغازه، دو باب هتل، ده باب غرفه تجاری و سه مکتب منطقه را به کوچی‌ها داد.

به گزارش منابع محلی پیش از قطع درختان زمانی که از طرف اداره لیسه ممانعت صورت گرفت از سوی کوچی‌ها با تهدید مواجه شدند و به آنان اخطار داده شد که اگر این موضوع رسانه‌ای شود عواقب بدی در انتظار شان خواهد بود. حتی گفته شده است که در اطراف مکتب افراد مسلح گماشته بودند که از قطع درختان فیلم و عکس گرفته نشود.

به گفته منابع قدامت مکتبی که به کوچی‌ها سپرده شده است بیشتر از ۴۲ سال است و داری سه تعمیر می‌باشد که در ساحه «بلندآبه» این منطقه قرار دارد. درختانی که فعلا توسط کوچی ها قطع گردیده است توسط مردم برای استفاده مکتب شانده شده است و عمر بالای بیست سال دارد.

بازار بند کوسه که به کوچی‌ها سپرده شده است نیز در سال ۱۳۶۷ با دستور حکومت وقت و توسط مردم ساخته شده است که در آن نزدیک به ۲۰۰ باب مغازه، دو باب هتل و ده باب غرفه تجاری قرار دارد.

این ساحه در سال ۱۳۹۸ از سوی اداره محلی حکومت پیشین زیر ماستر پلان شهری قرار گرفت که توسط وزارت شهر سازی و مسکن برای ساحه مذکور پلان استراتیژک ساخته شد و در سال ۱۴۰۰ توسط هیات ۹ اداره مربوطه که برای سروی اعزام شده بود مورد تایید قرار گرفت و ساخته شد.

در سال ۱۴۰۱ پلان تفصیلی توسط اداره شهر سازی و مسکن ساخته شد که در سال ۱۴۰۲ پلان مذکور منظور گردیده است.

تا اکنون از زمان ایجاد مکتب و بازار بند کوسه هیچ شخصی چه از جانب کوچی ها و یا مردم محل ادعای مالکیت صورت نگرفته است .

اما بر اساس فیصله کمیسون حل معضل کوچی و ده نشین که در آن هیچ نماینده‌ای از مردم هزاره حضور نداشته است ساحه متذکره به کوچی‌های مسلح سپرده شده است. این در حالی است که مردم منطقه هم برای مکتب و هم برای بازار بند کوسه سندهای ق انونی در دست دارند و تا کنون به ادارات مختلف طالبان مراجعه کرده اند ولی هر بار تهید شده اند.

گفتنی است که در روزهای اخیر فشارهای کوچی‌های مسلح بر مردم محل در مناطق مختلف هزاره‌جات از جمله ولایت بامیان افزایش بی سابقه داشته است و در اکثر مناطق دعاوی ساختگی علیه مردم و دارایی‌های آنان افزایش یافته است.

چند روز پیش نیز والی بامیان چند نفر را در ولسوالی پنجاب ولایت بامیان توسط حبس و فشار مجبور کرد که زمین های شان را به کوچی‌های مسلح تسلیم کنند.

احمد مسعود خواستار به رسمیت شناختن آپارتاید جنسیتی و نسل‌کشی هزاره‌ها شد

احمد مسعود، رهبر جبهه مقاومت ملی به کمپیین توقف نسل‌کشی هزاره‌ها پیوست و خواستار به رسمیت‌شناسی «آپارتاید جنسیتی» در افغانستان و «نسل‌کشی هزاره‌ها» از سوی مجامع بین المللی شد.

او که در نشستی در دانشگاه «ساینس پو» در فرانسه سخن می‌گفت اظهار داشت: «دو چیز را باید در افغانستان به رسمیت بشناسید؛ اول آپارتاید جنسیتی و دوم نسل‌کشی هزاره‌ها».

احمد مسعود هم‌چنین تاکید کرد که تا زمان آزادی افغانستان و تمکین طالبان به مطالبات مردم افغانستان مقاومت مسلحانه و مبارزه علیه طالبان ادامه خواهد داشت.

گفتنی است که احمد مسعود اخیرا سفری به کشورهای اروپایی داشته است و هفته پیش مهمان ویژه پارلمان اروپا بود. در این جلسه او مورد تمجید قرار گرفت و اکثر سخنرانان خواستار حمایت از جبهه مقاومت ملی شدند.

سخنان رهبر جبهه مقاومت ملی مورد استقبال گسترده کاربران شبکه‌های اجتماعی قرار گرفته است و در افکار عمومی مورد حمایت قرار گرفته است.

حملات بی‌سابقه حماس برمناطقی از اسراییل

گردان‌های الاقصی، شاخه نظامی حماس بامداد روز شنبه ۱۵ میزان ۱۴۰۲ از حمله چند جانبه زمینی، دریایی و موشکی به سراسر اسرائیل خبر دادند.

این حملات که پس از پنجاه سال بی‌سابقه دانسته شده است و اسراییل را کاملا غافل‌گیر کرد و ناتوانی موشکی این رژیم به نام سپر موشکی گنبد آهنین را نشان داد.

بر اساس اعلان حماس بیش از ۵هزار موشک به مناطقی از جنوب اسراییل شلیک گردید که بر اثر آن تا کنون صدها تن کشته و صدها تن دیگر مجروح گردیده اند. همزمان با این حملات موشکی ده‌ها تن از نیروهای حماس در مناطق تحت کنترل اسراییل نفوذ کردند و ده‌ها تن را کشتند و ده‌ها تن دیگر را به گروگان گرفتند.

ناتانیاهو نخست وزیر اسراییل بلافاصله پس از این حملات در رسانه‌ها ظاهر شد و از انتقام سخت از حماس سخن گفت. پس از این سخنان حملات متقابل اسراییل علیه فلسطنیان آغاز گردید که در آن‌ها مناطق مسکونی مورد حمله قرار گرفتند و تا کنون تعداد زیادی از مردم فلسطین بر اثر این حملات جان باخته اند.

تا کنون به طور رسمی کشته شدن ۱۰۰۰ تن اسراییلی در این حملات مورد تایید قرار گرفته است. هم چنین گفته شده است که ۴۰۰ فلسطینی نیز در این جنگ کشته شده اند.

حملات حماس به اسراییل با واکنش‌هایی از سوی کشورهای مختلف مواجه شده است و تعدادی از کشورها آن را محکوم کرده اند و تعدادی دیگر هم از آن حمایت کرده اند.



زلزله شدید در هرات جان هزاران تن را گرفت و خسارات سنگین جانی و مالی برجای گذاشت



روز شنبه ۱۵ میزان ۱۴۰۲ زلزله‌ای به بزرگی ۶.۳ ریشتر مناطقی از غرب کشور به خصوص ولایت هرات را تکان داد که بر اثر آن هزاران تن جان باخته اند و هزاران تن دیگر زخمی شده و خسارات مالی سنگینی بر مردم هرات وارد کرده است.

بر اساس آمار رسمی که تا کنون منتشر شده است جان باختگان بیش از ۲هزار تن ذکر شده است. اما گزارش‌های غیر رسمی تعداد کشته شدگان و مجروحان را بسیار بیشتر از آن ذکر می‌کنند.

عمق فاجعه به قدری است که اکنون پس از چند روز از حادثه هنوز اجساد جان باختگان در زیر آوارها باقی مانده اند و تعداد زیادی از مردم به مراکز درمانی منتقل شده اند اما اداره حاکم فعلی از رسیدگی به این حادثه بزرگ ناتوان است.

بر اثر این زلزله هم‌چنین خانه‌های چندین روستا در زنده جان هرات به طول کلی تخریب گردیده و به آوار تبدیل شده است و خانه‌های گلی مردم به کلی فروریخته اند.

تصاویری که تا کنون از فاجعه زلزله هرات در شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌ها دست به دشت می‌شوند بسیار غم‌انگیز است و عمق فاجعه بسی بیشتر از آن چیزی است که تا کنون از سوی طالبان اعلان گردیده است.

این زمین لرزه ساعت ۱۱:۰۰ صبح به وقت محلی (۰۶:۳۰ به وقت گرینویچ) روز شنبه ۱۵ میزان ۱۴۰۲ حدود ۴۰ کیلومتری شمال غرب هرات را لرزاند.

نسل‌کشی هزاره‌ها؛
رنجی فراگیر اما استثناپذیر

محمد سرور جوادی







مرگ انسان‌ها دردناک است و دردناکتر مرگ‌های دسته‌جمعی است؛ مرگ‌هایی که در آن‌ها هیچ‌کس مورد ترحم واقع نمی‌شود و هستی یک جمعیت، یک تبار و یک خانواده از بیخ و بن ویران می‌گردد بدون این‌که بدانند چرا و جرم شان چیست؟ شما هم مثل من ازین عبارات ذهن تان به سوی حوادث مرگ‌بار طبیعی کشانده می‌شود، حوادثی که طبیعت به اشکال مختلف با آن‌ها در گیر است و انسان و هستی او هم جزء طبیعت.

آن‌چه که در روزهای پسین بر سر بخشی از مردم هرات آمده است در زمره حوادث دردناک طبیعی است و زجر و رنجی که بر مردم آن سامان تحمیل شده است به سادگی قابل فراموشی نیست. لیکن این رنج و درد زمانی زخم ناسور و بی‌التیام می‌شود که هیچ داد رس و مددگاری کنار مصیبت دیدگان نباشد و هیچ امیدی هم برای دستگیری وجود نداشته باشد.

حوادث طبیعی امر استثناناپذیر است و هر جای زمین و هر کتله اجتماعی می‌تواند با آن دست به گریبان باشد. در هنگام بروز حوادث طبیعی عاطفه انسانی برای کمک به همنوعان حدود جغرافیایی، دین و مذهب، رنگ و نژاد و حتی دوست و دشمن را به رسمیت نمی‌شناسد. اما گاهی انسانیت در حدی سقوط می‌کند که حتی در چنین مواردی هم هیچ حسی برای عده‌ای تحریک نمی‌شود و هیچ دردی را احساس نمی‌کنند و حتی بر عکس خیلی از وجدان‌های آلوده، چنین حالت‌هایی را فرصت و غنیمت می‌شمارند.

وقتی صحبت از مرگ وجدان‌ها و یا آلودگی وجدان‌ها می‌شود صفحه‌های زیادی پیش روی آدم گشوده می‌شود که هر صفحه آن تحمیل یک گونه مرگ و درد بر انسان‌ها است. اما نه از اثر حوادث طبیعی بلکه توسط انسان‌ها بر انسان‌های دیگر؛ حوادثی خیلی دردناک‌تر از حوادث طبیعی و خیلی وحشتناک‌تر و بی‌رحمانه‌تر از آن‌ها.

تصور کنید کودکی را سیلابی با خود می‌برد و بستگانش کاری برای نجات او نمی‌توانند و خودش هم برای بقاء فرصتی و امکاناتی ندارد تا دست و پاکند. یا خروش آتش فشان کسانی را فرو می‌بلعد و در خود ذوب می‌کند، یا طوفان سقف خانه ای را باخود می‌برد و ساکنان خانه را زیر سنگ و خاک خانه دفن می‌کند و یا زلزله ای از یک منطقه آباد تلی از خاک می‌سازد و ساکنان را در زیر تپه‌های خاک و سنگ لِه می‌کند، چه درد و زجری برای بازماندگان آن قربانیان تحمیل می شود؟ هر مرگی دردناک است اما این مرگها بدان جهت درد مضاعف دارند که قربانیان حتی فرصت تقلا برای نجات را پیدا نمی‌کنند.

اما حالا تصور کنیم که اگر مرگ‌های دسته‌جمعی نه توسط طبیعت بلکه توسط انسان یا انسانهایی بر جمعی دیگر از انسان‌ها تحمیل شود بدون اینکه بدانند چرا و به چه گناهی؟ بدون اینکه فرصت دست و پا زدن برای نجات داشته باشند و یا بدون اینکه امیدی برای نجات پیدا کنند چقدر زجر آور است؟ چقدر دردناک است که این مرگ‌ها همراه با شکنجه و درد و عذاب باشد! در پیش چشم مادری کودکی را ذبح کنند و آن دو جز نگاه حسرت بار به همدیگر چاره ای نداشته باشند! پیش دیدگان پدر پسر و پیش دیدگان پسر پدر شکنجه شود، فریاد بزند، ناله کند و جان بدهد اما هیچ یکی به دیگری کمکی نتواند، پیش روی شوهر بر همسر تجاوز شود، سینه اش بریده شود و شکمش دریده و طفلش بر سر نیزه یا برچه تفنگ بیرق گردد! کاری که از زمان عبدالرحمان خان تا کنون هر روزه بر هزاره‌ها صورت گرفته است. یکی از آخرین نمونه‌های آن ذبح حاجی حسن و فرزندش در ولسوالی ارزگان خاص در روزهای اخیر بود.

فرق مرگهای دسته‌جمعی بر اثر حوادث طبیعی و جرم و جنایت بشری در این است که طبیعت هیچ خط‌کشی میان آدم‌ها ندارد و هیچ برنامه هدفمند و دوامدار هم برای انهدام جمعیت انسانی در کار نیست. اما آدم‌ها در کشتار همنوع خود هم خط‌کشی‌های زیادی دارد و هم هدفمند نابود می‌کند و هم اقداماتش دنباله دار است.

هزاره‌ها یک جمعیت مورد کشتار جمعی هدفمند بوده و هستند. بیشتر از ۱۴۰ سال روندی جریان داشته که بگونه پیوسته این جمعیت انسانی را هدف قرار داده تا نابود سازد. کشتار دسته‌جمعی، اسارت، زندان، شکنجه و آزار و اذیت، کوچاندن اجباری و تصرف سرزمین‌های شان، برده گرفتن و خرید و فروش آن‌ها، مالیات‌های سنگین و تحمیل فقر مفرط، ممانعت از مشارکت سیاسی، ممانعت از تحصیل، حملات خونین انفجاری، رفتار بر اساس تبعیض شدید قومی، مذهبی، سیاسی، زبانی و استفاده از مذهب و فتاوای مذهبی برای انهدام و کشتار و حذف فیزیکی، روش‌های مستمر و بی وقفه و رسمی برای نابودی این جمعیت بوده است.

مطابق تعاریف و تفاسیر حقوقدانان از نسل‌کشی یا کشتار جمعی و بر اساس مفاد مواد کنسوانسیون‌های بین المللی در مورد منع و مجازات نسل‌کشی آن‌چه بر هزاره‌ها در افغانستان رفته و جریان دارد مصداق بارز نسل‌کشی است؛ چون "نسل‌کشی اقدام یک شخص یا گروه برای انهدام جمعیت انسانی دیگر است"، که اقدام شامل موارد زیر می‌شود:

۱- قتل و کشتار افراد، خانواده‌ها و دسته‌ها؛

۲- وارد کردن صدمه شدید جسمی و روحی بر اعضای یک گروه انسانی؛

۳- قرار دادن عمدی یک گروه انسانی در شرایط نا مناسب به‌منظور نا بودی کلی یاجزئی؛

۴- جلوگیری از توالد و تکثیر نسل؛

۵- انتقال و جابجایی اعضای گروه به‌خصوص کودکان.

هم‌چنین اگر چنانه‌چه فرد یا گروهی مسئولیت انجام کاری را داشته و انجام ندادن آن موجب به خطر افتادن جان جمعیت دیگر شده است و در ترک این مسئولیت عمدی در کار بوده و هدف نابودی جمعیت آسیب‌پذیر دخیل بوده، جنایت ضد بشری است و نتیجه این بی‌مسئولیتی نسل‌کشی محسوب می‌شود.

در تمام اقدامات یادشده قصد انهدام کل یا بخشی از جمعیت مورد هدف شرط است و منظور از انهدام تنها نابودی و حذف فیزیکی افراد نیست بلکه برهم زدن جمعیت و گروه ، تغییر زبان، مذهب، فرهنگ و هویت کتلوی که بیشتر در چارچوب انتقال و جابجایی و پراکنده کردن جمعیت گروه تحقق می یابد نیز شامل آن است.

در افغانستان هزاره‌ها نه در یک مقطع کوتاه بلکه به‌طور مستمر و بی‌وقفه در طول یک و نیم قرن گاهی مشمول همه اقدامات فوق بوده اند و گاهی مشمول بخشی از آن‌ها. هزاره‌ها به‌طور هدفمند و سیستماتیک مورد کشتار به اشکال مختلف، اسارت و برده‌وار زیستن، زندان و شکنجه، کوچاندن و آوارگی و انتقال از زادگاه به نقاط دیگر، نفی مذهب، زبان و عنعنات، نفی تعلیم و دور نگهداشتن از مشارکت سیاسی و حتی در مواردی جلوگیری از توالد نسلی قرار گرفته اند.

> **هزاره‌ها یک جمعیت مورد کشتار جمعی هدفمند بوده و هستند. بیشتر از ۱۴۰ سال روندی جریان داشته که بگونه پیوسته این جمعیت انسانی را هدف قرار داده تا نابود سازد. کشتار دسته‌جمعی، اسارت، زندان، شکنجه و آزار و اذیت، کوچاندن اجباری و تصرف سرزمین‌های شان، برده گرفتن و خرید و فروش آن‌ها، مالیات‌های سنگین و تحمیل فقر مفرط، ممانعت از مشارکت سیاسی، ممانعت از تحصیل، حملات خونین انفجاری، رفتار بر اساس تبعیض شدید قومی، مذهبی، سیاسی، زبانی و استفاده از مذهب و فتاوای مذهبی برای انهدام و کشتار و حذف فیزیکی، روش‌های مستمر و بی وقفه و رسمی برای نابودی این جمعیت بوده است.**

عاملین نسل‌کشی هزاره‌ها در افغانستان هم مشخص هستند؛ عبدالرحمن شاید اولین و شاخص‌ترین عامل نسل‌کشی هزاره‌ها باشد. چون به واضح‌ترین صورت‌های ممکن مرتکب جنایات ضد بشری گردیده و همه اشکال جرایم ضد بشری را مرتکب گردیده و منکر آن هم نبوده است. و لی او تنها عامل نسل‌کشی هزاره‌ها نیست. بلکه بعد از او هم پیوسته سیاست‌های حذف و انهدام توسط حکومت‌های متکی به قومیت و قبیله دوام یافته است اما شاید تمام اشکال گذشته در حکومت‌ها بعدی نبوده و بخشی از آن‌ها به طور قطع در همه ادوار تاریخی وجود داشته است.

مرگ دسته‌جمعی درد جانگدازی است و کشتار دسته‌جمعی و نسل‌کشی با تمام اشکالش جانگدازتر. اما توجیه و نیشخند بر آن توسط جمعی فقط به‌خاطر تعلقات نژادی و قومی و زبانی و یا مذهبی بر شدت این درد و رنج‌ها می‌افزاید. نسل‌کشی هزاره‌ها درد است، رنج است، عذاب است و توجیه آن و خوشحالی برای آن درد و رنج و عذاب مضاعف. ازین رو واکاوی این موضوع و مستندسازی آن و طرح آن در مجامع بین المللی و توجیه افکار عامه جامعه بشری به سمت آن ضرورت جدی است.

ما زمانی نسل‌کشی دوامدار بر علیه هزاره‌ها را درک کرده می‌توانیم که فهم حقوقی ما از نسل‌کشی تنها کشتار و قتل نباشد بلکه همه ابعاد و اشکال جرایم ضد بشری را در نظر بگیریم؛ هرگاه انهدام فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، پراکنده کردن جمعیت یک گروه انسانی به هدف محو هویتی و ... را هم در کنار کشتار و قتل قرار دهیم بخوبی در می یابیم که نسل‌کشی هزاره‌ها سیر طولانی و ممتد و سیستماتیک داشته و دارد و آن وقت به درستی عوامل این جرایم را هم می شناسیم. وقتی نسل‌کشی هزاره‌ها مطرح می شود بمعنای نا دیده گرفتن جنایات بی شمار علیه سایر اقوام نیست، شاید سایر اقوام در افغانستان هم گاهی مشمول بعض مصادق نسل‌کشی شده باشند اما هزاره‌ها هم مشمول قربانیان تمام جرایم ضد بشری هستند و هم در مواردی که با اقوام دیگر هم درد و هم سرنوشت اند فشار و درد و رنج مضاعف را تحمل کرده اند.

حالا شما تصور کنید که یک حادثه طبیعی در یک لحظه چه فاجعه ای برای یک جمعیت به بار می آورد وانگاه تصور کنید و مقایسه که فاجعه کشتار و انهدام همراه با انواع شکنجه و زجر دادن و تحقیر و اسارت و... بطور مداوم و پیوسته و در طول یک و نیم قرن چه درد و رنجی را در پی دارد؟ حادثه طبیعی هدفمند نیست، طعن و تحقیر و توهین ندارد اما جنایت های ضد بشری که نتیجه افکار و رفتار صاحبان وجدانهای آلوده و مسخ شده است خیلی زجر آور تر از کشتن و نابود کردن یک حادثه طبیعی است و پیامد های زجر آور بسیاری دارد...

امید وارم با استفاده از علم حقوق، اسناد بین المللی، نمونه های عینی نسل‌کشی در جهان و مستندات آنچه که بر هزاره‌ها گذشته است بزودی کتابها و پژوهشهای زیادی تدوین و منتشر شود و دادخواهی هزاره‌ها در مجامع بین المللی به نتیجه برسد و روزی عاملین این جرایم محاکمه گردند.

در تاریخ معاصر حوادث دردناک زیادی در گوشه های جهان اتفاق افتاده که به تناسب آنچه که بر هزاره‌ها گذشته هم تنوع جنایات و شکنجه ها و عذاب ها کمتر بوده و هم آمار و ارقام تلفات خیلی پایینتر اما با آنهم مستند سازی شده و در زمره جرایم و جنایت علیه بشریت و نسل‌کشی محسوب گردیده عوامل آنها تا حدودی مجازات شده اند، حوادثی نظیر روآندا، برما، یوگوسلاوی سابق و حالا حتی جنگ اوکراین، با توجه به آن وقایع و مقایسه آنها با جرایمی که علیه هزاره‌ها رخ داده جنایت علیه هزاره‌ها مصداق روشن نسل‌کشی و جنایت علیه بشریت است.

امتناع هم‌ذات‌پنداری، مکانیسم بازتولید فاجعه

نوید بامداد

تلاش برای به رسمیت شناخته شدن نسل‌کشی هزاره‌ها، چندی است که از کانال‌های مختلف و به مناسبت‌های گوناگون، عمدتا از سوی افراد، گروه‌ها و نهادهایی که خود نیز هزاره هستند، دنبال می‌شود. مخاطب این کارزار، عموما کشورهای غربی، مجامع جهانی و نهادهای حقوق بشری هستند. تمرکز این کارزار بر آن استوار شده تا در سطح بین المللی نسل‌کشی هزاره‌ها مورد پذیرش قرار گرفته و به رسمیت شناخته شود. با این وجود به نظر می‌رسد که این کارزار پیش از آن که بتواند در سطح بین‌المللی توفیقی به دست آورد، نخست بایستی بر چالش دیگری که در سطح ملی و در میان افکار عمومی اقوام غیر هزاره با آن مواجه است، غالب آید. هنوز کم نیستند کسانی که علی رغم اذعان و اقرار به وقوع نسل‌کشی دوام‌دار بر علیه هزاره‌ها، از همصدایی با این کارزار خودداری می‌کنند. چه بسا هراس از تشدید شکاف‌های قومی، یکی از عواملی باشد که باعث تردید گروه مذبور در همراهی با کارزار فوق است. به باور این گروه تاکید بر وقوع نسل‌کشی هزاره‌ها، در کشوری که هنوز شکاف‌های قومی در آن به شدت فعال هستند، عاملی است که پل زدن بر روی این شکاف‌ها و عبور از آن‌ها را ناممکن و یا لااقل دشوار می‌سازد. با این وجود به نظر نگارنده‌ی این سطور، به رسمیت شناختن نسل‌کشی هزاره‌ها علاوه‌ی بر آن که برخاسته از تعهد اخلاقی یکایک افراد این جامعه نسبت به فجایعی است که در تاریخ آن‌ها رخ داده، تنها راه برای عبور از همان ذهنیتی است که هر گونه درک و همدردی با قربانیان فجایعی همچون نسل‌کشی را ممتنع ساخته و فرصت حیاتی برای تکرار دوباره و بلکه چندین‌باره و دوام‌دار نسل‌کشی را فراهم می‌سازد.

نسل‌کشی قومی، پیش از هر چیز گواه عمق و شدت شکاف‌های مبتنی بر قومیت در ساختار سیاسی و اجتماعی افغانستان است. وجود همین شکاف‌ها است که وقوع چنین فجایعی را ممکن و میسر ساخته است. خطوطی که تمایزهای قومی در افغانستان را برجسته ساخته و شکاف‌های قومی را دوام می‌بخشند، در عین حال امکان هر نوع هم‌ذات‌پنداری میان جمعیت‌های مختلف قومی در این کشور را، نسبت به رنج‌ها و آلامی که هر یک از این گروه‌ها با آن دست به گریبان است، ناممکن می‌سازند. هم‌ذات‌پنداری میان «ذات»هایی که پیش از آن که به یک گروه قومی خاص تعلق داشته باشد، انسان هستند، همچون همه‌ی دیگر انسان‌ها. به تعبیر آرنت در «آیشمن در اورشلیم» فقدان این هم‌ذات‌پنداری در میان اعضای یک جامعه و ناتوانی افراد از درک رنج‌ها، آلام و مصایبی که بر دیگر اعضای جامعه می‌رود، امکان خلق آشویتس‌ها و هولوکاست‌ها را فراهم می‌سازد. جنایاتی که در آشویتس صورت گرفت، نه توسط اهریمنان آدم‌نُما، بلکه توسط انسان‌هایی صورت گرفت که به لحاظ شخصی همچون تمام دیگر انسان‌ها بودند و نسبت به خانواده، نزدیکان، دوستان و آشنایان، رحمت، عطوفت و مهربانی از خود نشان می‌دادند. آن چه از فردی مبادی آداب، محافظه‌کار، ملایم، نرم‌خو و تحصیل‌کرده همچون آدولف آیشمن، یک جنایت‌کار جنگی می‌سازد، ناتوانی در تفکر است و جوهره‌ی تفکر از نگاه آرنت، توانایی هم‌ذات‌پنداری با دیگران است. نازیسم به عنوان یک ایدئولوژی نژادی همین قابلیت و توانایی را از پیروان خود سلب می‌کند. ایدئولوژی نازیسم آدم‌ها را در دسته‌های مختلفی دسته‌بندی کرده و انسان‌ها، بدون واسطه‌ی این مفاهیم، در مقام انسانی همچون خود ما، مورد ادراک قرار نمی‌گیرند. آن‌ها از پشت خطوط تمایز بخشی مورد فهم و درک قرار می‌گیرند که ایدئولوژی نژادی به تصویر کشیده است. مادام که این خطوط در ذهن‌ها باقی است، توان درک رنج‌های دیگری، قضاوت اخلاقی درباره‌ی آن‌ها و تقبیح جنایات صورت گرفته در موردشان برای ما ناممکن خواهد بود. همراهی اخلاقی با قربانیان نسل‌کشی زمانی ممکن می‌گردد که تفکر اخلاقی بتواند با عبور از مرزهای جدا کننده و تمایز بخش قومی، امکان درکی مشترک از فاجعه را برای همگان میسر سازد. از این رو، هر چه اذعان به وقوع نسل‌کشی و محکوم کردن آن در میان طیف وسیع‌تری از اعضای یک جامعه‌ی چند قومی گسترش یابد، می‌توان نسبت به افزایش ظرفیت‌های اخلاقی آن جامعه و امکان رسیدن به درکی مشترک از رنج‌هایی که قربانیان نسل کشی در آن جامعه متحمل شده‌اند، امیدوار بود.

امروز نیز آن چه عبور از شکاف‌های قومی در افغانستان را ناممکن ساخته است، پایدار بودن و استوار بودن همان خطوطی است که هر کدام از گروه‌های قومی را در سپهر مستقلی قرار داده و به وجود آمدن درک مشترک میان آن‌ها را ممتنع ساخته است. همان طور که انسانیت، در محاصره‌ی این شکاف‌ها و خطوط تمایزبخش قرار گرفته و باعث ناتوانی در هم‌ذات‌پنداری با قربانی به مثابه‌ی یک انسان می‌گردد، جنایت نیز در پناه همین چارچوب‌های قومی، صبغه‌ی قومی به خود می‌گیرد و هم از این رو، همراه شدن با قربانی به مثابه‌ی پشت کردن به قومیت تلقی می‌گردد. درک نا انسانی از قربانی، همراه و توام است با درک نا انسانی از جنایت و این هر دو، دو روی یک سکه‌اند. نه قربانی با چهره‌ی واقعی و برهنه از تعلقات قومی مورد درک قرار می‌گیرد و نه جنایت و عامل آن، با چهره‌ی راستین خود و به دور از وابستگی‌های قومی. در پناه استمرار چنین فضایی، امکان بازگشت فاجعه همچنان مفتوح است؛ چرا که تلاشی برای عبور از ذهنیتی که خلق آن را ممکن ساخته، صورت نگرفته است. ناتوانی در اذعان به وقوع فاجعه و محکوم کردن آن به لحاظ اخلاقی، نشانه‌ی باقی ماندن در همان فضایی است که فرصت رخدادِ نخستینِ آن را مهیا ساخته است.

در چنین فضایی، خیز برداشتن برای رسمیت یافتن فاجعه و اذعان به آن، نخستین تَرَک بر دیوار ستبری است که افکار و اذهان ما را به تسخیر درآورده و ما را از هر



نوع هم‌ذات‌پنداری با کسانی که تعلقات و وابستگی‌های قومی متفاوتی دارند، ناتوان می‌سازد. بنابراین، چنین کارزاری را نباید صرفا از دریچه‌ی تعهد اخلاقی نسبت به قربانیان مورد ارزیابی قرار داد، هر چند این تعهد اخلاقی نخستین وجهی باشد که ماهیت کارزار فوق را تشکیل می‌دهد. این پیکار در عین حال، تلاشی برای عبور از همان ذهنیتی است که در پناه آن امکان بازتولید منطقی که تحقق نسل‌کشی از جمله‌ی ثمرات آن است را، فراهم و میسر می‌سازد. از این رهگذر می‌توان گفت تلاش برای یادآوری نسل‌کشی، احیای حافظه‌ی قومی نیست، بلکه تلاش برای عبور از فهم قومی از تاریخ و رسیدن به درکی ملی، انسانی و فراقومی از آن است؛ درکی که از خلال آن، همدردی و همراهی با قربانیان جنایت‌هایی که با هدف پاکسازی قومی صورت گرفته را، برای آحاد ملت ممکن و میسر می‌گرداند و وجدان جمعی را بر وسیع‌ترین قاعده‌ی ممکن، یعنی قاعده‌ای انسانی و ملی، استوار می‌سازد.

با توجه به آن چه گفته شد، لغزش‌گاهی که ممکن است کارزار به رسمیت شناخته شدن نسل‌کشی هزاره‌ها در آن بلغزد نیز آشکار خواهد شد. هدف از این کارزار آن است که با تحریک وجدان اخلاقی تمامی اعضای جامعه، توجه آن‌ها را به انسان بودن قربانیان نسل‌کشی معطوف دارد و از این رهگذر، همراهی آن‌ها را در تقبیح اخلاقی نسل‌کشی به دست آورد. هدف پیکار فوق آن است که قومیت به مثابه‌ی مفهومی واسطه، در مسیر فهم درد و رنجی که بر قربانیان نسل‌کشی وارد شده، مانع از آنَ نشود که قربانیان به مثابه‌ی موجوداتی انسانی، همچون دیگر انسان‌ها، مورد ادراک قرار بگیرند. آن چنان که قربانی در مقام همدردی از هر گونه تعلق قومی پیراسته شده و به عنوان یک انسان، متعلق عواطف اخلاقی ما قرار می‌گیرد، جنایت به عنوان روی دیگر فاجعه نیز بایستی پیراسته از برچسب‌های قومی مورد فهم قرار بگیرد. کارزار نسل‌کشی هزاره‌ها تنها در صورتی توفیق خواهد یافت که برای تمامی گروه‌های قومی در افغانستان اطمینان خاطر ایجاد کند که تثبیت نسل‌کشی هزاره‌ها، چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی، تلاش برای عبور از فهم قومیت‌زده از فجایع انسانی است و نه کسب امتیازات قومی و یا محکومیت اقوام خاص. دعوت به همراهی با این کارزار هم زمان باید بر روی دو نکته تاکید داشته باشد:

۱. قربانیان نسل‌کشی، به جرم هزاره بودن قربانی نسل‌کشی واقع شده‌اند. هزاره بودن، عنوانی بوده است که عاملان جنایت از رهگذر آن تلاش داشته‌اند تا امکان همذات‌پنداری، همدردی و همراهی دیگر اقوام را نسبت به هزاره‌ها ممتنع سازند.

۲. آن چنان که قربانی نبایستی از رهگذر تعلقات قومی مورد قضاوت قرار بگیرد، جنایت و عاملان آن نیز نبایستی بر مبنای وابستگی‌ها و تعلقات قومی مورد قضاوت قرار بگیرند. آن چنان که در مقام همدردی با قربانیان بایستی فهم قومیت‌زده و نا انسانی به کناری گذاشته شود، در مقام محکومیت عاملان جنایت نیز نباید قضاوت‌های قومی و یا ادبیات قومی محوریت پیدا کرده و برجسته شود.

آیا می‌توان کین‌توزی عبدالرحمان‌خانی را مهار کرد؟

محمد هدایت

طرح مساله

در یک روز معمولی تابستان حاجی حسن و فرزندش علیخان از ساکنان «جوی نو» ولسوالی ارزگان خاص که قصد دارند محصولات باغی خود را به بازار ببرند و برای زمستان آذوقه‌ای تهیه کنند، در منطقه‌ای به نام «تنگی مامی» توسط اشخاص ناشناس از رفتن باز داشته می‌شوند. آنان بدون هیچگونه پیشینه جرمی و یا کدام دعوای شخصی از سوی توقیف‌کنندگان با بدترین شیوه ممکن کشته و سر بریده می‌شوند.

داستان فوق تنها یک نمونه کوچک از میراثی است که عبدالرحمان خان نزدیک به ۱۳۰ سال پیش در افغانستان از خود بر جای گذاشت. در آن زمان به روایت کاتب امیر آهنین چهارصدهزار خانوار از هزارگان را «به هر نوعی که دانست و توانست» نابود کرد. این میراث شوم چنان عمیق و همه‌جانبه بود که تا کنون ادامه دارد و داستان حاجی حسن و فرزندش علیخان تنها یک نمونه کوچک از هزاران واقعه‌ای است که هر روز و در هر جا بر هزاره‌ها روا داشته می‌شود. پیامدهای عمل عبدالرحمان خان برای هزاره‌ها تنها آوارگی، غصب سرزمین، بردگی، فقر، محرومیت و کتمان هویت نبود بلکه یکی از مهم‌ترین پیامدهای آن نوعی «کین‌توزی نهادمند» بود که تا کنون ادامه دارد. اما هستند کسانی که اقدامات وی را ستایش می‌کنند و از او به عنوان امیر آهنین و با کیاست یاد می‌کنند. اتفاقا همین روایت دوم سبب نهادینه شدن کین‌توزی شده است که عبدالرحمان خانه بنیاد نهاده بود و تا کنون نیز ادامه دارد.

اکنون پرسش اساسی این است که آیا هزاره‌ها می‌توانند در برابر این کین‌توزی نهادینه شده قد علم کنند و یا آن را مهار کنند؟ پرسش از امکان جلوگیری از کین‌توزی است. امری که در طول دهه‌های گذشته گاهی شاهد آن بوده ایم و تجربه زیسته هزاره‌ها در مقاطعی از تاریخ بر آن گواهی می‌دهد. این گفتار در پاسخ به همین پرسش نگاشته شده است. امید است که باب گفتگو در این باره باز شود و هزاره‌ها در کنار روضه بر گذشته به آینده هم بیندیشند.

کین‌توزی به مثابه میراث عبدالرحمان

در باره عبدالرحمان خان دو روایت متضاد و متفاوت وجود دارد؛ روایتی که مربوط به هزاره‌ها است و روایتی که مربوط به برخی از گروه‌های متعلق به ناسیونالیسم قومی در میان پشتون‌ها است. درون‌مایه روایت هزاره‌ها از عبدالرحمان همراه با شقاوت شدید و بی‌سابقه است. او نه تنها خودش دست به کشتار وحشیانه هزاره‌ها زد بلکه این کشتار را از طریق «کین‌توزی» نهادینه ساخت و این کین‌توزی در تمام ابعاد تا کنون ادامه دارد. علاوه بر دیگر تنگناهای ستم که در همه اشکال خود وجود دارد، «کشتار»، «کوچ اجباری» و «غصب زمین» به عنوان سه روش اصلی نابودی هزاره‌ها هم‌چنان جریان دارد و در دو سال گذشته با آمدن طالبان شدت بیشتر یافته است. روزی نیست که خبری از کشتار، تصاحب زمین و کوچ اجباری هزاره‌ها در میان نباشد. روند کشتار، کوچ اجباری و غصب زمین با شدیدترین وجه ممکن بر هزاره‌ها روا داشته می‌شود که نشان از عمق خصومت و کین‌توزی مداوم دارد.

مفهوم کین‌توزی را نخستین بار نیچه وارد فلسفه کرد و سپس ماکس شلر درکتابی آن را بسط داد. در این که مراد از کین‌توزی در فلسفه نیچه و شلر چیست در این مجال نمی‌گنجد و بدون شک دارای مفهوم نسبتا پیچیده و فلسفی است. اما به طور کلی بحث از کین‌توزی در پاسخ به این پرسش به وجود آمد که چرا علی‌رغم این همه پیشرفت حیرت‌آور، این همه خصومت و نفرت در میان انسان‌ها موج می‌زند؟ نیچه و در نهایت شلر به این نتیجه می‌رسند که هیچ واژه‌ای به اندازه «کین‌توزی» قادر به توضیح این وضعیت نیست. از این رو به روایت ماکس شلر کین‌توزی نوعی احساس لاعلاج و دایمی از نفرت و تحقیر است که عواطف انسانی را در می‌نورد و در نهایت منجر به خشم و خشونت می‌گردد. خشونتی که از کین‌توزی بر می‌خیزد معمولا غیر عادی و در نهایت درجه یعنی کشتار از راه‌های غیر متعارف و در نهایت نوعی احساس بهجت و خرسندی در عامل خشونت است. امری که در بسیاری از حوادث تروریستی به چشم می‌خورد و حوادثی که در این روزها در ارزگان و در روند نسل‌کشی هزاره‌ها به وضوح دیده می‌شود. این پرسش تازه‌ای نیست که در ذهن و روان قاتل در هنگام کشتن انسان‌هایی که نه جرمی داشته اند و نه در وضعیت جنگی گرفتار شده اند، چه می‌گذرد که قساوت را به بی‌نهایت می‌رساند؟ واقعا چه امری باعث می‌شود که حاجی حسن و فرزندش در یک اتفاق بسیار عادی و بدون این‌که کمترین گناهی داشته باشند سر بریده می‌شوند؟ هیچ چیزی جز یک حس نفرت دایمی و نهادینه شده که ما آن را عجالتا «کین‌توزی» می‌نامیم نمی‌تواند این وضعیت را شرح دهد.

بنیانگذار چنین کین‌توزی و نفرت مشرف بر خشونت و کشتار، عبدالرحمان خان بود. کسی که در آن زمان صدها هزار خانواده را نابود کرد و مردان را از دم تیغ گذراند و زنان و کودکان را به عنوان غنایم جنگی به سربازان خود بخشید و آنان در بازارهای برده‌فروشی در بازارهای بزرگ آن روز به فروش گذاشتند.

عبدالرحمان خان به یاری دو فاکتور مهم «ایدئولوژی مذهبی» و «شوونیسم قومی» توانست چنان کین‌توزی علیه هزاره‌ها را نهادینه بسازد که اکنون پس از ۱۳۰ سال هنوز به عنوان آتش زیر خاکستر عمل می‌کند و هر از گاهی از جایی شعله می‌کشد و هزاره‌ها را طعمه حریق می‌سازد.

ادامه درصفحه ۵

آیا می‌توان کین‌توزی عبدالرحمان‌خانی را مهار کرد؟

محمد هدایت

...ادامه از صفحه۴

نسل‌کشی که در سال‌های اخیر علیه هزاره‌ها صورت گرفته است دقیقا مبتنی بر کین‌توزی بوده است که از دو جریان فکری مذهبی و قومی نشات گرفته است. بنابراین نسل‌کشی یکی از پیامدهای کین‌توزی عبدالرحمان‌خانی است و این کین‌توزی ابعاد و زوایای بسیار زیاد دارد که اکنون هزاره‌ها دچار آن هستند. طالبان فعلا علمدار اصلی میدان هستند و همان کاری را می‌کنند که عبدالرحمان خان ۱۳۰ پیش انجام داد و از همان مصالحی استفاده می‌کنند که او بنیاد نهاده بوده.

برای مهار کین‌توزی چه باید کرد؟

پرسش از مهار کین‌توزی و در نهایت جلوگیری ازکشتار و تباهی، بزرگ‌ترین پرسشی است که مدت‌ها است به صورت برجسته در پیش چشمان هر هزاره‌ای جلوه کرده است. تقریبا در هیچ جلسه و جمعی نیست که این پرسش به نحوی مطرح نشود. این پرسش طی سال‌های اخیر و به خصوص پس از برآمدن دوباره طالبان عمیق‌تر و برجسته‌تر شده است. طبیعی است که پاسخ گفتن به این پرسش کار ساده‌ای نیست. اگر بخواهیم همه پاسخ‌ها را که البته در جامعه کنونی هرکدام طرفدارانی دارد برشماریم احتمالا از اصل بحث خارج شویم و به حاشیه برویم. به عنوان مثال گفتمان رعیت‌مندی بر این اساس استوار است که باید سر به پیشگاه تقدیر بساییم و هر چه بر ما می‌رود دم بر نیاوریم. چنین گفتمانی اصلا شایسته یک جامعه انسانی نیست و هرگز به عنوان یک روایت غالب و گفتمان مسلط جا باز نخواهد کرد. درست است که جامعه در نهایت فقر و فلاکت به سر می‌برد و فعلا بیش از هر زمان دیگر ساکت است. اما این سکوت هرگز علامت رضایت و تسلیم شدن به تقدیر خشونت‌بار کنونی نیست. کسانی که هنوز دل در گرو تعامل با طالبان دارند و منتظر نشسته اند که سیبی از درخت طالبان به زمین بیفتد و آنان مالک آن گردند، نیز به امر بیهوده‌ای دل خوش کرده اند. چون طالبان هرگز

هیچکدام از طیف‌های مذکور را تا کنون جدی نگرفته اند و نخواهند گرفت.

بنابراین در این گفتار تنها به دو مورد می‌پردازیم که احتمالا بیشتر در این روزها مطرح می‌شود: مبارزه عاری از خشونت و گفتمان تولید قدرت بدیل.

مبارزه عدم خشونت

یکی از کسانی که مدتی است از مبارزه عاری از خشونت و قدرت مبارزه مدنی و دموکراتیک بسیار سخن می‌گوید داکتر محمد امین احمدی است. داکتر احمدی را همه می‌شناسیم. او علاوه بر سوابق سیاسی و اجرایی، چهره علمی و برازنده‌ای در سطح افغانستان است. در شایستگی، حسن نیت، دلسوزی و صداقت وی هیچ سخنی نیست. اما پرسش در این است که آیا در جامعه‌ای مثل افغانستان و برای دردی که هزاره‌ها با آن مواجه هستند و برای مهار کین‌توزی و در نهایت جلوگیری از نسل‌کشی، تنها مبارزه مدنی و عاری از خشونت کافی است؟ آیا اساسا در جامعه‌ای مثل افغانستان که یک نوع کین‌توزی تاریخی در آن نهادینه شده است و به خصوص که فعلا که هیچ نظمی در آن مستقر نیست، مبارزه عاری از خشونت امکان‌پذیر است؟

مبارزه مدنی یا خشونت‌پرهیز با نام کسانی چون گاندی در هندوستان و مارتین لوترکینگ در ایالات متحده گره خورده است. مبارزه مدنی همان‌گونه که از نامش پیدا است دو ویژگی عمده دارد: عاری از خشونت است و از قوانین ناعادلانه و فرامین دیکتاتوری نافرمانی صورت می‌گیرد.

مبارزه خشونت‌پرهیز تجربه‌های گرانسنگی اکنون در اختیار ما گذاشته است و در بسیاری از موارد به پیروزی رسیده است و در بسا موارد هم به ناکامی منجر گردیده است. اکنون پرسش این است که این شیوه در افغانستان و در برابر کین‌توزی عبدالرحمان خانی چگونه ممکن است؟

به نظر می‌رسد ویژگی‌های کین‌توزی موجود و وضعیت حاکم بر افغانستان با سایر کشورهای جهان و به خصوص با کشورهایی که مبارزه خشونت‌پرهیز در آن‌ها به پیروزی رسیده است بسیار متفاوت است. این تفاوت‌ها و وضعیت کنونی ما موفقیت مبارزه خشونت‌پرهیز و مدنی را با تردیدهای جدی مواجه می‌سازند.

نخستین ویژگی کین‌توزی عبدالرحمان خانی این است که بر باورهای مذهبی بنا گردیده است. اگرچه هدف اصلی در «ژئوپلیتیک تسلط» قومی است ولی نظام اصلی توجیهی بر مبنای باورهای مذهبی استوار شده است. باورهای متصلبی که خدشه‌ناپذیر و تا حد زیادی عمومی است. در این که چه کسی به عبدالرحمان خان مشوره داد که کشتار هزاره‌ها را بر فتاوای مذهبی مبتنی کند معلوم نیست ولی این مشوره از همان زاویه بسیار هوشمندانه و دقیق بوده است. تداوم ستم و کشتار حتی امروزه نیز تنها با نظام توجیهی «باور/ عقیده» قابل انجام است.

همه می‌دانیم که در پدیده نسل‌کشی چند گام اساسی لازم است. «گرگوری چ. استانتن» پژوهشگر نسل‌کشی در دانشگاه فیرفاکس ویرجینیای ایالات متحده و رئیس نهاد دیده‌بان نسل‌کشی در مقاله‌ای ده مرحله نسل‌کشی را به شکل زیر دسته‌بندی می‌کند:

«طبقه‌بندی/Classification»، «نمادسازی/ Symbolization»، «تبعیض/ Discrimination»، «انسانیت‌زدایی/ Dehumanization»، «سازمان‌دهی/Organization»، «قطبی‌سازی/Polarization»، «آماده‌سازی/ Preparation»، «آزاردهی/ Persecution»، «نابودسازی/ Extermination» و «انکار/ Denial».

همه موارد فوق در نسل‌کشی هزاره‌ها صادق است و هر کدام به صورت واضح بر هزاره‌ها تطبیق شده است. اما نظام توجیهی که موارد فوق را هنوز به صورت مستحکم و خدشه‌ناپذیر حفظ کرده است، مبتنی بر باور مذهبی است. این باور نه تنها تضعیف نگردیده است بلکه با رشد افراط‌گرایی اسلامی شدیدتر، نظام‌مندتر و حتی فراگیرتر شده است. سیستم سیاسی مبتنی بر باورهای مذهبی در قامت طالبان این گونه باورها را استحکام بیشتر و مشروعیت مضاعف بخشیده است. کشتار اطفال در مکاتب و در شفاخانه‌ها و مردمان نمازگزار در مساجد و امکان مذهبی با هیچ نظام توجیهی جز ایدئولوژی مذهبی امکان‌پذیر نیست.

به عنوان مثال یکی از مراحل نسل‌کشی و در مجموع کین‌توزی انسانیت‌زدایی است. این امر در همه نسل‌کشی‌ها صورت می‌گیرد. چون تا از یک طبقه و قشر خاص انسانیت‌زدایی صورت نگیرد، کشتار عمومی توجیه نمی‌شود. در مورد هزاره‌ها چنان این روند به کمک باورهای مذهبی قوی صورت گرفته است که تا کنون کسی از کشتن یک هزاره غمگین نمی‌شود و وجدان عمومی تکان نمی‌خورد. در بسیاری از موارد حتی کسانی که در کشتار سهمی ندارند به دلیل این که متاثر از باورهای مذهبی هستند کشتار هزاره‌ها را انکار می‌کنند. انکار آخرین مرحله از نسل‌کشی است. بیخود نیست که در سال‌های اخیر موجی از انکار علیه روایت کاتب از نسل‌کشی هزاره‌ها به راه افتاده است. در قضیه قتل فجیع حاجی حسن و فرزندش در ارزگان خاص خیلی از کاربران فیسبوکی را دیدم که نوشته بودند آنها کشته نشده اند بلکه تصادف کرده اند. در چنین جامعه‌ای که ذهنیت عمومی همراه با قاتل است و از مرگ مقتول هیچ تکانی نمی‌خورد آیا مبارزه خشونت‌پرهیز نتیجه‌ای در بر خواهد داشت؟

به نظر می‌رسد که با توجه به فقدان یک نظام سیاسی مشروع و بی‌مسئولیت و کین‌توزی همگانی شده، مبارزه مدنی یا خشونت‌پرهیز نمی‌تواند خشونت فعلی را مهار کند. البته این بدان معنا نیست که ستم‌دیدگان نیز دست به خشونت بزنند و مبارزه تنها از راه خشونت ممکن است. طبیعی است که مبارزه مدنی بخشی از مبارزه باشد و کارزار توقف نسل‌کشی هزاره‌ها مبتنی بر مبارزه مدنی است و بسیار هم لازم و ضروری است که ادامه یابد. اما جان سخن در این است که برای مهار کین‌توزی و جلوگیری از نسل‌کشی کارهای دیگری باید صورت گیرد که به نظر نگارنده یکی از مهم‌ترین کارها تولید قدرت است.

تولید قدرت

بحران افغانستان را از هر زاویه‌ای که تحلیل کنیم به جایی می‌رسیم که مجبور هستیم این کشور را در مرحله پیشامدنیت باید قرار داهیم. تاخر فرهنگی و تاریخی که افغانستان دچار آن است به طور واضح ما را در عصر پیشامدرن می‌نشاند. عصری که هنوز انسان‌ها مدنی نشده اند و در وضعیت منازعه برای بقا به سر می‌برند. درست است که عصر ما عصر تکنولوژی و ارتباطات و عصر دهکده جهانی است. اما کدام میکانیزم اجتماعی فعلا در کشور ما وجود دارد که نشانی از عصر مدرن داشته باشد؟ در کشوری که هنوز زن به عنوان نیمی از جامعه حق تعلیم، کار، فعالیت اجتماعی و سیاسی نداشته باشد و از تمام حقوق انسانی خود محروم باشد، آیا می‌توان آن را جامعه را عضوی از جوامع عصر مدرن پنداشت؟ بنابراین چاره‌ای نداریم جز این که نقطه عزیمت بحث را از جایی شروع کنیم که در آن‌جا قرار داریم.

من با این دیدگاه داکتر احمدی به طور کامل موافق هستم که نباید این وضعیت را تکعاملی بدانیم و به وحشی‌پنداری یک قوم و یا کتله اجتماعی بپردازیم و این پندار وضعیت را بد تر می‌کند. کار به جایی می‌رسد که نسل‌کشی تداوم یابد و هر روز هزاره کشته شود و کسی مثل اعظم سیستانی به انکار نسل‌کشی هزاره‌ها و تطهیر جنایت عبدالرحمان روی بیاورد. اتفاقا تحلیل کسانی مثل اعظم سیستانی بخشی از کین‌توزی عبدالرحمان خانی است که نه به شکل نسل‌کشی بلکه به شکل بخشی از نظام توجیهی نسل‌کشی و انکار آن تبلور می‌یابد. در نهایت باز به پرسش اول باید برگردیم که چه باید کرد و چگونه می‌توان کین‌توزی عبدالرحمان خانی را مهار کرد؟

یک باور که ریشه در عمق مطالبات هزاره‌ها دارد و تنها یک تیوری نیست بلکه نشات گرفته از تجربه تاریخی و وجدان جمعی هزاره‌ها است، ضرورت «تولید قدرت» است.

چنان‌که گفته شد منازعه افغانستان را اگر بدون درنظرداشت مداخلات خارجی و مسایل ژئوپلیتیکی در نظر بگیریم، ریشه در مسایل تاریخی و فرهنگی داخلی دارد. بر این اساس افغانستان در وضعیت عصر پیشامدرن و در حالت تنازع برای بقا قرار دارد. وضعیتی که هنوز میکانیزم‌های مدرنی چون دموکراسی و تثبیت قدرت از طریق انتخابات و غیره وجود ندارد.

در تنازع بقا تنها قدرت است که تعیین می‌کند که چه کسی برنده میدان است و چه کسی زیر پال له می‌گردد. قدرت را چه به صورت میکانیکی و بر اساس نگاه «برتراند راسل» در نظر بگیریم و چه به صورت ارگانیکی به روایت « میشل فوکو»، در هر دو صورت، بقا را تضمین می‌کند.

نگاه به قدرت در این مرحله معطوف به قدرت مشروع حاکمیت نیست بلکه نیرویی است که به گفته راسل مثل انرژی عمل می‌کند. به این معنی که هم نابود می‌کند و هم از نابودی جلوگیری می‌کند. بدون شک این ایده نیازمند بسط بیشتر و تیوریزه کردن دقیق‌تر است و تا کنون به اشکال مختلف مطرح شده است.

در این‌که میکانیزم تولید قدرت چیست و هزاره‌ها در شرایط کنونی چگونه می‌توانند به تولید قدرت بپردازند، حرف و حدیث زیاد می‌توان مطرح کرد. اما خوش‌بختانه ما نمونه‌هایی از تولید قدرت در طی چهل سال گذشته داریم که به نحوی مانع از نسل‌کشی و کشتار یک‌طرفه شده بود.

هزاره‌ها به خصوص در زمان شهید مزاری و حزب وحدت دارای یک سازمان سیاسی خودمختار و تصمیم‌گیرنده بود. این سازمان و سامان سیاسی که به نحوی برگرفته شده از وضعیت آن دوران و هوشمندی و اقتدار کاریزماتیک شخص شهید مزاری بود، سبب شده بود که علی‌رغم تحمل مشکلات، به مثابه یک قدرت مماثل و بازدارنده در برابر دیگران عمل کند.

جریان عدالت‌خواهی به رهبری شهید مزاری که هزاره‌ها را از هشت جریان پراکنده و در حال نزاع تبدیل به یک قدرت بی‌سابقه و تصمیم‌گیرنده کرده بود مبتنی بر دو عنصر «عدالت اجتماعی» و «مطالبات مردمی» بود. اولی زیرساخت تیوریک و نظام توجیهی حرکت شهید مزاری را می‌ساخت و دومی آن را انضمامی می‌کرد. از همین رو هرگز این دو عنصر هیچگاه مقبولیت خود را از دست نمی‌دهند. بلکه هرچه زمان می‌گذرد در ذهنیت عمومی عمیق‌تر و پایداتر می‌شود. جریان مقاومت غرب کابل و حرکت شهید مزاری یک نمونه کامل و عینی برای ضرورت و امکان تولید قدرت در هر زمان است.

در این‌که چگونه می‌تواند قدرت تولید کرد و این کار چگونه در شرایط موجود ممکن است، سخنی است که باید بدان اندیشید و گروه‌های پراکنده سیاسی در این راستا حرکت کنند. شرایط بدی وجود دارد و ما در فقدان یک جریان سیاسی قوی قدرتمند به سر می‌بریم و هرگونه حرکت سیاسی به زودترین فرصت ممکن سرکوب می‌شود. اما این شرایط دیر دوام نمی‌آورد و افغانستان در مسیری در حرکت است که باید از مسیر یک انارشیسم فراگیر به نظمی مبتنی بر قانون باید برسد. به نظر می‌رسد که مستقیم از طریق میکانیزم‌های قانونمند این کار ممکن نیست.

سخن آخر: ضرورت استمرار روایت

شرایط کنونی وضعیت بدی را به وجود آورده است. واقعیت این است که نای نفس کشیدن باقی نمانده و هیچ کسی اختیار نفس کشیدن ندارد. برخی به رعیت‌مندی اکتفا کرده اند و برخی از کشور فرار کرده اند و برخی هم هم‌چنان از سر اجبار در سکوت مطلق هستند. شاید سخن گفتن از تولید قدرت در چنین شرایطی کمی غریب به نظر آید و واقعیت‌های موجود قابل درک است. اما هرگز نباید به اقتضای خواست ستمگر عمل کرد و حداقل کسانی که در زیر ساتور ستم قرار ندارند، روایت اصلی مقاومت را از طرق مختلف تداوم بخشند. استمرار روایت بخشی از تولید قدرت و مقدمه آن است. اگر روایت فراموش شود قدرتی شکل نخواهد گرفت.

امروزه نه تنها حاکمیت موجود که مطلقا حاکمیت جهل و ستم است، خواستار سکوت در برابر بیدادگاه تاریخ است بلکه خیلی از کسان دیگر نیز هرگونه اصرار بر روایت عدالت‌خواهی و برابری را به مثابه دشمنی تبلیغ می‌کنند و در واقع با طالبان در تداوم ستم ملی هم‌داستان اند.

آخرین نمونه مقاله یک اکادمیسین کشور، آقای اعظم سیستانی است. اما به یاد داشته باشیم که ستم هرگز نپاییده است و ستم موجود هم نمی‌پاید و رفتنی است. افغانستان پیشامدرن نیازمند یک تحول عمیق است و دیر یا زود خواهد آمد. کسانی که فکر می‌کنند اصرار بر ستم ملی و یادآوری نسل‌کشی هزاره‌ها و سخن گفتن از کین‌توزی نهادمند عبدالرحمان خانی افغانستان را پارچه پارچه می‌کند، با ذهنیت قومی به مساله نگاه می‌کنند که یک نگاه عاری از هرگونه ارزش انسانی است. آن‌ها شاید متوجه باشند که محکومیت مقتول به جای قاتل هم‌داستانی آشکار و مشارکت در جنایت است. اما آگاهانه این کار را تنها با انگیزه‌های قومی و به خاطر سلطه قومی انجام می‌دهند. این نگاه طبیعی است که مقاومت را بیشتر توجیه می‌کند و بر می‌انگیزد. سرکوب و سکوت دو روی یک سکه اند که هرگز به رفاه و وضعیت انسانی نمی‌انجامد.

به نظر می‌رسد در شرایط کنونی حداقل استمرار و زنده نگهداشتن روایت برابری و عدالت روی دست همه باشد و نباید به بهانه تنگناهای موجود از آن عقب‌نشینی صورت گیرد. اما طبیعی است که باید این روایت به همان صورت انسانی و مبتنی بر ارزش‌های انسانی تداوم یابد. این موضوع بخشی از مبارزه مدنی است اما بخشی از مبارزه برای تولید قدرت نیز هست.



گزارشی از کارنامه عبدالرحمان خان؛

کوچ اجباری و پاکسازی قومی توسط طالبان

صهبا سهیل



درآمد

جنایت کوچ‌اجباری ساکنان محلی در افغانستان از جمله مردم شمالی در تخار، بغلان، کاپیسا، پنجشیر، کندز، بلخ، جوزجان، فاریاب، بدخشان و نیز کوچ اجباری مردم محلی هزاره از قندهار، ارزگان، بامیان، بهسود، سرپل، دایکندی، غزنی و... از سوی حکومت‌های تک قومی در طول تاریخ افغانستان ارتکاب یافته و ادامه دارد. این جنایت از سال ۱۹۸۱ میلادی تا کنون به طور هدفمندانه و سازمان‌یافته توسط برخی حاکمان، کوچی‌ها و برخی گروه‌های قومی با اهداف سیاسی، قومی، مذهبی و نژادی با توسل به‌زور، برده‌گیري، غصب اموال- اراضي و پاکسازی‌قومی صورت گرفته است. در این جنایات تنها هزاره‌ها در یک دوره معین در زمان عبدالرحمان خان حدوداً تا ٦٨٪ نابود شدند؛ تاجیک، ازبیک و دیگر اقوام هرکدام درصد زیادی آواره و مجبور به ترک دیارشان شده‌اند. کوچی‌های پشتون همگام با بعضی حاکمان خصوصاً در زمان کنونی با حمایت طالبان، با ادعای مالکیت و غصب اراضی و علفچرهای مردم محل، آوارگی اجباری ساکنان افغانستان را تشدید نموده‌اند.

علاوه بر افغانستان، فرانسه و تعدادی دیگر از کشورها کوچ‌اجباری را در قوانین جزایی خود جرم‌انگاری کرده‌اند. اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللیICC، این جنایت را در سطح بین‌المللی مورد توجه قرار داده است.

جرم کوچ‌اجباری گرچه در بعضی موارد، به‌صورت اخراج‌اجباری جمعیتی در داخل یا خارج یک کشور ارتکاب می‌یابد، اما ازآن‌جهت که نه‌تنها قربانیان، بلکه تمام بشریت لطمه و آسیب روحی می‌بینند، در شمار جرائم بین‌المللی و جنایت علیه بشریت قرار می‌گیرد.

بحث جنایات علیه بشریت خصوصاً کوچ‌اجباری و پاکسازی قومی بدان‌جهت مهم است که این جرائم، صلح و امنیت ملی و بین‌المللی را به خطر می‌اندازند. سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی در چهارچوب کنوانسیون‌ها، منشورها، اعلامیه‌جهانی حقوق بشر، اساسنامه رم با تأسیس دادگاه‌های کیفری توکیو، روآندا، یوگسلاویICTY، دادگاه کیفری بین‌المللی و... به تعقیب و محاکمه جنایت‌کاران جنگی، جنایت علیه بشریت از جمله کوچ‌اجباری پرداخته‌اند.

در این نوشته تلاش می‌شود که مصادیق کوچ‌اجباری، جرم‌انگاری و سیاست‌کیفری ملی و بین المللی در قبال جنایت کوچ اجباری را با مراجعه به منابع حقوق اسلامی، حقوق داخلی و اسناد بین‌المللی مورد بررسی قرار داده و به سؤالات ذیل پاسخ دهد. عناصر و مصادیق کوچ‌اجباری در افغانستان کدامند؟ کوچ اجباری از نگاه حقوق اسلامی، ملی و بین‌المللی چگونه جرم‌انگاری شده است؟ سیاست‌کیفری در قبال کوچ‌اجباری در افغانستان چیست؟ چرا هزاره‌ها همواره در معرض کوچ اجباری قرار داشته اند؟

۱. تعریف کوچ‌اجباری

کوچ واژه فارسي و مصدر آن کوچیدن است، به حرکت عده‌ای از مردم از سرزمینی به سرزمین دیگر(عمید، ۱۳۷٦: کوچ) به‌معني عزيمت و مهاجرت از منزل‌به‌منزل دیگر رفتن با اهل‌وعیال و اسباب خانه، انتقال، مهاجرت و انتقال ایل یا لشکر از جايي به‌جای دیگر را نیز گویند. (دائرةالمعارف بزرگ اسلامي، ۱۳۸۹؛ برهان قاطع، ۱۳۸۰) کوچ به حرکت و جابجایی در حال اختیار فرد یا عده‌ای از منزل یا از سرزمین خود به‌جای دیگر همراه با تمام اسباب زندگی و اهل عیال، برای زندگی مناسب و یا تغییرات محیطی اطلاق می‌شوند. (مشیری، ۱۳۷۳: ۷)

کوچ‌اجباری در انگلیسی بهForcible Transfer of population یا Deportation تعبیر شده است. اما در عربی، مفاهیمی چون الاخراج، الطرد، الترحیل القسری، نفی‌البلد و الابعاد، به معنای کوچ‌اجباری به‌کار می‌روند.

حقوق کیفری بین‌الملل، کوچ‌اجباری را به‌عنوان یکی از جرائم علیه بشریت چنین تعریف نموده است: انتقال‌اجباري جمعیتی به‌معناي آواره‌سازي اجباري اشخاص، آگاهانه با توسل به‌زور از منطقه‌اي که قانونی در آن زندگی می‌کنند، بدون مجوز طبق حقوق بین‌الملل. (بند۲ ماده ۷ اساسنامه رم، ۱۹۹۸). گفتنی است که جرم جنایت علیه بشریت از جمله کوچ‌اجباری با شرایطی چون حمله گسترده، نظام‌مند سیستماتیک، علیه جمعیت غیرنظامی(ورله، ۱۳۸۷: ۵۹) با آگاهی از حمله با هدف آسیب بر جمعیت غیرنظامی، ارتکاب می‌یابد.

حکومت یا گروه‌های نظامی و تروریستی اگر در عدم جنگ عده‌ای را مجبور به کوچ‌اجباری کنند جنایت علیه بشریت است، یا در حین جنگ اقدام به اخراج و تبعید نمایند و یا مردم از ترس جان خود، اجباراً از دیارخود کوچ کنند، به‌عنوان جنایت جنگی شناخته می‌شود. (میر محمدصادقی، ۱۳۸۳: ۱۱)

جرائمی چون نسل‌کشی، پاک‌سازی قومی، تبعید، طرد و اخراج را می‌توان از نگاه مفهومی با اندک تفاوتی مرتبط با جرم کوچ‌اجباری دانست. پاکسازی قومی به‌معنی هم‌شکل نمودن و متجانس کردن یک منطقه از لحاظ نژادي با استفاده از اجبار یا تهدید به جابجایی افراد گروه مربوطه از آن منطقه است (روستایی، ۱۳۹۵: ۷۳) و معمولاً سبب تغییر جغرافیای قومی، نژادی- مذهبی آن منطقه می‌گردد. (Bloxham, 2010: 42-45))

پاکسازي قومی می‌تواند معادل پاک کردن سیستماتیک جمعیت غیرنظامی به‌منظور مجبور کردن آنان به ترک سرزمین محل زندگی‌شان باشد. (روستایی، همان) کوچ‌اجباری، نسل‌کشی و پاکسازی‌قومی از سوی حکومت یا گروه خاص با اهداف سیاسی، نژادی و تبعیض‌آمیز به خاطر ترس از قدرت‌گیری قوم و یا یک گروه، ارتکاب می‌یابند. کوچ‌اجباری، تبعید و پاکسازی قومی معمولاً با نابودی آثار تاریخی و مظاهر تمدنیِ قوم هدف همراه خواهد بود.[1]

با توجه به تعاریف پیشین می‌توان گفت که: اخراج، تبعید و بیرون کردن اشخاص یا جمعیت غیرنظامی را به‌اجبار از محل زندگی شرعی و قانونی‌شان، با حمله گسترده، نظام‌مند و آگاهانه از سوی یک گروه یا حکومتی، کوچ‌اجباری گویند.

۲. مصادیق کوچ اجباری در افغانستان

برخی از مصادیق کوچ اجباری را که از سالها پیش بدین‌سو علیه اقوام غیر پشتون در افغانستان اتفاق افتاده و تا هنوز جریان دارد، مرور می‌کنیم.

عبدالرحمن برخی از علمای اهل سنت چون ملا سید محمد معروف به ممتحن و نیز سید محمود قندهاری را برای صدور فتوا علیه هزاره‌ها در سال ۱۳۰۸ ق. تشویق نمود. آنان فتوای تکفیر هزاره‌ها را صادر کردند (ریاضی، ۱۳٦۹: ۲۲۱). بنا به تعبیر کاتب، امیر با فتوای تکفیر هزاره‌های شیعی از طرف علمای دین‌فروش، دست هرگونه تصرف به مال، جان، نان و ناموس هزاره بازگذاشته شد و رفتاری با آنان شد که حتی با کافران انجام نگرفته است. (تتمه سراج، ۱۳۹۰: ۱۷۹) او با تأکید بر دو اهرم فشار، یکی عصبیت پشتونی و دیگري فتواي مذهبی تکفیر هزاره‌ها، به‌شدت آن‌ها را قلع‌وقمع نموده زمین‌های شان را به قبایل پشتون داده و برخی از مناطق هزاره‌جات را طي فرماني به کوچي‌ها سپرد، تا مردم به ستوه آمده، از کشور خارج شوند. (فرهنگ، ۱۳۷٤: ۱٤۰-۳۸۷)

افغانستان به‌زعم حاکمان گذشته و کنونی آن، دارالاسلام و آن‌سوی خط دیورند به خاطر وجود انگلیسی‌ها در هند بریتانوی، دارالکفر محسوب می‌شدند. لذا هزاره‌ها و دیگر اقوام را از خانه‌هایشان اخراج و پشتون‌های آنسوی مرز را به زعم خود در دارالاسلام می‌پذیرفتند. (احمدی، ۱۳۹٦: ۹۸) عبدالرحمن با همین حربه، زمین‌های تصرف‌شده و تصرف نشده هزاره‌ها را مطابق یک فرمان هفده فقره‌ای به مهاجرین و پشتون‌ها داد. (تتمه سراج التواریخ،۱۳۹۰: ج۳، ٤۱۹) عبدالرحمن تأکید می‌کرد: قرن‌های بسیار، هزاره‌ها سبب وحشت حاکمان افغانستان بودند... من تصمیم تصرف هزاره‌جات را زمانی گرفتم که تعدادی از میران هزاره بخصوص هزاره ارزگان، بیعت نکردند. (عبدالرحمن، ۱۳۸۷: ۲۹۰)

عبدالرحمن خان هزاره‌ها را به دلایل مختلف از جمله فتوای٦۰ نفر از علمای اهل تسنن مبنی بر تکفیر آن‌ها و توزیع پول برای تربیت افراد خائن از بین هزاره‌ها که علیه خودشان بجنگند، توانست سرکوب و بیش از ٦۲٪ نابود کند. آن‌ها به‌عنوان غلام و کنیز به نفع دولت وقت به فروش رفته و آواره شدند، هویت و عزت‌شان هم محو و به یک ملیت بسیار حقیر و حتی به ننگ اجتماعی تبدیل شدند. (احیای هویت، ۱۳۹۷: ۱٤۲-۲۲٤؛ فریاد عدالت، ۱٤۰۰: ۱۷۲)

تیمورخانوف در صد آمار نابودی هزاره‌ها را در یورش عبدالرحمن، مانند کاتب هزاره پذیرفته و بیشتر از ٦۲٪ اعلام می‌کند، بدین بیان که قبل از شورش‌های ۱۸۹۲ و ۱۸۹۳ به طور نمونهٔ آماری طائفه بهسود ۲۰ هزار خانواده، اما بعد از شورش فقط ٦٤۰۰ خانواده باقی ماند، یعنی تا ٦۸٪ نابود شدند. این درحالی است که طائفه بهسود نظر به طوائف دیگر کمتر متضرر شده و نفوس هزاره‌ها در دیگر مناطق هزاره‌جات به‌شدت تقلیل یافت. (تیمورخانوف، ۱۳۷۲: ۲٦۱) محاسبهٔ ایشان با روش تناسب از ۲۰ هزار ٦٤۰۰ باقی از ۱۰۰، تنها ۳۲ باقی و ٦۸ درصد نابود شده است. طبق نوشتهٔ وی، نفوس هزاره‌ها در دیگر مناطق نسبت به بهسود، به‌شدت کم شده و بیشتر آسیب دیدند، باید میانگین کل نابودی هزاره‌ها بیشتر از این باشد، به‌هرحال حداقل آمار کل را می‌توان همان ٦۸٪ پذیرفت. اما بنا به تحلیل غبار، در صد این آمار بیشتر است، او می‌نویسد که از ۲۰ هزار خانواده بهسود فقط ٦ هزار باقی ماند. (غبار، ۱۳۹۳: ج۱-۲، ٦۷۰)

با توجه به این‌که بهسودی‌ها کمتر از مناطق دیگر آسیب‌دیده بودند، حداقل آمار نابودی هزاره‌ها در بیان غبار را می‌توان۷۰٪ دانست. در نهایت بین تعابیر «بیش» از ٦۲٪، ٦۸٪ و «تا»۷۰٪ می‌توان جمع نموده و ٦۸٪ را به‌عنوان حداقل آمار نسل‌کشی هزاره‌ها توسط عبدالرحمن، پذیرفت. در ۱۹۹۸م نیز ملا نیازي یکی از سران طالبان در حمله به مزارشریف، قصد خود را در جنایت اخراج و کوچ اجباری هزاره‌ها چنین آشکار می‌کند: شیعیان مزار سه‌راه بیشتر ندارند، یا سنی شوند، یا به کشور ایران بروند و یا کشته خواهند شد... هزاره‌ها مسلمان نیستند و ما باید آنان را بکشیم؛ یا باید مسلمان شوید و یا افغانستان را ترک کنید. (رشید، ۱۳۷۹: ۱۲٥-۱۲٦).

این وضعیت اسفبار و جنایت پاکسازی قومی و کوچ اجباری از سوی برخی افراد در قوم پشتون و کوچی‌ها تا هنوز علیه هزاره‌ها، تاجیک‌ها، ازبک‌ها و سایر اقوام افغانستان ادامه دارد. گروهی از قوم پشتون و کوچی‌ها خود را صاحب اصلی افغانستان می‌دانند، تا زمانی که این نگاه مالکانهٔ نژادی و مهاجر خواندن دیگر اقوام افغانستان، تغییر نکند؛ جنایات نژادپرستانه و کوچ اجباری به بهانه‌های مختلف بنام سرکوب یاغی‌ها در حکومت عبدالرحمن، دعاوی ادعایی اراضی، در امارت ـ شریعت طالبانی و کوچی‌ها، همچنان استمرار می‌یابد. در ادمه، نمونه‌های بیشتری را از مصادیق کوچ اجباری مردم افغانستان توسط گروه‌های نژادپرست پشتون چون طالبان و کوچی‌ها، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

قاری سراج الدین، وکیل گذر منطقه «باغ شرکت» در ولایت کندز به بی‌بی‌سی می‌گوید که طالبان برخورد قومی و نژادپرستانه با دیگر اقوام دارد، در حالی که مردم مربوط به قوم پشتون و قوم گجر باغ شرکت نیز به اردوی ملی نان و آب کمک کرده بودند، طالبان به آنها مزاحمت نکردند، ولی باشندگان بدخشانی و تاجیکان را از باغ شرکت کوچ اجباری دادند. وی می‌گوید: طالبان در بلندگوها اعلام کردند که تاجیک‌های باغ شرکت دو ساعت وقت دارند تا این محله را ترک کنند. اگر رها نمی‌کنند، خانه‌های‌شان را تاراج کنید و منازل‌شان را آتش بزنید. (بی‌بی سی فارسی، ۱٤۰۰/٤/۱۱)

شبکه‌های اجتماعی افغانستان تصاویری از کاروان بزرگی از خودروهای را در داخل دره پنجشیر نشان می‌دهند که گفته می‌شود به دستور طالبان به اجبار این ولایت را ترک می‌کنند. یکی از اهالی پنجشیر می‌گوید که طالبان به خانواده‌های مناطق مختلف پنجشیر گفته‌اند که باید خانه‌های خود را ترک کرده و به کابل بروند. او می‌گوید که طالبان اهالی پنجشیر را مورد ستم قرار داده و کوچ اجباری می‌دهند. یک فرد دیگر می‌گوید، مردان شماری از خانواده‌هایی که به سوی کابل کوچ اجباری داده شده بودند توسط طالبان بازداشت و به جای نامعلومی انتقال یافته‌اند. علی میثم نظری نوشته است که هزاران تن از باشندگان پنجشیر از خانه‌هایشان رانده شده‌اند و طالبان دست به تصفیه قومی می‌زنند و دنیا دارد با بی تفاوتی نظاره می‌کند. او گفته است: ما از جامعه جهانی می‌خواهیم تا به این «جنایات جنگی» پایان دهد. (بی‌بی سی فارسی، ۱٤۰۰/٦/۱۹)

تصاویر ویدیوهایی در شبکه‌های اجتماعی نشان می‌دهند که افراد زورمند طالبان مردم را از ولسوالی‌های دایکندی وادار به کوچ اجباری می‌کنند. به گفته منابع محلی از ۱ تا ۳ میزان ۱۴۰۰ به ترتیب ۴۰۰ و ۳۰۰ خانواده از روستای کیندیر و بالاسر تگاب‌دار از منازل‌شان توسط طالبان آواره و اجباراً کوچ داده شده‌اند. بر اساس معلومات برخی متنفذین، بیش از ۴۰۰ خانواده از دهن ناله نیز طبق هشدار افراد همکار با مقامات محلی حکومت طالبان، باید محل زندگی‌شان را ترک کنند. حاجی محمد؛ یکی از متنفذین در منطقه بالاسرتگاب‌دار در این باره می‌گوید که حدود ۸۰۰ خانواده تاکنون از قریه‌های مختلف ولسوالی پاتو و گیزاب، کوچ داده شده‌اند. او می‌گوید مردم در آنجا بیش از ۴۰ سال زندگی مسالمت‌آمیز داشته‌اند، اما افراد مدعی مالکیت بر زمین‌های آنان، هیچ‌گونه اسناد قانونی در اختیار ندارند، تنها با استفاده از زور طالبان مردم را به اجبار کوچ می‌دهند. به گفته او، در منطقه تگاب‌دار و نوآباد، شخصی به نام ظاهرخان از خوانین محلی منطقه خلج و جمهورخان پسرکاکایش بیش از ۳۰۰ خانواده را به اجبار کوچ داده‌اند و در مناطق دیگر، پشتون‌ها و کوچی‌ها ولسوالی چهارچینوی گیزاب، ادعای مالکیت دارند. (خبرگزاری افق، ۱٤۰۰/۷/۳؛ شفقنا، ۱۴۰۰/٦/۲۳)

اخراج و کوچ اجباری هزاره‌ها، توسط طالبان در دایکندی، غزنی و مزار شریف تکرار شد. طالبان با نامهٔ والی دایکندی امین‌الله زبیر، جمهور خان معاون ولسوال گیزاب و قومندان امنیه صدیق الله عابد، حدود ۳٥۰۰ خانواده را از قریه‌های کندیر، ورک، انارجوی، راه‌رمه، تگاب‌دار، کته آنار و... که بیش از ٤۰ سال مالک آن قریه‌جات بوده و آنجا زندگی کرده اند، از خانه‌هایشان اخراج کرده‌اند. (روزنامه اطلاعات روز ۱۴۰۰/۷/۴)

متأسفانه از تاریخ ۱٤۰۰/۳/۲٦ در قریه سرتگاب ولسوالی پاتو ولایت دایکندی باهجوم ظالمانه توسط طالبان حدوداً تعداد۸۰ خانه، حویلی و قلعه‌های مردم منفجر، سوزانده و صاحبان شان به‌اجبار، اخراج شدند. (رضوی، گفتگو: ۱٤۰۰/۷/۲۲) ولسوال طالبان در گیزاب می‌گوید که والی دایکندی (حاجی زبیر) دعوا را فیصله کرده (که هزاره‌ها از گیزاب و پاتو اجباراً باید کوچ کنند)، ما فیصله نکرده ایم. به گفته او حاجی زبیر به مردم زور می‌گه و این فیصله را کرده است. (روزنامه اطلاعات روز ۱۴۰۰/۷/۴)

در مجموع بیش از ۲٦ قریه در محدودهٔ پاتو مورد تهدید کوچ‌اجباری قرار دارد که خوانین فقط بر ٥ قریه ادعای مالکیت دارند. ادعای مالکیت بر این قریه‌ها هم طبق گفته‌ای یکی از اهالی پاتو، بر اساس فرمان دولتی عبدالرحمن در سال ۱۸۹۳ است که طی آن پنج قریه را به غلامرضا بیگ از خوانین همکار خود در جنگ هزاره‌جات، واگذار می‌کرد. (رضوی، گفتگو: ۱٤۰۰/۷/۲۲)

خبرنگار ایرانی حامد هادیان که در دایکندی ولسوالی پاتو سفرکرده می‌نویسد که اینجا حالا زندگی یک‌باره متوقف‌شده است؛ آدم‌هایی که اینجا رخت حیات گسترانیده بودند، حالا آواره شده‌اند؛ بعضاً از جور طالبان، حتی جرئت بازگو کردن ظلم طالبان را ندارند...(روزنامه همشهری، شماره ۸۳۳۴، ۱۴۰۰/۷/۲۰) ایشان ضمن تأیید کوچ اجباری هزاره‌ها می‌نویسد که پشتون‌ها و خان‌های هزاره همسو با طالبان، روی تمام روستاهای حاصل‌خیز ولسوالی‌های دایکندی ادعای مالکیت دارند.

...ادامه در صفحه۷

1 . «Ethnic cleansing.» Encyclopedia Britannica Online. 10 Jul. 2010

گزارشی از کار ناتمام عبدالرحمان خان؛

کوچ اجباری و پاکسازی قومی توسط طالبان

صهبا سهیل

...ادامه از صفحه۶

این اتفاق یک کوچ سیستماتیک و نژادی علیه هزاره‌های افغانستان است. (همان)

در ولایت تخار شمال افغانستان، طالبان و کوچی‌های مسلح، حدود ۴۰۰ نفر از ساکنان روستاهای قشلاق و گلبهار از مرکز خواجه بهاءالدین آن ولایت را که یک هفته قبل به اجبار کوچانده بودند، همچنان در بلاتکلیفی به سر می‌برند. یک منبع آگاه در تخار گفت، آواره‌ها که از اقوام تاجیک و ازبک‌اند، در روستاهای اطراف شهرستان خواجه بهاءالدین، توی چادر با دشواری شب و روز خود را می‌گذرانند. طالبان هنگام اخراج به برخی از آنان حتی اجازه ندادند مواد خوراکی و وسایل خانه‌شان را بردارند. طالبان با بیرون راندن آنها، کوچی‌های تازه‌وارد را، که ادعای مالکیت بر حدود ۴۰۰ روستای تخار را دارند، در این خانه‌ها اسکان دادند. در بیش از یک سالی که از سلطه طالبان بر افغانستان می‌گذرد، صدها خانواده از اقوام تاجیک، هزاره و ازبک در استان‌های پنجشیر، بغلان، دایکندی، بامیان، غزنی، بلخ، تخار و سایر نقاط افغانستان از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند. (ایندیپندینت فارسی، ۱۴۰۱/۷/۲۳)

نیروهای طالبان در ولایت پنجشیر مردم بومی تاجیک را همزمان در شهرستان پریان، به ده‌ها خانواده دستور دادند که ظرف سه روز خانه‌هایشان را تخلیه کنند. بر اساس دستور طالبان، خانواده‌ها حق ندارند اموال، دام‌ها و مواد خوراکی‌شان را به مکان دیگری منتقل کنند. پیش‌ازاین نیز شماری از خانواده‌های پنجشیری به اتهام همکاری با جبهه مقاومت ملی از خانه‌هایشان کوچانده شده‌اند. ساکنان شهرستان دره گفتند روستاهای پامیر، تنخو، منجنستو، ارغج، دهدادو، تمبنه، گیوج، کرامان، پسگران، زردی و شماری دیگر از روستاهای این شهرستان به اجبار کوچانده و خالی از سکنه شده‌اند.(https://www.independentpersian. com-2022/9/10)

اندری‌سرینکو خبرنگار مستقل روس و رئیس بنیاد مطالعات سیاسی و کارشناس مرکز مطالعات افغانستان می‌نویسد: طالبان با ایجاد «پایگاه تروریسم» در ولایت شمالی پنجشیر، بیشتر گروه‌های جهادی خارجی در افغانستان را به آنجا منتقل می‌کنند. تطبیق این پروژه شامل پاکسازی قومی در مقیاس وسیع است که باید ترکیب ملی منطقهٔ پنجشیر را کاملاً تغییر داده و کوچ اجباری سراسری تاجیک های پنجشیر را در پی‌دارد. این «پروژه جهادگران پنجشیر» جدید طالبان به تهدید امنیتی برای کشورهای آسیای مرکزی و منافع روسیه در منطقه تبدیل خواهد شد. همزمان با پاکسازی قومی و تغییر جغرافیای قومی و جمعیتی منطقهٔ پنجشیر، مردم وزیرستان پاکستان و خانواده‌های جنگجویان جهادی خارجی که اکنون در ولایات مختلف افغانستان به سر می برند، در خانه‌های پنجشیری‌ها اسکان داده می‌شوند. (afghanpaper.com به نقل روزنامه مستقل روسیه ۱۴۰۱/۹/۱۲)

مطابق گزارش برخی از رسانه‌ها، انتقال پشتون‌های وزیرستانی توسط گروه طالبان به ولایات شمال، زمانی با واکنش‌های گستردهٔ سیاست‌گران و شهروندان غیرپشتون در افغانستان مواجه شد که رنا ثناالله وزیر داخلهٔ پاکستان در مصاحبهٔ گفت: «گروه طالبان افغانستان به اسلام‌آباد وعده کرده بودند تا اعضای طالبان پاکستانیTTP را از مناطق مرزی دیورند به سایر مناطق افغانستان انتقال دهند.» هم‌زمان با این اظهارات، روزنامه‌ی «اکسپرس‌تریبیون» پاکستان، تعداد مهاجران پاکستانی جابه‌جا شده در شمال افغانستان را حدود ۸ تا ۱۲ هزار تن تخمین زده است که با خانواده‌هایشان به ۴۰ هزار تن می‌رسند.(خبرگزاری راسکwww.rudabe.com – ۱۴۰۲/۵/۸)

به گزارش اسپوتنیک، مقامات گروه طالبان اعلام کردند که به منظور کاهش نگرانی‌های دولت پاکستان، اعضای تحریک طالبان پاکستانی TTP را به شمال افغانستان منتقل می‌کنند، روند جابجایی نیروهای اعضای تحریک طالبان پاکستانی در ولایت تخار آغاز شده است. اعضای این گروه تروریستی به کمک طالبان در ولسوالی‌های هم مرز با تاجیکستان هجوم آورده و باشندگان محل را که تاجیک‌ها و ازبیک ها هستند مجبور به کوچ دسته جمعی کرده و خانه‌های‌شان را برای خود گرفته‌اند. دست‌کم ۲۵۰ تن از نیروهای تحریک طالبان پاکستانی از دو هفته به این‌سو در پل کوکچه از مربوطات ولسوالی خواجه‌غار ولایت تخار جای گرفته اند، به گفته باشندگان محل، که طالبان پاکستانی گفتند قرار است به زودی خانواده‌های شان به این منطقه برسند و جابجا شوند. در ولسوالی دشت قلعه، حدود ۳۰۰ عضو تحریک طالبان پاکستان در جریان ۱۰ روز گذشته در نزدیک دروازه ورودی این ولسوالی جای گرفته اند. در ولسوالی خواجه بهاء الدین و دیگر شهرستان‌های ماورای کوکچهٔ تخار نیز حدود ۲۵۰ تن از نیروهای تحریک طالبان پاکستانی و وزیرستانی‌ها جای گرفته‌اند و دستور تخلیه یک روستایی ۳۰۰ خانواده‌ای را داده‌اند، تا وزیرستانی‌های که به تازگی آمده اند در این خانه‌ها جای بگیرند. به روز سه‌شنبه، ۲۹ جوزای ۱۴۰۲، در روستای «سوجانی» میان مردم منطقه و وزیرستانی‌های پاکستانی درگیری اتفاق افتاد. این زمانی رخ داد که وزیرستانی‌ها چند خانوادهٔ اوزبک را به زور از خانه‌های‌شان بیرون کردند. (خبرگزاری اسپوتنیک، ۲۰۲۳/۶/۲۲) یک منبع معتبر دیگر گفت، که طالبان چند ماه پیش پاسگاه های سرحدی با تاجیکستان را از حضور طالبان محلی خالی کردند و در صدد جابجایی، جنبش اسلامی ترکستان شرقی، تحریک طالبان پاکستانی، جماعت اسلامی انصار الله، داعش اصلی و داعش خراسان و چندین گروه تروریستی دیگر در جغرافیایی شمال شرق و شمال غرب هستند.(همان)

امیرسعید ایروانی؛ سفیر ایران در نشست شورای امنیت سازمان ملل گفت: «مقامات افغانی عامدانه تلاش می‌کنند تا پیوندهای فرهنگی، زبانی و تاریخی افغان‌ها را با زبان فارسی از بین برده و تسلط فرهنگ پشتون را بر سایر گروه‌های قومی اعمال کنند و ساختار جمعیتی ولایات هزاره و تاجیک را تغییر دهند. (خبرگزاری ایرنا ـ نیویورک www.irna.ir/news/85147823/، ۱۴۰۲/۳/۳۱)

۳. جرم انگاری کوچ‌اجباری در حقوق اسلامی و بین الملل و قوانین داخلی افغانستان

الف. حرمت اخراج و کوچ‌اجباری در حقوق اسلامی؛ قرآن کریم، اخراج و انتقال اجباری جمعیت را صریحاً حرام می‌داند و این عمل غیرانسانی را با استفاده از لفظ «محرّم» ممنوع نموده است: «ولاتخرجون انفسکم من‌دیارکم... هو محرم علیکم إخراجهم» (بقره،۶۰) طبق این آیه، اخراج اشخاص از سرزمینشان به‌شدت نهی شده است. همین‌طور مفهوم مخالف آیه ۸ و مفهوم موافق آیه ۹ سوره ممتحنه، به‌وضوح اخراج‌اجباری اشخاص یا جمعیتی را از دیارشان نهی کرده، مرتکبین و هم‌دستان آن‌ها را ظالم و ستمکار می‌دانند.[1] خداوند کریم، اخراج اجباری حضرت پیامبر(ص) و پیروانش را از شهر مکه، ناحق، ظالمانه و غیرقانونی می‌داند(حج، ۴۰) آن مؤمنان به‌ناحق از خانه‌هایشان اخراج شدند، جز آنکه می‌گفتند، پروردگار ما خدای یکتاست. بنابراین، مطابق این آیات قرآن، کوچ‌اجباری به‌عنوان یک عمل ضد انسانی، خلاف حق و عدالت، مورد نهی و حرمت قرار گرفته است. آیهٔ دیگری در قرآن، خانه را محل آرامش معرفی می‌کند. «والله جعل لکم من بیوتکم سکنا» (نحل، ۸۰). خانه و مسکن محل آرامش و امنیت است، هیچ‌کسی حق ندارد، آرامش انسان در منزلش را برهم بزند.

یکی از فقهای حنفی در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) مبنی بر حمایت اسلام از حقوق خصوصی از جمله در مورد اراضی نقل کرده است: «عن النبي ـ صلى الله عليه وسلم ـ من أحيا أرضًا ميتة فهي له»[2] یعنی هر کسی زمین مواتی را احیا کند، آن زمین مال آن است، کسی دیگر حق و ادعای مالکیت بر آن زمین را ندارد. امام صادق(ع) نیز می‌فرماید زمین مال خدا و مال آباد کنندهٔ آن است: «فان الارض لله و لمن عمرها».[3]

حقوق اسلامی، از اموال خصوصی و عمومی و حریم آن صیانت می‌کند، یکی از فقهای حنفی در این راستا تأکید می‌کند که «وَلَا يجوز إِحْيَاء مَا قرب من العامر وَيتْرك مرعى لأهل الْقرْيَة و مطرحا لحصائدهم».[4] یعنی جایز نیست که زمین‌های نزدیک آبادی توسط افراد غیر از اهالی بلد عامر احیا شوند، باید جایی برای علفچر و محل خرمن اهل قریه گذاشته شود و تحت مالکیت دیگران قرار نگیرد، تا اهل قریه بتوانند به راحتی از املاک و آبادی شان بدون مزاحمتی بهره‌برداری کنند. برخی از فقهای عامه چنین تعریف می‌کنند: «حريم القرية المحياة: النادي، و مرتكض الخيل، ومناخ الإبل، ومطرح الرماد ونحوها كمراح غنم ومسيل ماء وملعب صبيان.»[5] حریم قریهٔ احیا شده، محل ندا، اسبان، شتران، خاکستر و مانند آن چون محل گوسفندان، سیل‌گذر و جایگاه بازی کودکان، می‌باشد.

بنابراین همهٔ فقهای مذاهب اسلامی بر صیانت از حریم در مقابل تعرض دیگران، اتفاق‌نظر داشته و تصرف حریم ملک را جایز نمی‌دانند.[6] آموزه‌های فقهی و حقوقی اسلام، در دفاع از حق مالکیت و حریم ملک خصوصی افراد، حتی حاکم را اجازه نمی‌دهد که به حریم مناطق مسکونی و قریه به هر طریقی تصرف کند: « لَايجوز للْإِمَام أَن يقطعهَا من أحد لِأَن فِي ذَلِك ضَرَرا بهؤلاء... »[7] لذا حاکم حق ندارد که آن حریم را به اقطاع، خود و یا به دیگران به تملیک، انتفاع، استغلال و یا احیا واگذار نماید، چون با این عمل، ضرری به اهالی قریه می‌رسد. فقهای حنفی در این‌جا به وضوح بر مبنای قاعدهٔ لاضرر حقی را بر اهالی قریه قائل شده‌اند، همین‌طور بر همین مبنا هیچ کسی حتی فرد حاکم حق ندارد که حق انتفاع اهالی قریه را مالک و یا آن را، از آن‌ها به زور غصب کنند، لذا فقها به عنوان دلیل عدم جواز استفاده از حریم قریه، به قاعدهٔ لاضرر اشاره کرده و گفته‌اند چون‌که در تملیک حریم قریه ضرری بر اهالی قریه هست، این استفاده و تملیک جواز ندارد و به شدت منع شده است.

برخی از فقهای معاصر اهل سنت نیز بر اساس قاعدهٔ عقلی و فقهی لاضرر معتقد است که حتی حاکم حق ندارد حریم قریه را به کسی بدهد، چون ضرر به اهل قریه می‌رسد: «ما كان من مرافق أهل بلدة تستعمل مرعى للمواشي و محتطباً لهم أو مقبرة لموتاهم أو ملعباً لصغارهم... فلا يجوز للإمام أن يقطعه لأحد، لما يترتب عليه من الإضرار بأهل البلدة».[8] بنابراین مطابق حقوق اسلامی، اخذ زمین، املاک، اموال و کوچ اجباری دیگران از اراضی و خانه‌هایشان ممنوع و حرام است؛ مرتکبین چنین جنایاتی با اجرای حد، زندان و اعدام برحسب مورد، مجازات می‌شوند.

ب. قوانین داخلی کشورها؛ برخی کشورها از جمله افغانستان، فرانسه، استرالیا، آذربایجان، بنگلادش و کنگو بر ممنوعیت کوچ‌اجباری، تصریح کرده‌اند. دولت افغانستان از سال ۲۰۰۳ میلادی با تصویب «اساسنامه رم» عضویت دیوان‌کیفری بین‌المللی را پذیرفت، کشورهای مهمی چون آمریکا، روسیه، چین و هند از منتقدان این دادگاه بوده و به آن نپیوسته‌اند. (میر محمدصادقی، ۱۳۸۳: ۱۲) قوانین داخلی افغانستان ازجمله قانون اساسی مصوب ۱۳۸۲، در مواد مختلف به‌نوعی کوچ‌اجباری را ممنوع کرده است. مطابق ماده ۴۰ همان قانون هیچ‌کس حق تملیک اراضی، حق تبعیض و اعمال زور بر کسی را ندارد، ملکیت از تعرض مصون است و هیچ شخص از کسب ملکیت و تصرف در آن منع نمی‌شود. (قانون اساسی، ۱۳۸۲: ماده ۴۰)

کد جزای افغانستان مصوب ۱۳۹۶ جابجا کردن اجباری اشخاص موردنظر از طریق بیرون راندن یا دیگر اعمال تشددآمیز از ساحهٔ که قانوناً در آن حضور دارند را (کد جزا، ۱۳۹۶: بند ۴ ماده ۳۳۲) به‌عنوان یکی از جرائم نسل‌کشی ذیل جنایت علیه بشریت جرم‌انگاری نموده است. بند ۲ ماده ۳۳۶ کد جزا، عاملان کوچ اجباری را به مجازات حبس دوام درجه۱ محکوم نموده و هرگاه ارتکاب جرائم مندرج مادهٔ ۳۳۵ کد جزا، از جمله کوچ‌اجباری منجر به مرگ شود، مرتکب با اعدام مجازات می‌گردد.

ج. طبق اسناد و قوانین بین‌المللی؛ کوچ و انتقال اجباری افراد در دو عنوان مجرمانه «جنایت علیه بشریت» و «جنایت جنگی» مورد حکم قرار گرفته است. کوچ‌اجباری در فقره‌های«د» بندهای۱و۲ مادهٔ ۷ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللیICC به این تعابیر که «یک شخص یا جمعیتی غیرنظامی هدفمندانه و عامدانه با زور از محل قانونی‌شان بدون مجوز قانونی اخراج شوند» به‌عنوان جنایت علیه بشریت جرم‌انگاری شده است.[9] براساس جزء۷ فقرهٔ «الف» بند ۱ ماده ۸ دیوان، کوچ‌اجباری را با این عبارات «اخراج یا انتقال غیرقانونی یا حبس غیرقانونی» به‌عنوان جنایت‌جنگی شناخته‌شده است.[10] به طور کلی، اخراج اجباری جمعیت، بر اساس فقرهٔ «ج» ماده ٦ منشور لندن، کنوانسیون آپارتاید، کنوانسیون آمریکا ۱۹۹۴، فقرهٔ «ج» مادهٔ ۵ منشور توکیو، فقرهٔ «د» مادهٔ ۳ اساسنامهٔ دیوان کیفری بین‌المللی روآندا ۱۹۹۴، فقرهٔ «ج» مادهٔ ٦ منشور نورنبرگ، ماده ۱۲ و ۱۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر از حریم خصوصی حمایت و فقرهٔ «د» مادهٔ ۵ اساسنامهٔ دیوان کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق ۱۹۹۳، به‌عنوان یکی از جرائم علیه بشریت، نسل‌کشی و پاکسازی قومی مورد حکم قرار گرفته و جرم‌انگاری شده است. ماده ۱۲ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی حق سکونت، آزادی در رفت‌وآمد را مورد تأکید قرارداده و کوچ‌اجباری را غیرقانونی و جرم می‌داند.

مطابق قواعد عرفی حقوق بین‌الملل، اصول کلی حقوق و اسناد حقوقی، جنایت علیه بشریت یکی از شنیع‌ترین جرائم بین‌المللی شناخته‌شده است. (Bas-siouni, 2011: 263) و عاملان آن جنایت باید در محاکم ملی و بین‌المللی محاکمه و مجازات شوند.

جرم کوچ‌اجباری از جرائم مقید است، یعنی این‌که مرتکب بداند، بر جمعیتی به‌قصد اخراج آن‌ها حمله کند و اجباراً جمعیت کوچ کنند و یا به‌زور آن‌ها را به‌جای دیگر منتقل کند، جرم کوچ‌اجباری تحقق می‌یابد. در جرائم مقید اگر مرتکب قصد نتیجه نکرده باشد، جرم عمدی محقق نمی‌شود. در صورتی که مرتکب قصد نتیجه نکرده باشد ولی بداند که چنین اقدامی نوعاً منجر به نتیجه و جنایت بر دیگری می‌شود، جنایت عمدی است. (آقایی نیا، ۱۳۹۲: ۳۱۵) در رفتارها و حملات آگاهانه مستقیم، غیرمستقیم چون گلوله‌باران مناطق مسکونی و شهرها، آزار و اذیت شدید جسمی و روحی و در وضعیت بدی زندگی قرار دادن اشخاص که افراد مجبور شوند محل‌شان را ترک کنند، جرم کوچ‌اجباری ارتکاب می‌یابد. در این‌گونه حملات آگاهانه، که نوعاً منجر به نتیجه و جنایت می‌شوند، قصد نتیجه مفروض است.

عنصر معنوی کوچ‌اجباری در بند۱ مادهٔ ۷ اساسنامه دیوان، با این عبارت که جنایات علیه بشریت با حمله گسترده یا سازمان‌یافته علیه جمعیت غیرنظامی، با «علم به آن حمله» ارتکاب می‌یابد، موردتوجه قرار گرفته است. بر اساس ماده ۳۰ اساسنامه دیوان ICC، هیچ‌کس داراي مسئوليت كيفري نيست و نمي‌تواند به دليل ارتكاب يكي از جرائمي كه رسيدگي به آن‌ها در صلاحيت ديوان است مجازات شود مگر اينكه عنصر مادي جرم با «علم» يعني قصد عام باشد.

قصد خاص، در برخی از جرم‌های جنایت علیه بشریت از جمله کوچ‌اجباری مفروض است. چون بازخوانی ذهن مجرم و احراز قصد خاص در این‌گونه جنایات مشکل است. بنابراین در صورت انتقال اجباری جمعیت؛ قصد خاص مرتکب در اینجا مفروض و جرم کوچ‌اجباری تحقق می‌یابد.



ادامه در صفحه۸

۱. لاینها کم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم أن تبروهم... و إنما ینهاکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین و أخرجوکم من دیارکم...(ممتحنه، ۸ـ۹)

۲. أحمد بن محمد بن جعفر البغدادی القَدُّوری، التجرید، ج۸، القاهرة، دار السلام، ۱۴۲۷، ص ۷۳۸.

۳. محمد بن یعقوب ابو جعفر کلینی، الکافی، ج۵، تهران: دار الکتب الإسلامیة، ۱۴۰۵، ص۲۷۹.

۴. علی بن أبی بکر بن عبد الجلیل الفرغانی المرغینانی، بدایة المبتدی فی فقه الإمام أبی حنیفة، قاهره، مکتبة ومطبعة محمد علی صبح، بی‌تا، ص ۲۲۵.

۵. وهبة الزحیلی، الفقه الاسلامی و الادلته، ج۶، بیروت، دارالفکر المعاصر، ۱۴۲۲، ص ۵۳۵.

۶. احمد ابن حجر هیتمی، تحفة المحتاج، فی شرح المنهاج، ج۶، قاهره: مکتبة التجاریة الکبری، ۱۹۸۳، ص ۱۹۵.

۷. علاء الدین السمرقندی، تحفة الفقهاء، ج۳، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۴، ص ۳۲۲.

۸. وهبة الزحیلی، پیشین، ۱۴۲۲، ج۶، ص ۵۰۸.

9. Rome Statute of the International Criminal Court 1998: art 7(1) (d)-7(2) (d)

10. Ibid, art 8(2) (vii)

هزاره‌ها قربانیان خاموش یک قرن نسل‌کشی

م. رضایی



مقدمه

جنایت نسل‌کشی یکی از شنیع‌ترین جرائم بین المللی است که صلح و امنیت بین المللی را تهدید می‌کند و ممنوعیت آن از قواعد آمره بین المللی است و جامعه بین المللی برای پیش‌گیری و مبارزه با آن تعهدات عام دارند .

افغانستان از گروه های قومی و نژادی مختلف تشکیل شده است که بزرگترین آنها اقوام پشتون، هزاره، تاجیک و ازبیک است. همه این اقوام افغانستان مسلمان و دارای مذهب سنی هستند، فقط هزاره‌ها عمدتا شیعه هستند. هزاره‌ها از ۱۳۰ سال پیش تا اکنون به دلایل قومی و مذهبی هدف کشتار سیستماتیک و نسل‌کشی قرار گرفته اند.

تاریخچه نسل‌کشی هزاره‌ها در افغانستان

قوم هزاره که اکنون در بیشتر مناطق افغانستان و در مناطق مرکزی به نام هزاره جات زندگی می کنند، در اواخر قرن نوزدهم با بدترین شکل نسل‌کشی توسط عبدالرحمان خان (۱۸۸۰-۱۹۰۱) مواجه شدند. در این سالها به فرمان عبدالرحمن خان صدها هزار هزاره قتل عام شدند، به عنوان برده به کشورهای همسایه فروخته شدند ، ازسرزمینهای اجدادی شان کوچ داده شدند و پس از دست دادن سرزمین های خود مجبور به مهاجرت به آسیای مرکزی، ایران و شبه قاره هند شدند.

در اوت ۱۸۹۲ امیر عبدالرحمن خان ملاهای سنی را از سراسر افغانستان جمع کرد و از آنها خواست که فتوای کافر بودن هزاره‌ها ی شیعه را اعلام کنند. ملاهای سنی نیز با صدور اعلامیه ای فتوا به کفر هزاره‌ها ی شیعه دادند. این اعلامیه اجازه می‌داد تا جان و اموال هزاره‌ها مصادره شود و زنان و کودکان آنها به بردگی سنی‌ها درآیند. همچنین تجارت بردگان هزاره در سال ۱۸۹۲ آغاز شد و تا اوایل دوره نوه عبدالرحمان، امیر امان الله خان (۱۹۲۳) یعنی بیش از سه دهه ادامه یافت. امان الله خان در قانون اساسی ۱۹۲۳ (اولین قانون اساسی افغانستان) این تجارت غیرانسانی را غیرقانونی اعلام کرد . صدها منبع معتبر وجود دارد که به وضوح این واقعیت را آشکار می کند که عبدالرحمن خان از سال ۱۸۹۲ تا زمان مرگش در سال ۱۹۰۱ علیه مردم هزاره تبعیض نژادی و مذهبی و نسل‌کشی انجام داد. او مسئول موارد زیر بود:

۱- کشتار عمدی صدها هزار هزاره و ساختن مناره با سر آنها.

۲-تجاوز به تعداد زیادی از زنان و دختران و حتی پسران هزاره.

۳- مصادره زمین های اجدادی بیش از ۴۰۰۰۰۰ خانوار هزاره و توزیع آن بین اقوام افغان (پشتون) و کوچ اجباری هزاره‌ها از سرزمین خود به کشورهای همسایه (هند بریتانیا، ایران و آسیای میانه).

۴- بردگی تعداد زیادی از مردان، زنان و کودکان هزاره، انتقال آنها به عنوان هدیه و تجارت با مالیات آنها.

۵- کار اجباری حداقل ۸۰۰۰ زن هزاره به استثنای کار اجباری هزاران برده مرد هزاره .

متأسفانه با وجود اعمال این جنایات وحشتناک علیه هزاره‌ها در افغانستان از یک قرن پیش تا اکنون و موجود بودن صدها اسناد و شواهد مرتبط با آن ، هرگز نام این جنایات در فهرست نسل‌کشی های بین المللی قرار نگرفته است. یکی از عوامل مهم انکار نسل‌کشی هزاره‌ها در افغانستان، عدم شناخت نسل‌کشی، تعریف رسمی این نوع جنایت و عناصر، شرایط و شاخص های آن است. برای درک بهتر موضوع ابتدا به تعریف جرم نسل‌کشی از منظر اسناد معتبر بین المللی می پردازیم:

تعریف نسل‌کشی

در مادۀ ۲ کنوانسیون منع و مجازات نسل‌کشی، نسل‌کشی چنین تعریف شده است:

«نسل‌کشی عبارت است از یکی از اعمال مشروحه ذیل که به قصد نابودی تمام یا بخشی از گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی انجام شود:

۱. قتل اعضای گروه؛

۲. ایراد صدمه شدید به سلامت جسمی یا روحی اعضای گروه؛

۳. قراردادن عمدی گروه در معرض وضعیت زندگی نامناسبی که منتهی به زوال قوای جسمی، تمام یا بخش از آن گروه شود؛

۴. تحمیل اقداماتی به منظور جلوگیری از توالد و تناسل گروه؛

۵. انتقال اجباری اطفال یک گروه به گروه دیگر» .

با توجه به تعریف نسل‌کشی حال پرسشی که مطرح میشود این است که آیا جنایات صورت گرفته علیه هزاره‌ها و شیعیان در افغانستان را براساس این تعریف می توان نسل‌کشی نامید؟

نسل‌کشی (به صورت قتل اعضای گروه) ، که سالهای متمادی به اشکال و طرق مختلف علیه هزاره‌ها و شیعیان در افغانستان صورت می گیرد، براساس تعریف جرم نسل‌کشی در کنوانسیون منع و مجازات نسل‌کشی ۱۹۴۸، دارای همه عناصر مادی ، معنوی و قانونی بوده و با آن مطابقت دارد و هیچ جای ابهام و تردیدی برای عدم به رسمیت شناختن جنایت نسل‌کشی علیه هزاره‌ها ، توسط جامعه جهانی وجود ندارد.

همچنین، حملات سیستماتیک و هدفمند علیه هزاره‌ها و شیعیان به دلیل تعلق داشتن به گروه قومی و مذهبی خاص در افغانستان (نسل‌کشی) ریشه تاریخی دارد و از دوران حکومت عبدالرحمان شروع، در دوره اول حکومت طالبان تکرار، در دوره جمهوریت تداوم و بعد از به قدرت رسیدن دوباره طالبان نیز شدت یافته است.

مثال هایی از حملات سیستماتیک برای نسل‌کشی هزاره‌ها در سال‌های اخیر

نسل‌کشی هزاره‌های شیعه در سال‌های اخیر شدت و گسترش بیشتری یافته و از طریق قتل اعضای گروه به صورت بی رحمانه و خشن ، به گونه مستمر، مکرر، به صورت هدفمند و با برنامه ریزی قبلی از سوی گروههای تروریستی مانند طالب و داعش در قالب عملیات انتحاری، بمب گذاری، به طور مستقیم افراد گروه قومی و مذهبی هزاره شیعه را به قصد نابودی تمام یا بخشی از این گروه هدف قرار داده و در مساجد، مکاتب، مراکز آموزشی ، دانشگاه‌ها، شفاخانه‌ها، باشگاه‌های ورزشی، سالن‌های عروسی ، تظاهرات ها و اعتراضات مسالمت آمیز، تیرباران غیرنظامیان و کشتن گزینشی مسافران در شاهراهها وگذرگاهها، در طی سالیان متمادی بارها تکرار شده است.

برای ارائه شواهدی از این جنایت می‌توان به حمله به مکتب دخترانه سید الشهدا در سال ۲۰۲۱ در غرب کابل که صدها دانش آموز دختر هزاره را هدف قرار دادند (۸۵ دانش آموز دختر کشته و ۱۴۷ نفر زخمی شدند.) ، حمله به زایشگاهی در غرب کابل(۲۰۲۰) که ده‌ها مادر و کودک تازه متولد شده مورد هدف قرار گرفت (۴۶ مادر و کودک کشته و ۳۰ نفر زخمی شدند)، حمله به کورس موعود در غرب کابل۲۰۱۸ ،(۴۷ دانش آموز کشته و ۶۷ نفر زخمی شدند) ، حمله انتحاری به تظاهرات جنبش روشنایی که منجر به کشته و زخمی شدن صدها تن در سال ۲۰۱۶ (۸۰ نفر کشته ۲۳۱ نفر زخمی) و حمله به مکتب دخترانه عبدالرحیم شهید در سال ۲۰۲۲ (۲۶ دانش آموز کشته و ۵۷ نفر زخمی) همچنین حمله به کورس آموزشی کاج در سال ۲۰۲۲ در حالی که دانش آموزان در حال سپری نمودن امتحان آمادگی کنکور بودند، ۵۵ دختر کشته و ۱۲۰ نفر زخمی شدند .

همه این موارد و ده‌ها مورد دیگر، مثال‌ها و شواهدی از حمله سیستماتیک و هدفمند بر گروه قومی ومذهبی هزاره و شیعه است به قصد از بین بردن تمام یا بخشی از این گروه که براساس ماده ۲ کنوانسیون پیشگیری و مجازات نسل‌کشی ۱۹۴۸ و ماده ۶ اساسنامه دیوان کیفری بین المللی و بند ۲ ماده ۴ اساسنامه دیوان یوگسلاوی و بند ۲ ماده ۲ اساسنامه دیوان رواندا و ماده ۳۳۳ کد جزای افغانستان مصداق جنایت نسل‌کشی به شمار می رود.

منابع حقوقی جنایت نسل‌کشی هزاره‌ها در افغانستان

سه منبع حقوقی ناظر بر نسل‌کشی را در افغانستان می توان برشمرد: ادامه درصفحه۹...

گزارشی از کارنامه تمام عبدالرحمان خان؛...

ادامه از صفحه ۷

٤. راهکارها و سیاست کیفری در قبال کوچ اجباری

کوچ اجباری باعث ناامنی، فقر اقتصادی، فرهنگی، استبداد سیاسی، توسعه‌نیافتگی، بی‌هویتی، تحقیر، هضم فرهنگ و تاریخ گروه‌های آواره می‌گردد. بنابراین برای توقف جنایت کوچ‌اجباری باید سیاست‌کیفری مطلوب اتخاذ نمود.

الف. حمایت از قربانیان آوارگان‌اجباری؛ برای مبارزه با کوچ‌اجباری باید جامعه جهانی، نهادهای حقوقی، مدنی داخلی و بین‌المللی از قربانیان کوچ‌اجباری حمایت و با مجرمین مقابله کنند. این حمایت باعث پیش‌گیری از رفتارهای خشونت‌آمیز و انصراف از تصمیم بر اخراج‌اجباری می‌شوند.

ب. کشورهای اسلامی در قالب سازمان کنفرانس اسلامی و... باید با الهام از آموزه‌های اسلامی، اخراج‌اجباری را در یک معاهده‌ای جرم‌انگاری نمایند. آن‌ها با تأکید بر قوانین اسلامی، ملی و بین‌المللی خصوصاً اساسنامه رم ICC خواستار محاکمۀ مجرمین و اشد مجازات برای عاملین آوارگان اجباری خصوصاً در افغانستان شوند. کشورهای اسلامی در موضوع پاکسازی قومی و کوچ‌اجباری علیه اقوام غیر پشتون ورود نموده و با نفوذ بر حاکمان افغانستان آنان را وادار بر پایبندی به معاهدات و قوانین جلوگیری از انتقال اجباری، نمایند.

ج. جبران خسارات و محاکمه مرتکبان کوچ‌اجباری؛ مطابق قاعده عقلی لاضرر و اصل مجازات مجرم، باید خسارات مالی، جانی و معنوی مجنی‌علیه را مجرم باید جبران کنند. مطابق ماده ۲۹ اساسنامه دیوان جرائمي چون جنایات جنگی، جنایت علیه بشریت از جمله کوچ‌اجباری، مشمول مرور زمان نمی‌شوند. بنابراین سیاست‌های کیفری ملی و بین‌المللی اتخاذ شوند تا عاملان کوچ‌اجباری را ملزم به جبران خسارات قربانیان به صورت سه مرحله‌ای: معذرت‌خواهی، پرداخت غرامت و تحمل مجازات، کنند.

معذرت‌خواهی از آوارگان اجباری، تشفّی روحی قربانیان در قبال جنایات و نوعی اثبات بی‌گناهی قربانی و مجرم بودن مرتکب است. پرداخت غرامت مالی، پولی و عینی یکی از رایج‌ترین شیوۀ جبران ضرر، است. (راجیان، ۱۳۸۵: ۸) محاکمه و مجازات مرتکبان جنایت کوچ‌اجباری، نوعی دیگر از جبران خسارت جانی است که در کوچ اجباری علیه اعضا و یا تمامیت جسمانی افراد ارتکاب یافته باشد، شخص مرتکب باید با اعضای بدن و یا دادن جان خود برحسب مورد، آن جنایت را جبران کند.

منابع

۱. ابن حجر هیثمی، احمد(۱۹۸۳)، تحفة المحتاج، فی شرح المنهاج، قاهره: مکتبة التجاریة الکبری.

۲. آقائی‌نیا، حسین(۱۳۹۲)، جرایم علیه‌ی اشخاص، تهران: نشر میزان.

۳. احمدی، محمد امین(۱۳۹٦) تسخیر هزارة یاغیستان به روایت سراج‌التواریخ «پدر تاریخ‌نگاری افغانستان» کابل: بنیاد اندیشه.

٤. تبریزي، محمدحسین‌بن‌خلف(۱۳۸۰) برهان قاطع، محل نشر: تهران.

۵. جمعي از نویسندگان(۱۳۸۹) دائرة المعارف بزرگ اسلامي، تهران.

٦. خانوف، تیمور (۱۳۷۲). تاریخ ملي هزاره، ترجمه عزیز طغیان، قم: اسماعیلیان.

۷. رشید، احمد (۱۳۷۹). طالبان، اسلام، نفت و بازي بزرگ، ترجمه اسد الله شفایي، تهران: دانش هستي.

۸. ریاضی، محمد یوسف (۱۳٦۹) عین الوقایع، به کوشش محمد آصف فکرت، تهران: بنیاد موقوفات افشار.

۹. زحیلی، وهبة(۱٤۳۲) الفقه الاسلامی والادلته، دمشق: دارالفکر.

۱۰. صادقی، محمدهادی. (۱۳۸۷). جرایم علیه‌ی اشخاص، تهران: نشر میزان.

۱۱. علي بن أبي بكر بن عبد الجليل الفرغاني المرغيناني، بداية المبتدي في فقه الإمام أبي حنيفة، قاهره، مكتبة ومطبعة محمد علي صبح، بی‌تا.

۱۲. عبدالرحمن، (۱۳۸۷) تاج التواریخ، کابل: نشر میوند.

۱۳. علاء الدين السمرقندي، تحفة الفقهاء، ج۳، بیروت، دار الكتب العلمية، ۱٤۱٤

۱٤. غبار، میرغلام محمد(۱۳۹۳)، افغانستان در مسیر تاریخ ج۱-۲، کابل: میوند.

۱۵. غفاری لعلی، عبد الله(۱٤۰۰) فریاد عدالت، کابل، انتشارات بنیاد اندیشه.

۱٦. فرهنگ، محمد صدیق (۱۳۷٤). افغانستان در پنج قرن اخیر، قم: احسانی.

۱۷. کاتب هزاره، ملا فیض‌محمد(۱۳۹۰) سراج‌التواریخ، ج٤ کابل: انتشارات امیری.

۱۸. ـــــــ (۱۳۹۰) مقدمة تتمه چ۳ سراج‌التواریخ، محمدسرور مولایی، کابل: انتشارات امیری.

۱۹. ـــــــ (۱۳۹۱) سراج‌التواریخ، تهران: انتشارات عرفان.

۲۰. کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب،(۱٤۰۷). الکافی، تهران: دار الکتب الإسلامیة.

۲۱. مشیری، رحیم(۱۳۸۳) جغرافیای کوچ‌نشینی، تهران: انتشارات سمت.

۲۲. مزاری، عبدالعلی(۱۳۹۷) احیای هویت، سخنرانی های رهبر شهید، کابل، انتشارات بنیاد اندیشه.

۲۳. معین، محمد. (۱۳۸۷). فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر.

۲٤. میرمحمد صادقی، حسین(۱۳۸۳)، بررسی تعارضات احتمالی قانون اساسی ایران با مفاد اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی، تهران: انتشارات سمت.

۲۵. اسفندیاری، مریم(۱۳۹۹) سیاست کیفری بین الملل در خصوص کوچ‌اجباری، مجله بین‌المللی پژوهش بین الملل، ش ۵۱.

۲٦. راجیان اصلی، مهرداد(۱۳۸۵) تحول حقوق جهانی بزه دیدگان، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۵٦.

۲۷. روستایی، علیرضا(۱۳۹۵) پاکسازي قومی مسلمانان میانمار؛ جنایت علیه‌بشریت یا نسل‌زدایی؟«پژوهش حقوق کیفری، ش ۱۵.

۲۸. ورله، گرهارد(۱۳۸۷) جنایات علیه بشریت در حقوق بین‌الملل معاصر، امیرساعد وکیل «مجلة حقوقي المللي» شماره ۳۹.

۲۹. اعلامیه جهانی حقوق بشر، (۱۹٤۸).

۳۰. قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان (۱۳۸۲).

۳۱. کد جزای جمهوری اسلامی افغانستان(۱۳۹٦)

۳۲. میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی سازمان ملل متحد، (۱۹٦٦).

۳۳. روزنامه اطلاعات روز، کابل، ۱٤۰۰/۷/٤.

۳٤. گزارش دیده‌بان حقوق بشر (۱۹۹۸) «افغانستان، قتل عام در مزارشریف»، نوامبر.

۳۵. هادی، قربانعلی(۱٤۰۰) گفتگو با رضوی، سید محمد طاهر، اهل ولسوالی پاتوی دایکندی، ۱٤۰۰/۷/۲۲

۳٦. هادیان، حامد(۱٤۰۰) دق شدن در دریای هلمند، روزنامه همشهری، شماره ۸۳۳٤، ۱٤۰۰/۷/۲۰.

۳۷. بی‌بی سی فارسی www.bbcpersian.com، ۱٤۰۰/٤/۱۱

۳۸. خبرگزاری افق، https://ufuqnews.com ، ۱٤۰۰/۷/۳.

۳۹. خبرگزاری بین المللی شفقنا، https://af.shafaqna.com/ ۱٤۰۰/٦/۲۳

٤۰. وبسایت ایندیپندنت فارسی، https://www.independentpersian.com/ ۱۰/۹/۲۰۲۲

٤۱. وبسایت afghanpaper.com ـ روزنامه مستقل روسیه ۱٤۰۱/۹/۱۲

٤۲. خبرگزاری راسک www.rudabe.com – ۱٤۰۲/۵/۸

٤۳. خبرگزاری اسپوتنیک روسیه، https://sputnik.af/، ۲۰۲۳/٦/۲۲

٤٤. خبرگزاری ایرنا www.irna.ir/news/۸۵۱٤۷۸۲۳، ۱٤۰۲/۳/۳۱

٤۵. منابع لاتین

٤٦. Bloxham, Donald; Moses, A. Drik (۲۰۱۰) «Ethnic Cleansing versus Genocide»، the Oxford Handbook of Genocide Studies, New York: Oxford University Press.

٤۷. Ethnic cleansing." Encyclopedia Britannica Online. ۱۰ Jul. ۲۰۱۰.

٤۸. M.Cherif Bassiouni (۲۰۱۱) Crimes against Humanity: Historical Evolution and Contemporary Application. Cambridge University Press. P ۲٦۳.

٤۹. Rome Statute of the International Criminal Court, ۱۹۹۸.

اَرغَنداب شمالی؛ اَرغَنداب وخاک ایران

دکتر حفیظ شریعتی(سحر)

اَرغَنـد در فارسـی و هزاره‌گـی خروشـان را گوینـد. ارغنـدآب، آب خروشـان را گوینـد. ارغنـداب، رودخانـه‌ای اسـت کـه از قُوشـنَک مالسـتان سرچشـمه می‌گیـرد و پـس از گـذر از جاغـوری امـروز، ارغنـداب شـمالی و جنوبـی بـه قندهـار می‌رسـد. امروز، رودخانـهٔ ارغنداب جنوبـی را رودخانهٔ ارغنـداب و رودخانـهٔ ارغنـداب شـمالی را جُلگـهٔ سنگماشـه می‌گوینـد.

در دو طـرف رودخانـهٔ ارغنـداب تـا قندهـار در گذشـته هزاره‌هـا زندگـی می‌کردنـد. در ارغنـداب جنوبـی بیشـتر فرزنـدان سـاده‌قَبَر باکُـول و کمـی فرزندان ساده‌سُـوَیکه باکُول زندگـی می‌کردنـد که پس از حملهٔ نادرشـاه افشـار بـه قندهار کـه قبیلـهٔ ابدالـی بـه سـرکردگی احمد خـان ابدالی با ایشـان همیـاری داشـت، به سـرهنگان و بـزرگان قبیلهٔ ابدالـی به جبر سـپرده شد.

در ارغنـداب شـمالی دسـته‌های از فرزنـدان ساده‌سـویکه باکُـول از دایِ دی‌میرکشـه کـه مـردم جاغـوری خوانـده می‌شـدند، زندگـی می‌کردنـد. ایـن مناطـق کـه تـا « تَنگـی خَرنَـی» ادامه داشـت، بـه نام زمین‌هـای «داره» یاد می‌شـدند کـه در اطـراف ایـن رودخانـه و مناطـق دورتـر آن، مـردم دهمـرده، مـردم مسـکه کـه بـه «تینه‌مسـکه» مـردم بابـه کـه بـه «تینه‌بابـه» و مـردم ایچـه کـه بـه نـام «تینه‌ایچـه» یـاد می‌شـدند، زندگـی می‌کردنـد. ایـن در حالـی اسـت کـه «بَلنه‌مسـکه»، «بَلنه‌بابـه» و «بَلنه‌ایچـه» در سـرزمین کنونی‌شـان در جاغـوری زندگـی می‌کردند. زمین‌هـای «داره» و ارغنـداب شـمالی در دوران جنـگ بـا عبدالرحمـان از ایـن مـردم گرفتـه شـدند و به پشـتون‌های آمـده از آن سـوی خط دیورنـد امـروز، داده شـدند.

زمین‌های مردم «تینه‌مسکه»

دو طـرف رود ارغنـداب تـا تنگـی بـالای خَرنَـی، گَـزَک، تُوغَـی و وادی ارغنـداب شـمالی تـا بخـش بـالای زمین‌هـای داره، مناطقی‌انـد کـه در گذشـته مـردم هـزاره از طایفـهٔ مسـکه جاغـوری زندگـی می‌کردنـد. ایـن مناطـق بـه نـام سـرزمین «داره» معروفانـد. باشـندگان ایـن مناطـق کـه بـه مسـکه پاییـن یـا «تینه‌مسـکه» معروفانـد، پـس از نبـرد بـا عبدالرحمـان از ایـن مناطـق کـوچ داده شـدند و زمین‌هـای آنـان بـه پشـتون‌های کاکـر داده شـدند.

مـردم «تینه‌مسـکه» برخـی بـه کویتـه در پاکسـتان کوچیدنـد و عـده‌ای از آنـان بـه خراسـان ایـران رفتنـد. آنانـی کـه در کویتـهٔ پاکسـتان کوچیدند بیشـتر در مری‌آبـاد زندگی می‌کننـد و آنانـی کـه در خراسـان رفتنـد بیشـتر باشـندگان پسـاکوه، چنـاران و فریمان‌انـد و بـه خـاوری معروفنـد. برخـی دیگـر از مـردم «تینه‌مسـکه» در جاغـوری در میـان «بلنه‌مسـکه» جابه‌جـا شـدند و برخـی دیگـر بـه مالسـتان، سـیاه‌چوب، یکاولنـگ، دایکنـدی، دره‌صـوف، چمتـال و دولت‌آباد در ترکسـتان سـاکن شـدند کـه اسـتاد «بصیر احمد دولت‌آبـادی» تاریخ‌نـگار یکـی از آوارگان «تینه‌مسـکه» اسـت.

پشـتون‌های کاکـر هنـوز مالیـات بـه نـام مـردم مسـکه می‌دهنـد و قبرسـتان‌ها، قلعه‌هـا، چشـمه‌ها، دره‌هـا، کوه‌هـا هنـوز بـه گویـش هزاره‌گی و به نام مردم مسـکه یاد می‌شـوند.

پشـتون کاکـری در بـازار بابـه جاغـوری شـکایت داشـت کـه هزاره‌هـای جاغوری بـا این که خیلـی آب و زمیـن ندارند؛ امـا خـوب و امـروزی زندگـی می‌کننـد و مـا کـه آب و زمیـن فـراوان داریـم، فقیـر و گرسـنه‌ایم. دکان‌داران گفتـه بودند که چـون روی زمیـن غصبـی و حـرام زندگـی می‌کنیـد و ایـن زمین‌هـا از آن مـردم هزاره‌انـد. پشـتون کاکـری گفتـه بود که مـا حاصـلات زمیـن مـردم مسـکه را می‌خوریـم. مردم مسـکه علیـه شـاه زمان کـه نمایندهٔ خدا بـود، بغاوت کردند، کشـته و فـراری شـدند، زمین‌های‌شـان به ما داده شـدند و بـر ما حلال اسـت، حرام نیسـت.

الطـاف هـزاره می‌نویسـد کـه چنـد خانـه از قـوم مسـکه پاییـن تـا سـال ۱۳۶۹ خورشـیدی در زمیـن داره بودنـد و سرزمین‌های‌شـان دهقانـی می‌کردنـد. بزرگ‌شـان سـخی‌داد معـروف بـه تیکـه‌دار داره بـود. فرزنـدان و خانـوادهٔ ایشـان در کویتـه، اسـترالیا و انگلسـتان زندگـی می‌کننـد.

حبیـب‌الله جوادی می‌نویسـد کـه مرحوم مـلا محمدعلی، معـروف بـه آخونـد کلـو، که خـود متولد دهمـردهٔ گلـزار بود و پـدرش از آوارگان تینه‌مسـکه بـود و شـالیزار زمین آبایی‌شـان بـوده اسـت، نقـل می‌کرد که سـالانه یکـی از افغان‌هـای جلگه در دهمـردهٔ گلـزار برای‌شـان گنـدم و خشـکبار مـی‌آورد و از ایشـان بابـت حاصـلات زمیـن غصبـی حلالیـت و بخشـش می‌طلبیـد.

نام قریه‌های تینه‌مسکه

گَـزَک، تناچـو، جُلگـه، بوتـو، شـالیزار، بیلَـو، شـیرمایه، کهنـه‌ده، داره، شـورمُرغی، کوچوک‌مـار، قول‌گَـزَک، دان‌گزک، سـومورچَک، آلـو، سـنگ‌یَتیمُو، نمـازگاه، یَتیمَـک (از منطقـهٔ جلگـه)، شـینیه، اردک، مادرقُـول، شاشـه، شـادی‌خیل، ککـی، توره‌گو،(تورگـو) چوبیتـه، توگمِـی، اَودمنِـی، دشـت کوچوک‌مـار، کُودی‌خُـورو، کوشـه و بیقَـره از سـرزمین مـردم تینه‌مسـکه در سـرزمین داره تـا خَرنَی‌انـد کـه اکنـون در دسـت افغان‌هـا یـا پشـتون‌هایند. تناچـو، مشـترک بیـن مردم تینه‌مسـکه و بابـه بـوده اسـت[1].

زمین‌های مردم بابه (اوچکو)

«... بیو، پدر بابه و مسـکه سـرزمین وسـیع داشـته اسـت. تناچـوب، پشـتهٔ ارغنـداب، جنگلـی، غجـور، دیدگـون مامه در خاکیـران و... از جملـه سـرزمینی‌اند کـه بـه بیو پدر مسـکه و بابـه تعلـق داشـته اسـت. آثار ایـن مـردم از قبیـل درخت‌های کهـن، خانـه و قلعـه، قبرسـتان و ماننـد این‌ها هنوز از گذشـته باقـی مانده‌انـد کـه متعلـق بـه ایـن مردم‌انـد و در زمـان عبدالرحمـان و قبـل و بعـد از آن، از ایـن مـردم بـه زور گرفته شـده‌اند و اکنـون در تصـرف پشـتون‌هایند.

۱. به روایت دکتر نعیم محمدی، برای دانستن نام طوایف و سرزمین تینه‌مسکه به کتاب نوتا مراجعه شود.



ارغنـداب شـمالی از دوآبـی بخـش بـالای زمین‌هـای داره و تمـام منطقـهٔ تناچـو (تنهـا چـوب)، (تناچـو، مشـترک بیـن مـردم تینه‌مسـکه و بابـه بـوده اسـت.) و رودبارهـای آن، کـه متعلـق بـه مـردم «تینه‌بابـه» بودنـد، زندگـی می‌کردنـد. ایـن زمین‌هـا اکنـون در اشـغال پشـتون‌های بنگـش و تره‌کـی بـه نـام ملایعقـوب و پشـتون‌های خروتـی کـه از قبیلـهٔ عبدالرزاق و داد محمـد خـان کوچـی، اسـت.

زمین‌های مردم ایچه

مـردم ایچـه، افـزون بـر غوغـه، بلنه‌ایچـه و تینه‌ایچـهٔ کنونـی، در دو طـرف رودخانـهٔ غوغـه یـا جنگلـی از منطقـهٔ غوجـور و جنگلـی تـا دوآبـی رودخانـهٔ سنگماشـه و جنگلی به نـام زمیـن شَـفتَل و غارسـنگ که از مـردم «تینه‌ایچـه» یعنی جُلگه‌شـیو و جنگلـی تـا ارغنـداب و دُو آوِی بوده‌انـد، زندگـی می‌کردنـد. ایـن زمین‌هـا اکنـون در اَشـغال پشـتون‌های خروتی‌انـد. منطقـهٔ غوجـور و جنگلـی از مـردم «ایچه‌بـالا» بـوده اسـت که اکنـون نیـز در اشـغال پشـتون‌های خروتی‌اند.

ایـن مـردم پـس از کوچ‌اجبـاری در سراسـر کشـورهای همسـایه بـه ویـژه کویتـهٔ پاکسـتان و خراسـان ایـران پراکنده شـدند. عـده‌ای بـه ترکسـتان رفتنـد و عـدهٔ دیگـر اکنـون در سـیغان و کهمـرد بـه نـام ایچـه زندگـی می‌کننـد کـه هـزارهٔ اهـل سـنت‌اند.

ادامه در صفحه۱۱

هزاره‌ها قربانیان خاموش یک قرن نسل‌کشی

ادامه از صفحه۸

۱-کنوانسـیون منـع و مجـازات نسل‌کشـی(۱۹۴۸) کـه افغانسـان در سـال ۱۹۵۶ به این کنوانسـیون ملحق شـده است. کنوانسـیون عـلاوه بـر تعریـف نسل‌کشـی، دولـت هـا را مکلـف مـی سـازد تا از وقـوع نسل‌کشـی جلوگیری کننـد و عاملین آن را محاکمـه و مجـازات نماینـد. (مـواد ۱و۴)

۲-اساسـنامه دیـوان بین المللـی کیفری که افغانسـتان در سـال ۲۰۰۳ به آن ملحق شـده اسـت.

۳- قوانیـن داخلـی افغانسـتان بویژه مـواد ۳۳۳ و ۳۳۴ کد جـزای افغانسـان کـه به مراجـع عدلـی و قضایـی صلاحیت می دهـد تـا جـرم نسل‌کشـی را تحقیق، تعقیـب و محاکمـه نماید.

هـر سـه منبـع فـوق در مـورد عناصـر متشـکله و مصادیق جـرم نسل‌کشـی نظـر واحـد دارند.

در مـورد اهمیـت و الـزام منع و مجازات جنایت نسل‌کشـی مـی تـوان گفـت اصـول زیربنایـی کنوانسـیون پیشـگیری و مجـازات جنایـت نسـل کشـی، بـه عنـوان اصولـی کـه اجـرای آن‌هـا حتـی بدون هیچ قـراردادی بـرای دولت ها الزامی اسـت، از سـوی ملل متمدن به رسـمیت شـناخته شـده اسـت. ویژگی جهان‌شـمول بـودن محکومیـت نسل‌کشـی، همکاری‌هـای لازم را در جهـت مقابلـه با این جرم شـنیع می‌طلبد. لذا کشـورهای جهـان ملـزم بـر بـه سمیت‌شناسـی نسل‌کشـی در افغانسـتان و همـکاری در منـع و مجـازات عاملـان ایـن جنایت می‌باشـند.

مسـئولیت منـع و مجـازات جنایـت نسل‌کشـی بـر عهـده چـه شـخص یـا نهادی اسـت؟

کنوانسـیون، مسـئولیت اصلـی پیشـگیری و مجـازات نسل‌کشـی را برعهده دولت‌ها گذاشـته اسـت. براسـاس ماده ۱ کنوانسـیون، دولـت افغانسـتان مکلف بـه جلوگیـری و محاکمه مرتکبـان جنایـت نسل‌کشـی اسـت.

دولـت پیشـین افغانسـتان هم بـه دلیل ضعـف و ناتوانی در اجـرای قانـون و هـم به دلیـل اعمـال تبعیض قومـی و مذهبی نسـبت بـه هزاره‌هـا و شـیعیان، از جلوگیری و مجـازات جنایت نسل‌کشـی کـه علیـه هزاره‌هـا صـورت مـی گرفت شـانه خالی می‌کـرد و معمـولا وقـوع آن را انـکار می‌کرد.

از آنجایـی که در زمان جمهوریت براسـاس شـواهد موجود اکثـر جرائم نسل‌کشـی علیـه هزاره‌ها و شـیعیان در افغانسـتان توسـط گـروه طالبـان صـورت می‌گرفـت و در بسـیاری مـوارد ایـن گـروه مسـئولیت حمـلات انتحـاری و کشـتار هزاره‌هـا را بـر عهـده می‌گرفـت و در حـال حاضـر کـه گـروه طالبـان در افغانسـتان بـه صـورت نامشـروع حاکمیـت را بدسـت گرفته اند و وظیفـه حفاظـت از جـان و مـال مـردم بـر عهده آن‌ها اسـت بـاز هـم جنایـت نسل‌کشـی علیـه هزاره‌هـا و شـیعیان جریان دارد و در ایـن روزهـا بـه صـورت بـی سـابقه‌ای شـدت گرفتـه اسـت. بنابرایـن طالبـان بـه دلیـل انجـام فعـل نسل‌کشـی در ۲۰ سـال گذشـته و فعـل و تـرک فعـل بـه دلیـل عـدم توقـف نسل‌کشـی هزاره‌هـا بـه صـورت عامدانـه در زمـان حاکمیـت فعلـی شـان بـر افغانسـتان، مسـئول شـناخته می‌شـوند و نهادهـای حقـوق بشـری و جامعه بیـن المللی باید بـرای توقف نسل‌کشـی هزاره‌هـا بـه طـرق مختلـف و کارسـاز بـر طالبـان فشـار سیاسـی و مالـی اعمـال نمـوده و طالبـان را در قبال این جنایـت پاسـخگو بسـازند و مرتکبیـن و عاملیـن ایـن جنایـت بیـن المللـی را محاکمـه و مجـازات نماینـد.

براسـاس قواعـد حقـوق بین الملـل چنانچه دولـت حاکم، تعهـد بـه جلوگیـری و مجـازات نسل‌کشـی را نقـض کنـد، دیگـر دولت‌هـا می‌تواننـد علیـه آن دولـت در پیشـگاه محکمـه بین‌المللـی دادگسـتری شـکایت و اقامه دعوی نماینـد. چنانکه گامبیـا علیـه میانمـار بـه خاطـر جنایـات ارتـش میانمـار علیـه روهینگیایی‌هـا در محکمـه بین‌المللـی دادگسـتری طـرح دعـوا کرده اسـت.

هم‌چنیـن براسـاس مـاده ۸ کنوانسـیون ممنوعیـت نسل‌کشـی، دولت‌هـای عضـو حـق و در عین حـال تکلیف دارند بـرای پیش‌گیـری و مجـازات نسل‌کشـی از ارکان صلاحیـت دار سـازمان ملـل کمـک بخواهنـد.

همچنیـن در حـالات حـاد اگـر دولـت در جلوگیـری از نسل‌کشـی بی‌میـل یا نـاکام باشـد، دکترین مسـوولیت حمایت (Responsibility to Protect)، یـا رویـه مداخلـه بشردوسـتانه، به سـایر دولت‌هـا اجـازه مـی دهد تـا اقدامـات ضروری به شـمول اسـتعمال قـوه قهریـه را بـرای جلوگیـری از نسل‌کشـی اتخـاذ نماینـد. همانطـور کـه در کـوزوو (۱۹۹۹) و لیبیـا (۲۰۱۱) اسـتدلال شد .

از سـوی دیگـر بـه دلیـل جهانشـمول بـودن قاعـده منـع نسل‌کشـی دولت‌هـا بـا توجـه بـه صلاحیـت جهانـی بـرای محاکمـه افـراد دخیل در جنایـت نسل‌کشـی می‌توانند با وضع قانـون بـه محاکـم خـود صلاحیـت رسـیدگی بـه نسل‌کشـی را قایـل شـوند. چنانکـه اسـپانیا عمّـال دولـت گواتمالا را بـه اتهام نسل‌کشـی محاکمـه کـرد (۱۹۹۹-۲۰۰۵).

دادسـتان محکمـه بین‌المللـی کیفـری نیـز بـا صلاحیـت تکمیلـی وظیفه دارد تا جرایم اتباع کشـورهای عضو اساسـنامه و یـا جرایمـی کـه در قلمرو کشـورهای عضـو اتفـاق می‌افتند را تحقیـق و تعقیـب عدلـی و قضایـی نماید.

شـورای امنیت، سرمنشـی و شـورای حقوق بشـر سـازمان ملـل متحـد نیـز می‌تواننـد بـرای تحقیـق واقعیات مشـکوک به نسل‌کشـی در افغانسـتان کمیسـیون حقیقـت یـاب تشـکیل دهنـد. چنانچـه شـورای حقـوق بشـر چنیـن کمیسـیونی برای تحقیـق در مـورد نسل‌کشـی روهینگیـا تشـکیل داد .

به‌طـور کلـی پیش‌گیـری و منـع نسل‌کشـی و مجـازات عامـلان و مرتکبیـن آن تعهـد و ماموریـت دولت‌هـا و سـازمان ملـل و مبـارزه بـا آن یکـی از اهـداف اساسـی بلکـه تعهـد بیـن المللـی آن سـازمان تلقـی می‌شـود. امـا متاسـفانه نبـود منافـع دولت‌هـای عضو شـورای امنیـت و فقدان اراده سیاسـی موجب شـده بـا وجود ادلـه اثباتیه و شـواهد و مدارک، تـا هنوز جامعه بیـن المللـی از شناسـایی جنایـت نسل‌کشـی کـه علیـه مـردم هزاره‌هـا صـورت می‌گیـرد خودداری نمـوده و هیـچ حرکـت و اقـدام موثـری از سـوی جامعه جهانـی برای توقف نسل‌کشـی و محاکمـه و مجـازات مرتکبیـن آن صـورت نگرفته اسـت.

۲. خاطرات حسین‌دوست به ویرایش استاد برهانی بابه.

منابع:

۱-کنوانسیون پیش گیری و مجازات نسل‌کشی
۲-اساسنامه دیوان کیفری بین المللی(اساسنامه رم)
۳- کد جزای افغانستان
۴- بررسـی نسل‌کشـی در عرصـه بین الملل، عبـدی ،فاطمه، ۱۳۹۶
۲۸۰۸۸۴=https://www.sid.ir/fa/journal/ViewPaper.aspx?id
۵-ارکان نسل‌کشـی در پرتـو اسـناد و رویـه قضایـی بیـن المللـی، شـریفی ، محسـن، ۱۳۹۰
۱۰۳۴۰۴۰/https://www.magiran.com/paper
۶- نسل‌کشـی از دیـدگاه کـد جـزای افغانسـتان و اسـناد بین‌المللـی، ارزگانـی ، محمـد، ۱۴۰۰
http://www.dailyafghanistan.com/opinion_detail.php?post_id=۱۵۶۵۱۳
۷- تأملـی حقوقـی نسل‌کُشـی؛ حمـلات زنجیـره‌ای برضـد هزاره‌هـا در افغانسـتان، دکتـر هـارون رحیمـی ۲۰۲۱
https://aiss.af/persian/aiss/news_details/۶۰a۸d۰۱dd۳۴f۴/opinions
۸-سیاسـت هـای پیشـگیرانه سـازمان ملـل متحـد در برابـر نسل‌کشـی، جاویـد زاده، حمیـد رضـا، ۱۳۹۰
۱۷۵۷۳۶=https://www.sid.ir/fa/Journal/ViewPaper.aspx?id
۹-مجـازات جـرم نسل‌کشـی در دیـوان بیـن المللـی کیفری و دیـوان هـای رونـدا و یوگوسـلاوی، یاقوتـی، ابراهیـم، بهلولـی، عزیـزه، ۱۳۹۸
۴۶۵۶۴۷/http://ensani.ir/fa/article
۱۰- چـرا نسل‌کشـی هزاره‌هـا انـکار می‌شـود؟ کریمـی، خـادم حسـین، ۱۴۰۰
why-is-genocide-of-/۱۲۵۹۰۸/https://www.etilaatroz.com/hazaras-denied
۱۲- Mohammadi Ishaq, Hazara Genocide in Afghanistan (۱۸۹۲-۱۹۰۱), ۶ May ۲۰۲۲, available at:
hazara-genocide-in-/۰۵/۲۰۲۲/https://www.bolaq.org
afghanistan-۱۸۹۲-۱۹۰۱

پیامدهای زیانبار نسل‌کشی هزاره‌ها در سال ۱۸۹۲

کمال‌الدین کمال

مقدمه

نسل‌کشی یکی از رویدادهای فاجعه باری است که دردو قرن گذشته در نقاطی از جهان شاهد وقوعش بوده ایم. نسل‌کشی دردهه پایانی قرن نوزدهم درافغانستان توسط امیر عبد الرحمن و نسل‌کشی در دو دهه نخست قرن بیستم درقلمرو خلافت عثمانی و نسل‌کشی یهودیان در خلال جنگ جهانی دوم در آلمان نازی از مهم‌ترین وقایع در این مورده بوده اند. با محکوم و مجازات شدن مرتکبین نسل‌کشی درعصر نازی‌ها اندکی امیدواری ایجاد شده بود که دیگر اینگونه فجایع تکرار نشود، اما مسیر زندگی انسان‌ها از رفتن به سمت بهترشدن منحرف شد و این رویداد غیر انسانی در اواخر قرن بیستم و اوائل قرن جاری، درنقاطی از جهان بار دیگر تکرارشد . درآفریقا در کشور رواندا توسط هوتوها و در بالکان یوگسلاوی سابق توسط صرب‌ها و در افغانستان عصر نخست سلطه امارت توسط طالبان و اخیرا در میانمار توسط ارتش این کشور شاهد نسل‌کشی بوده ایم.

نسل‌کشی بر اساس تعریف کنوانسیون مصوب ۱۹۴۸ سازمان ملل متحد شامل رفتارهایی است که به قصد نابودی کلی یا بخشی از یک کتله قومی و مذهبی صورت می‌گیرد و یا به معنای وارد کردن صدمات جسمی و روحی بر اعضای یک گروه قومی و مذهبی است. مصادیق این مفهوم در همان سند و دیگر اسناد حقوقی بین المللی به روشنی تعریف شده است . پیامدهای اجتماعی و فردی این رویداد و راهکارها برای جبران آسیب‌های ناشی از آن، کمتر مورد بحث و توجه قرار گرفته است. این جستار تاملی است بر مهم ترین مصادیق این مفهوم در جهان و برخی از پیامدها درنسل‌کشی هزاره‌ها در سال ۱۸۹۲.

۱. مهم ترین مصادیق نسل‌کشی درجهان معاصر

بعد از ختم جنگ جهانی دوم بر اثر تلاش نهادها و نخبگانی از کشورهای مختلف، بحث شناسایی و جرم انگاری نسل‌کشی مطرح شد. نسل‌کشی میلیونی یهودیان آلمان توسط نازیها به حدی وحشتناک بود که وجدان بشری را معذب ساخت و اندیشمندان را به تکاپو واداشت تا راه‌های مؤثر پیشگیری و یا تکرار آن گونه فجایع را مورد ارزیابی و واکاوی قرار دهند. ثمره این تلاشها جرم انگاری نسل‌کشی درحقوق بین الملل درقالب «کنوانسیون ۱۹۴۸منع و مجازات جنایت نسل‌کشی» بود. حقوقدانان قبل از هولوکاست درقرن بیستم، نخستین مصداق روشن نسل‌کشی را کشتار ارامنه توسط حکومت عثمانی شمرده اند که در آن بیش از یک و نیم میلیون ارمنی درطول سالهای ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۸ درسراسر قلمروحاکمیت عثمانی به ظن جاسوسی برای دول رقیب و درواقع به دلیل مذهبی و مسیحی بودن نابود شدند.

نسل‌کشی ارامنه را تا کنون اکثر کشورهای بزرگ و مؤثر جهان به شمول امریکا، فرانسه، انگلستان، روسیه ، آلمان و کشورهای مسلمانی مانند: مصر، سوریه ولیبی به رسمیت شناخته اند. هولوکاست و نسل‌کشی یهودیان نیز به شکل رسمی در همه اسناد حقوقی جهان جرم انگاری شده و به رسمیت شناخته شده است و حتی انکارآن در بسیاری از کشورها به شکل رفتار مجرمانه تلقی می شود.

نسل‌کشی دارای پیامدهایی است که چه بسا از اصل قضیه زیانبارتر و مصیبت آفرین ترند. پیامدهای فردی و جمعی که مدتها روان بستگان باقی مانده قربانیان را زجر می‌دهند و دوام زندگی را برای شان ناگوار می‌سازند. اگرعاملان جنایت نسل‌کشی مانند نازیها در جنگ شکست بخورند و مجازات شوند تا حدودی زخم‌های باقیماندگان قربانیان نسل‌کشی التیام می یابد و پیامدهای روانی مخرب آن کاهش می یابد. اما اگرجنایتکاران برمسند قدرت بمانند ویا حامیان سیاست های شان بر سر قدرت باشند، وضعیت بستگان قربانیان نسل‌کشی را وخیم تر می سازد. درواقع این وضعیت هم احتمال استمرار وتکرار نسل‌کشی را تقویت می کند و هم به مرور به انکار آن می انجامد. وارثان قربانیان ارمنی با اینکه هم اکنون دارای یک کشور مستقل هستند اما به دلیل انکارنسل‌کشی توسط جانشینان حاکم عثمانی هنوز هم بسیاری از قربانیان به حقوق انسانی شان دست نیافته و اراضی شان کما کان در اختیار غاصبان و وارثان آنها باقی مانده است. با اینکه نخبگانی از کشور ترکیه به اصل نسل‌کشی ارامنه اعتراف دارند اما این امر بدون به رسمیت شناختن و پذیرش عدالت انتقالی توسط حکومت، قربانیان را از پیامدها و رنجهای ناشی ازنسل‌کشی رها نساخته است.

یکی دیگر از مصادیق جنایت نسل‌کشی کشتار توتسی‌ها در رواندا توسط هوتوها است که در دهه پایانی قرن بیستم صورت گرفت و به تیتر «صد روز کشتار» در رسانه‌های جهان تبدیل گردید. این جنایت بسیار وحشتناک بود و در زمان بسیارکم، بیش از هشتصد هزار انسان توتسی به وسیله حکومت و هوتوها به قصد نابودی و حذف کامل سلاخی شدند. منطقه و جهان بسیار سریع واکنش نشان داد و ضمن ساقط کردن حکومت هوتوها، عاملان اصلی را در محکمه بین المللی کیفری که توسط سازمان ملل متحد ایجاد شد مجازات و محکوم کردند.

درسالهای اخیر یکی ازمصادیق نسل‌کشی،کشتار اقلیت مسلمان روهینگیا در کشور میانمار بوده است. در ۲۴ اکتبر ۲۰۱۸ (۲/۸/۱۳۹۷) شورای امنیت سازمان ملل دولت میانمار را به نسل‌کشی مسلمانان روهینگیا متهم کرد. مرزوقی داروسمان رئیس کمیته حقیقت‌یاب سازمان ملل در گزارشی به شورای امنیت، مقامات ارتش میانمار را به نسل‌کشی متهم کرد و از ۱۵ عضو شورای امنیت خواست که به منظور برقراری عدالت دست به اقدام بزنند. وی در این جلسه گفت: «جنایت امروز هم در حال رخ دادن است و این نسل‌کشی مداومی است که در حال وقوع است.»



۲.نسل‌کشی هزاره‌ها در سال ۱۸۹۲

اگر قضایای نسل‌کشی هزاره‌ها درعصر حاکمیت نخست طالبان و دوره بیست ساله جمهوریت به کرات و درپیش چشم صدها رسانه داخلی و بین المللی به وقوع نمی پیوست، اثبات این داعیه دردهه پایانی قرن نوزدهم درمحاکم بین المللی و نهادهای حقوقی جهان بی طرف، کار نزدیک به محال بود. هم اکنون با انبوهی از دلایل اثباتی مدعای این قضیه در گذشته هم در حد زیادی امکان پذیر گردیده است. اصل رویداد فاجعه‌بار نسل‌کشی هزاره‌ها در دهه پایانی قرن نوزدهم میلادی که اکنون حدود صد وسی ویک سال از آن می گذرد؛ دراسناد دولتی بریتانیا، روسیه و افغانستان به مقدار کافی مستند و گزارش شده است. علاقمندان به فهم تفصیلی واقعیت این رویداد می‌توانند به منابع معتبر و دست اول این رویداد (کتاب های ملافیض محمد کاتب) مراجعه کرده و به تفصیل ازوقایع آن دهه فاجعه بار اطلاعات بدست آورند. دراین جا به اختصار از چند منبع گزارش هایی را می‌آوریم و پیامدهای آن‌هارا در سطور آتی تحلیل می‌کنیم.

به نوشته سید عسکر موسوی پژوهشگر دانشگاه آکسفورد، هزاره‌ها عمدتاً از مناطق مرکزی افغانستان هستند که در طول سلطنت عبدالرحمن (۱۸۸۰-۱۹۰۱)، میلیون‌ها تن شان کشته، آواره و اخراج شده اند. موسوی مدعی است که بیش از نیمی از جمعیت هزارستان کشته یا به مناطق همجوار بلوچستان در هند بریتانیایی و مشهد در ایران آواره و متواری شده‌اند. این امر باعث شد که پشتون‌ها و گروه‌های دیگر بخش‌هایی از هزاره‌جات را اشغال کنند.

منابع دیگر تاریخی که نوعا از کتاب سراج التواریخ نوشته ملا فیض محمد کاتب مورخ مورد اعتماد دربار حبیب الله خان ولیعهد امیرعبد الرحمن، استفاده کرده اند، مدعی اند که عبدالرحمن دستور قتل‌عام مردم هزاره یاغی را صادر کرد و درطول کمتر از هشت سال کشتار و سرکوب شدید و بیرحمانه مردم، بین ۶۰ تا ۶۷ درصد ازاین کتله بزرگ قومی را نابود کرد. بربنیاد این ادعا پیش از قتل‌عام، ۶۰۰،۰۰۰ خانوار هزاره در افغانستان زندگی می‌کردند. عبدالرحمن بیش از ۴۰۲،۰۰۰ (۶۷٪) خانواده مردم هزاره را بین سال‌های ۱۸۹۳ تا ۱۹۰۰ میلادی قتل‌عام و از سرهای آنان کله‌منار درست کرد که این بزرگ‌ترین نسل‌کشی قرن نوزدهم به‌شمار می‌رود.

بسیاری از پژوهشگران و آگاهان سیاسی رویداد های خونین درمناطق هزاره‌ها را در اوضاع چند دهه اخیر، بسیارمشابه کشتارتاریخی ۱۸۹۲ می دانند و نسبت به تکرار و تداوم آن هشدار می دهند.

حکیم نعیم استاد در دانشگاه آریزونای شمالی در گفتگو با دویچه وله گفت، «کشتار سیستماتیک هزاره‌ها» از دوره امیر عبدالرحمان خان شروع شده و تاکنون ادامه دارد.

زمانی که امیر عبدالرحمن خان حکومت مرکزی را تشکیل داد و هزاره‌ها با او بیعت نکردند، او به سرکوب این گروه قومی دست زد که به باور برخی تحلیلگران «آغاز کشتار سیستماتیک» هزاره‌ها بود.

احسان قانع، حقوقدان و عضو شبکه تحلیلگران افغانستان می‌گوید در زمان عبدالرحمن خان کشتار هزاره‌ها آغاز شد و این آخرین مرحله از «اقدام نسل‌کشی» است. او می‌گوید پس از کشتار گسترده هزاره‌ها، مرحله کشتار متوقف شد و مرحله انکار آغاز شد و سپس به مرحله آزار و اذیت رسید. به باور او در حکومت‌های بعد از عبدالرحمن به صورت دوامدار تحمیل برده فروشی، کارهای اجباری، مالیات اجباری و کوچ اجباری بر هزاره‌ها ادامه یافت.

به گفته آقای قانع، مرحله کشتار هزاره‌ها در دوره اول حاکمیت طالبان در مزار شریف بار دیگر اتفاق افتاد. او می‌گوید پس از دور اول طالبان کشتار کاهش یافت، ولی انواع دیگر از نشانه‌های «نسل‌کشی» ادامه یافت. آقای قانع می‌گوید: «در صورتی که محکمه جزایی بین المللی تحقیقات خود را در این مورد آغاز کند، اسناد کافی برای اثبات این که این کشتارها نسل‌کشی است، وجود دارد.

۳.پیامدهای نسل‌کشی ۱۸۹۲

سرکوب و کشتار هزاره‌ها توسط حکومت افغانستان درعصرعبدالرحمن به شدت بی رحمانه، سنگدلانه و دورازاخلاق و آداب منازعه مسلحانه بود. دراعصار قدیم و جدید در همه جا دو طرف منازعه به مقدار معینی از قواعد و آداب جنگ متعهد بوده اند و مهم ترین این قواعد صیانت اطفال و زنان و کهنسالان و غیر نظامیان ازآسیب است. همچنین عدم تخریب اراضی زراعی ، مراتع و باغستانها و املاک مردم عادی و دور کردن آنها از عوارض جنگ ازهمین قواعد پذیرفته شده است. بربریتی را که عمال حکومت عبدالرحمان خان در ارزگان و دیگر مناطق هزاره‌نشین تبارز داد، با آیین عیاری خراسانیان قدیم، قواعد جنگ در اسلام و آداب منازعه مسلحانه در بین همه ملل، هیچ گونه سنخیت و سازگاری نداشت. اما امیرآهنین افغان که خود گماشته و سرسپرده استعمار بود و به کمک پول‌ها و امدادهای تسلیحاتی دریافتی از انگلیس، مغرور شده بود، دست سربازان و عوامل خود را در ارتکاب هرنوع جنایت سنگدلانه بر افراد غیر نظامی هزاره کاملا باز گذاشته بود. او ساختار سلطه‌ای را در این جغرافیا بنیاد نهاد که تا صدها سال شهروندانش آب خوش از گلویشان پایین نرود و همیشه سیل خون از هر گوشه و کنار این ظلم آباد، جریان داشته و بخش‌هایی از آن با بخش‌های دیگرش در جنگ باشد.

کسب قدرت به شیوه تعامل با اجانب و تحمیل اراده با توسل بر کشتار و ارعاب و غارتگری، میراثی جز توحش نمی تواند داشته باشد. این شیوه زمامداری که همیشه بر تکفیر مخالفان و بسیج لشکرهای ایلجاری بر بنیاد غارت وغنیمت، استواربوده ، چنان بذر تفرقه ملی و منازعه دوامدار قبیلوی را در دلها کاشته که هیچ معجزه‌ای نمی‌تواند آثار شومش را تا ابد محو سازد و ساکنان این جغرافیا را به عنوان یک ملت واحد و دارای عواطف و احساسات یکسان متبارز گرداند. پیامدهای نسل‌کشی هزاره‌ها در۱۸۹۲ همه ابعاد زندگی هزاره‌ها را به شدت تحت تأثیر قرارداد. دراین جا به مناسبت یک صد وسی ویکمین سالگرد این حادثه، به برخی از مهم ترین پیامدها اشاره می کنیم.

الف) آوارگی و جلای وطن

حکومت به نیت محو این کتله قومی از صفحه هستی، نخست متنفذان و میران و چهره های تأثیر گذار را که می توانستند لشکر شکست خورده را دوباره سازماندهی نمایند، به صورت جمعی از میان برداشت و سپس هرچه ظلم که ممکن بود درحق مردم روا داشت. مردم چون دیگر محوری که بتوانند دوباره خود را جمع کنند، نداشتند، از ادامه ماندن در وطن به کلی مایوس شدند و برای همیشه اراضی و قلعه ها و مزارع و مراتع زیبای شان را از دست دادند. تعداد زیادی هم اسیر و سرنوشت شان به بازارهای داخلی و بیرونی برده فروشی کشیده شد. اما رنج آوارگی دراین یک قرن و سه دهه هرگز از ذهن انسان هزاره دور نشده و به نحوی به تقدیر تاریخی آن تبدیل گردید. درد بی وطنی خود به تنهایی برای نابود شدن و محو شدن از صفحه هستی برای یک کتله قومی بسنده است. دراین میان کم نبودند بزرگمردان وزنانی که آرزوی برگشت به وطن را با خود به گور بردند.

اکثر منابع تاریخی و معتبر موجود تصریح کرده اند که از شروع اولین اذیت و آزار هزاره‌ها، کوچیدن آنان به مناطق دور و نزدیک و کشورهای همسایه آغاز گشت. ده‌ها هزار از آنان به هند (پاکستان فعلی)، ایران و آسیای میانه متواری شدند.

ب) فروغلطیدن درکام فقر

عبدالرحمن اراده کرده بود که هزاره یاغی را به تعبیرکاتب دربار ولیعهدش، از هستی ساقط کند تا دیگر نیروی مزاحمی ازاین مردم باقی نماند. او با کمال سنگدلی ۱۶ نوع مالیات بر هزاره‌ها وضع کرد و در ناتوانی به پرداخت جرایم و مالیات‌ها، عوامل بی رحم تر او برخی از مردان را مجبور به فروش آل و عیال شان کردند. همه منابع می گویند که دارایی‌ها و مراتع هزاره‌ها مصادره شد و در میان پشتون‌های وفا دار به سلطنت کابل توزیع گردید.

با غصب زمین‌های کشاورزی و تبدیل آن‌ها به چراگاه برای کوچی‌ها، زراعت و مالداری هزاره‌ها رو به نابودی رفت. و باقیمانده های این مردم به کام هیولای مرگبار فقر، معذب شدند و در واقع با نوعی از مرگ تدریجی درسالهای بعدی درمیان جغرافیای محصور وعاری از مواهب طبیعی مرکزی، از هستی ساقط شدند.

ج) سقوط منزلت انسانی در جامعه

یکی از مهم ترین خاستگاههای نابرابری اجتماعی، شکست درجنگ و مقاومت مسلحانه در مقابل یک حاکمیت است. هزاره‌ها با از دست دادن توان دفاعی و اراضی و همه دارایی شان و ازکف دادن نعمت خود گردانی و زندگی جمعی عزتمندانه در سرزمین مادری خود، و به تبع آن به دلیل سقوط درجهنم فقر و محرومیت تحمیلی، جایگاه اجتماعی شان به شدت تنزل یافت و به یک طبقه کاملا حاشیه ای و طردشده، فاقد حرمت و کرامت انسانی درجامعه، تبدیل شد.

رنج هزاره بودن درمتن جامعه افغانستان بیش از یک قرن، روح و روان تک تک نسل باقی مانده را زجر داد و نگرشها و رفتارهای اقوام دیگر و کلیه ساکنان کشور را نسبت به این مردم دیگرگون ساخت. سالهای متمادی رفتارها و نگرش‌ها دربرابر هزاره‌ها درکل جامعه توهین آمیز و آمیخته با نگاه از بالا و به شیوه طرد و تحقیر بود. نابرابری و حقارت هزاره درهمه سطوح زندگی جامعه جرم انگاری شده و مقبولیت عام یافته بود. وهمین فرهنگ شدن می توانست برای تکرار نسل‌کشی و خلق فجایع بعدی ذهنها و زمینه ها را به سهولت مساعد نماید. عمومیت همین نگرش بود که در تحولات اجتماعی سالهای پسین ، صدای مساوات طلبی هزاره‌ها به دیوار زمخت انکارو تقابل لایه های متنوع اجتماعی درکشور برخورد کرد و مشکلات زیادی را مجددا به وجود آورد.

د) تغییر مذهب

شیعه بودن درکناراقعیت قومی و جغرافیایی و مقاومت دربرابرفرامین حاکم جبار، مهم ترین عامل تحت فشار و در خطر سرکوبی مداوم محسوب می‌شد. هزاره‌ها سالهای طولانی با کتمان هویت قومی و مذهبی خود زندگی کردند ولی درمناطق زیادی به اجبار تن به تغییر مذهب دادند. چون اصرار به پیروی از مذهب شیعه ادامه زندگی را برای شان دشوار کرده بود.

دربیشتر منابع تصریح شده که به فرمان امیر آهنین، ملایان سنی در سراسر هزارستان مستقر شدند و همه جا توسط عوامل حکومت هزاره‌ها مورد بدرفتاری قومی و مذهبی قرار گرفتند. دراثر همین اجحاف ها و تحمیل مظالم بود که بسیاری از هزاره‌های شیعه که ازکشتار ومتواری شدن مصون مانده بودند؛ مجبور به ترک مذهب شیعه و پیروی از مذهب سنی شدند .

ه)پیامدهای روانی

ازمیان همه پیامدها و آثارنسل‌کشی هزاره‌ها در۱۸۹۲، آثار روانی آن گسترده و بسیار مخرب بود. نا امیدی، احساس حقارت، بدبینی مفرط به همه چیز و به همه کس، بی اعتمادی و افسردگی شدید، ازمهم ترین آثار مخرب روانی این رویداد فاجعه بار بود. این عوارض نسل اندرنسل تداوم یافت و جلوه‌های آن را درفولکلور و رسوم وعادات و شعر و موسیقی و همه جلوه‌های زندگی فردی و گروهی نسل‌های بعدی هزاره می توان به وضوح مشاهده کرد. شادی و خرسندی از اکثر روان‌ها برای همیشه کوچید.

درشروع قرن بیستم ، جانشینان عبد الرحمن بر اثر تحولات جدید جهانی و فشارهای داخلی، تلاش کردند تا با سیاست های محدود آشتی جویانه از پیامدهای اجتماعی و فردی فاجعه بارنسل‌کشی، بکاهند اما سلطه ظلم بنیاد و میراثی شان، زیاد دوام نکرد و با برآمدن خاندان نادرخان بر مسند قدرت و کشته شدن مؤسس این خانواده توسط یک نوجوان هزاره که خود از بقایای همین نسل‌کشی وحشتناک بود، باردیگر سیاست فشار، اعمال تبعیض و محروم سازی هزاره شروع شد و دو دهه سراسر سختی و مصیبت را بر این مردم تحمیل نمود. اما مقاومت های مسلحانه بزرگمردانی مانند ابراهیم خان گاوسوار و مبارزات آزادیخواهانه و ضد استبدادی شهید سید اسماعیل بلخی با مبارزات سیاسی - مدنی نوگرایان، منورین هموطن در کلان شهرها مقارن گردید و اوضاع جهانی بعد از پایان جنگ جهانی هم به سمت پر رنگ شدن ارزشهای نوین زندگی جمعی مانند حقوق بشر و دمکراسی و برابری حقوقی درحرکت بود و برفشارهای داخلی بر حاکمیت استبدادی اضافه شده بود، این رویدادها کشور را به سمت استقرار یک دمکراسی مشروطه در۱۹۶۲ سوق داد.

هزاره‌ها در دوره های بعدی با اندک فضای مساعدی که پیدا کردند با تلاش و همت خود و درخشش رهبران بصیر و متعهد جایگاه اجتماعی شان را به سرعت ارتقا بخشیدند و به صورت تدریجی به درون ساختار قدرت ورود پیدا کردند. واز آثار و پیامدهای فاجعه نسل‌کشی به شکل غیر منتظره ای فاصله گرفتند.

در عصرکنونی جریان افراطی طالبان تلاش کرده است که جامعه و کشور را به عصر سلطه عبد الرحمن برگرداند و به زعم خویش باردیگر محرومیت های گذشته را براین کتله بزرگ تحمیل نماید. اگرچه دردوره نخست سلطه نامشروع خویش همان سیاست وحشتناک نسل‌کشی را تکرار کردند و جرایم و جنایات نابخشودنی در برابر این مردم را به نام امارت شان ثبت تاریخ نمودند، اما آن زمان بساط ستمگری شان زیاد عمر نکرد. این روند درطول بیست سال استقرار جمهوریت نیز توسط تروریستان بین المللی کشتارهایی را در مراکز آموزشی و عبادی و اجتماعات کاملا مدنی و ملکی متعلق به هزاره‌ها و یا در مسیرراههای عامه راه انداختند که هدف شان نابودی کامل این مردم بود. اما با توجه به شرائط زمانی و تحولات اجتماعی کشور، عملی شدن این قصد غیرانسانی امر آسانی نخواهد بود. به نظر می رسد انکار حقوق سیاسی و اجتماعی بخشهایی از جامعه و ایجاد محدودیت و تحمیل انواع محرومیت برآنها، سیاستی است که تاریخ مصرفش منقضی شده است. شرائط بین المللی و اوضاع داخلی گواهی می‌دهند که دیگر حاکمان افغانستان از هر گروه قومی و سیاسی که باشند، به سادگی نمی‌توانند نیت وقصد نسل‌کشی را محقق سازند و سهل تر از آن، توان این را ندارند که جایگاه اجتماعی هزاره‌ها را به عنوان یکی از اقوام مهم در اداره کشور انکار نمایند.

سخن پایانی

فاجعه نسل‌کشی هزاره‌ها از ۱۸۹۲ توسط عبدالرحمن شروع شد و تا اکنون به صورت متناوب در مقاطع مختلف تاریخی استمرار یافته است. پیامدهای فردی و گروهی نسل‌کشی، همانند زخمهای چرکین روح و روان نسل های متوالی هزاره‌ها را رنج می‌دهد. به نظر می‌رسد فضای گفتمانی جامعه تحت تأثیر نگرش‌های جدید تا حد زیادی متعادل شده و به سمت حمایت از به رسمیت شناسی این فاجعه تلخ تاریخی به پیش می رود. امید است با حمایت صادقانه وهمدلی آگاهانه همه نخبگان افغانستان، به زودی این آرزو محقق شود و با پذیرش عدالت انتقالی و دلجویی از قربانیان به صورت رسمی ، بنیاد یک جامعه متعادل و مبتنی بر صلح پایدار دراین جغرافیا میسرگردد.

اَرغَنداب شمالی؛ اَرغَنداب و خاک ایران

دکتر حفیظ شریعتی(سحر)



ادامه از صفحه۹

زمین‌های خُردَک‌زَیده و یارمحمد

فرزندان یارمحمد شامل طایفهٔ خردک‌زایده که شامل: پیری، شَفیَه(شفیع)، داوُر، رَکنی و بارام(بهرام) می‌شود در منطقهٔ (تُورگُو، تُوگمی، تابوت، شیله، گلزار، ناوُرتُوغَی، چای‌آهو، بیدقُول، آب‌خوشه، نَوجَوی و خواجه‌رَمبُوکه) زندگی می‌کردند. این زمین‌ها اکنون در اشغال پشتون‌های تره‌کی، خوجوک، بنگش و دیگر طایفه‌های پشتون‌اند. در این مناطق قلعهٔ میرطالب خان، قبرستان و سنگرهای مردم هزاره‌ها هنوز باقی‌اند. پیری، شفه/شفیه و میرطالب خان از بزرگان طایفهٔ یارمحمد بوده‌اند که مزار آنان اکنون در همین مناطق است.

دربارهٔ زمین‌های یارمحمد و زمین‌های حاصل‌خیز تُورگُو، استاد عزیزالله رحیمی می‌نویسد: «عمویم موسی معروف به بابه نعیم بیشتر با اوغان‌های تاجر مال در ارتباط بود. یک‌بار در سفر گَزَگ همراهش بودم. در برگشت از راه تورگو آمدیم. عمویم زمین‌های آبا و اجدادیِ ما را نشانم داد. قلعهٔ میر طالب خان و سرو ته درختان بادام کاغذی ناپیدا بود. ما تا توانستیم بادام با خود برداشتیم. صاحبش از دور آمد، وقتی که شناخت موسی است، گفت که بادام مال خود تان است؛ اما برای ما یک کار نکردید. از عمویم پرسیدم که چه می‌خواستند. عمویم گفت که ایشان فکر می‌کند که من می‌توانم وکیل و وصی همه شوم و برایش پیلیَد و رضایت از بقیه بگیرم. من گفتم این‌ها می‌دانند که این زمین‌ها مال خودشان نیستند و مال حرام و غصبی‌اند، عمویم گفت که خوب می‌دانند، از این‌رو، به دنبال رضایت از صاحبان زمین که هزاره بوده‌اند، هستند».

شجره‌نامهٔ فرزندان خُردَک‌زَیده به طورنمونه:

طالب‌حسین فرزند خادم‌علی فرزند رجب‌علی فرزند فیض‌الله فرزند احمدعلی فرزند شفیه(شفیع) فرزند یارمحمد فرزند خردک‌زیده فرزند آته فرزند مامه فرزند الی فرزند قولو فرزند قلینی فرزند بیغنی، فرزند جاغوری فرزند دای‌میرکشه فرزند ساده‌سویکه فرزند لاهورخان فرزند میوه‌کاهی.

خُردک‌زیده، پنج فرزند به نام‌های (یارمحمد، رکنی، داور، بارام و شفیه) داشته است. به روایت دیگر «رام» هم فرزند خردک‌زیده است.

زمین‌های طایفهٔ درویش

درویش فرزند بیان یا الی بیگ‌بَیُو، برادر (آزه، مسکه، بابه و آکه) است. طایفهٔ درویش باشندهٔ اطراف قندهار بوده است. این طایفه پس از حملهٔ نادرشاه افشار به قندهار با همکاری احمد شاه ابدالی از سرزمین اصلی‌شان به جبر کوچانده شدند و آوارهٔ منطقه گردیدند. امروزه طایفهٔ درویش در قندهار، السوالی خاکریز قندهار، کویتهٔ پاکستان، قریه‌های تاخُم و کُویگک در منطقهٔ بابه و قریهٔ سوبه‌وغریب‌ره منطقهٔ مسکه زندگی می‌کنند. باباعلی، پدر بزرگ مردم درویش، مرد درویش و صوفی بوده است، از این‌رو به باباولی معروف شده بوده است. مزار او اکنون زیارتگاه عام و خاص است. براساس روایت شفاهی علی‌مدد بزرگ دیگری از طایفهٔ درویش بوده است که اکنون «چوک مدد» در قندهار و «حوض مدد» در گرشک به نام او است.

زمین‌های قلندر
طایفهٔ قلندر

۱. سایی ۲. کوکلی ۳. دولت‌بای ۴. مسکین ۵. دولت‌بیگ ۶. جم‌بخت ۷. شارزایده ۸. آجه ۹. اخکه ۱۰. بکی و زرک ۱۱. بکی پنک یا پیک ۱۲. دادکه ۱۳. تینه کهتر ۱۴. بلنه کهتر ۱۵. تیغه ۱۶. جاجه ۱۷. پوکه ۱۸. عمر ۱۹. خودگی ۲۰. دلکه ۲۱. علی‌داد ۲۲. الکه ۲۳. لالا ۲۴. شاه‌قدم ۲۵. قلفی ۲۶. زاغی ۲۷. موریز ۲۸. تازه‌کی ۲۹. پرده ۳۰. خدیر ۳۱. تای‌بوغا ۳۲. آجه‌عوض ۳۳.شیخجی ۳۴. سریالی ۳۵. دلتمور ۳۶. چغر و ۳۷. ترتیب، از طوایف قلندر هستند[۱].

زمین‌های (دُم‌جوی، اُولُوم، علی‌داد، خاک‌ایران که شامل: آواری، وَرآباد، بَکی، ابلیتو، شیخجی، چناران) و دیگر مناطق قلندرنشین، سرزمین اصلی طایفهٔ قلندر بوده‌اند که اکنون در اشغال پشتون‌های علی‌خیل، عبدالرحیم‌زایی، اطوال، خوجوگ و اندر هستند. طایفهٔ قلندر با سی‌وهفت شعبه، پای یا خُرد طایفه، اکنون در سراسر هزارستان بیشتر در جاغوری، شیرداغ، سیرو، باغچار، کویتهٔ پاکستان و خراسان ایران زندگی می‌کنند.

در تمام مناطق اشغال شده، چشمه‌ها، خانه‌ها، قلعه‌ها، سنگرها، قبرستان‌ها، درختان، کوه‌ها و کوتل‌ها، قریه‌ها و قول‌ها به همان نام سابق هزاره‌گی خوانده می‌شوند. بیشتر پشتون‌ها هنوز به نام طایفهٔ قلندر، مسکه، ایچه و بابه مالیات زمین‌های‌شان را پرداخت می‌کنند. تنها در دوران طالبان و پس از آن، خاک‌ایران(خاکیران) را خاک‌افغان نام‌گذاری کرده‌اند.

قریه‌های مردم هزاره در خاکیران و اَرغَنداب

چهل‌جُوی، شیله‌مُرغی، تَینه‌چاه‌آهو، بَلنه‌چاه‌آهو، نَوَرتُوغَی، بیدقُل، غِیغ‌تو، آب‌کوشه، سُربلاغ، نوجوی، بلنه خواجه‌رَمبو، تینه‌خواجه‌رَمبو، دُلنه‌گَگ، علی‌خیل، خُودگی، گَزَگ، تنهاچوب، جُلگه، بوتو، شالیزار، بیلَو، شیرمایه، کهنه‌ده، داره، شورمُرغی، کوچوک‌مار، قول‌گَزَگ، دان‌گَزَگ، سوموروچَک، آلو، سنگ‌یَتیمُو، نمازگاه، یَتیمَک (از منطقهٔ جلگه)، شینیه، اردک، مادرقُول، شادی‌خیل، ککی، تُوره‌گو،(تورگو) چوییته، توگمی، اَودمنی، دشت کوچوک‌مار، کُودی‌خُورو، کوشه، بیقره، قُول، علی‌داد که اکنون در دست پشتون‌های (اکنور و خدای‌دوست)اند، گیرسَنگ، کورتو، آدریم‌زی، یَکی، سگ‌مرده، عِوض‌کشته، کیلاس، تخت، دُم‌جوی، اُولُوم، اَواری، وَرآباد، ابلیتو، شیخجی، چناران، تابوت، شیله، گلزار، آب‌خوشه، خواجه‌رمبوکه، شیخان، گلی‌سنگ، هزار بُوز، شیره هزار بُوز، کاریز بُوز، شامُل‌زَی هزار بُوز، آخوندزاده هزار بُوز، مامُختو، سالک، پُل‌جنگلی، شیرخان توغی، دوآبی، شفتل، غارسنگ، لاغر زمین، دوآب، شوی، باسایان، میرزایان، مستان، مَلاخیل، لودین، تنا، داوُدزَی، برلاغتو، بادام‌تو، لرزاب، لرزاب‌یارمحمد، مالک‌عبدالله، مالک‌عبدالرزاق، مالک‌بچه، ملک‌عبدالمنان، جیوال، میرافضل، توران، بُوتَو، نایاک، مره، حاجی شاه‌ولی، خَرنَی، صالح‌محمد خَرنَی، گل‌حاجی‌اختر، شیخ حبیب‌خال، آب‌کول، پون‌بازار، برارک، طاغون‌تای، گلارغان، کوتالک ماسولان، سرا آقبرگه، بلوچ، بَیلوغ، مسکه، زغا، حاجی‌آلو، عبدالرحمان، دهن‌گلزار، کهارگلو، ترلغ، آوُچ‌توغی، کوتی‌کار، خواجه‌باک، سربند، باغ، باغ ایو شیخ‌جی، بابادل، خردک، آله‌سنگ، کیبی، کارتاکا، یکرک (اکرک)، شال‌ناصر، کالیکات (کایکاووت)، نایاکی چلاکر، حبیب‌الله، چلاکور، ملازی‌چلاکر، گاربیدا-ایچلاکور، عبدالجلیل، داوی‌نایاک، هوتی، تنگی، شال‌کدم، پرده، خاک‌ایران، شاه‌علم، وکیل منگل، حاج‌تون، نارنج، اُولُوم‌لالا، سرگان، ترگان، کارباغو، سه ملتان، کرلانجو و سید احسان، قریه‌های مردم هزاره‌اند که اکنون در دست پشتون‌هایند. پشتون‌ها، نام برخی از این قریه‌ها را عوض کرده‌اند و به نام خود کرده‌اند و برخی از قریه‌ها به نام‌های اصلی‌شان که هزاره‌گی‌اند، یاد می‌شوند.

هزاره‌ها تا سال ۱۳۶۸ خورشیدی در سرزمین‌های‌شان به عنوان دهقان و اجاره‌دار کار می‌کردند و به طور غیرمستقیم صاحب زمین‌های‌شان بودند؛ اما از این سال به بعد به خاطر راه یافتن مجاهدینِ پیشاوری و سلفی‌ها در این مناطق، هزاره‌کُشی و دهقان‌کُشی شروع می‌شود که هزاره‌ها کم‌کم این مناطق را رها می‌کنند؛ اگر چند تا ورود طالبان در برخی مناطق، هزاره‌ها زندگی می‌کردند؛ اما پس از آن، هزاره‌ها به جز عدهٔ معدودی، سرزمین‌های پدری‌شان را ترک کردند.

یکی از جنگ‌های مهمی که با پشتون‌های همجوار اتفاق افتاد، جنگ سال۱۳۶۷ بود که بر اثر آن گَدَی خان یکی از خوانین پشتون چهار تا از دهقانان خود را بر سر خاک فرزندش که در جنگ اَوغُو و هزاره کشته شده بود، سر برید و تعدادی از دو طرف کشته و زخمی شدند و به تعقیب آن مردم هزاره که در میان پشتون‌ها، سر زمین آبایی خود دهقانی می‌کردند، منطقهٔ آبایی غصب‌شدهٔ‌شان را برای همیشه ترک گفتند و در مناطق مختلف پراکنده شدند[۲].

روایتی پس از کوچ‌اجباری

هزاره‌های قندهار، پشتهٔ‌قندهار، خاک‌ایران و ارغنداب پس از دست دادن سرزمین‌های جنوب هزارستان به‌ویژه حوزهٔ سرسبز و حاصل‌خیز ارغنداب، به درون دره‌ها رانده شدند. این دره‌ها سنگ‌زار بودند و زندگی در آن‌ها به شدن سخت بود. از این‌رو، برخی به سمت شمال افغانستان که آن زمان ترکستان می‌گفتند، آواره شدند، برخی دیگر به مناطق بالادست‌تر کوچیدند. بعضی‌ها هم به کشورهای همسایه پناه گزیدند. عده‌ای از مردمان ارغنداب که از بازماندگان ارغنداب تاریخی‌اند، اکنون در جاغوری کنونی، مالستان، دای‌کندی، پنجاب، یکه‌ولنگ، دره‌صوف، اطراف مزارشریف(ترکستان) زندگی می‌کنند. بیشتر هزاره‌های اهل‌سنت نیز از پشته‌قندهار و ارغنداب، به شمال و شمال‌شرق افغانستان کوچیده‌اند که اکنون به نام طوایف‌شان خوانده می‌شوند. به‌طور نمونه هزاره‌های داله(دهله) در بغلان، همان هزاره‌های داله در پشته‌سرخ‌قندهار در مسیر رودخانهٔ ارغنداب‌اند که اکنون بندی به نام (بند داله) بر آن بنا شده است. افغان‌ها اکنون این منطقه را «شاولی‌کوت» می‌خوانند. همین‌طور بصیراحمد دولت‌آبادی، تاریخ‌نگار و وقایع‌نگار معروف از هزاره‌های ارغنداب و از قوم مسکه بود که در اطراف مزار شریف می‌زیست که سرزمین‌شان به نام «داره» دو طرف رود ارغنداب واقع شده بود. این سرزمین در دوران الغار امیر عبدالرحمان خان از آنان ستانده شد.

هزاره‌های آمده از جنوب، نخست در مناطق نزدیک به دریا ساکن شدند؛ اما وقتی جمعیت‌شان بیشتر شدند، به درون دره‌ها کوچیدند و زندگی در درون سنگ‌لاخ‌ها را شروع کردند. این زمین‌ها به راحتی زمین نمی‌شدند. باید سنگ می‌شکافتی و خاک زیرورو می‌کردی تا صاحب زمین می‌شدی، تازه آن هم اگر از دم تیغ کوچی‌ها و مالیات سنگین دولتی به نام «خسبری»: پولی به عنوان ذکات از زمین‌های کِشتنده و غیرکِشتنده گرفته می‌شد؛ «سرپولی»: بابت هر نفر در خانوادهٔ هزاره، مالیات گرفته می‌شد؛ «شاخ‌پولی یا شاخ‌شماری»: مالیاتی که در برابر هر رأس حیوان از هزاره‌ها گرفته می‌شد؛ «گندم گدام»: که به صورت نامنظم در مقیاس بیشتر از هفت‌صد خروار گندم بر هزاره‌ها حواله می‌شد؛ «خوش‌خریدی»: که از طرف صدراعظم بر هزاره‌ها حواله می‌شد؛ «سرچربی بی‌بی و چادر ملکه»: نوعی دیگر از حواله‌های غارت‌گونه و بیدادگرانه‌ای که بر هزاره تحمیل شده بود و خرید عسکری، جان سالم بدر می‌بردی؛ مالیات‌کمرشکنی که هزاره‌ها به خاطر آن سرزمین و زمین‌شان را ترک می‌کردند و در راه مهاجرت یا کشته می‌شدند و یا جان سالم بدر می‌بردند و به سرزمین‌های دیگر جای‌گزین می‌شدند. براساس روایت پدرم، از هر خانوادهٔ ده نفری نصف‌شان در راه تلف می‌شدند و نصف دیگر به مقصد می‌رسیدند.

هزاره‌های مانده در دره‌ها، نخست به ساختن زمین پرداختند. ساخت زمین طول می‌کشید. آنان مجبور بودند تا زمانی که زمین‌های‌شان کِشتنده شوند، سبزی بخورند. خوردن سبزی در بهار و تابستان مشکلی نداشت؛ اما در زمستان و خزان زندگی صورت خشنش را نشان می‌داد. آنان در طول سال، سبزی را خشک می‌کردند و در زمستان و خزان پس از تَر کردن در آب، غذا درست می‌کردند و می‌خوردند. در بهار آنان گیاه «چکری» (ریواس یا رواش) «سرمونداو» (قارچ‌کوهی) «راف» را از کوه می‌آوردند، در درون چاهِ پُر قوغ می‌انداختند، سرش را می‌بستد تا پزیده شوند. غروب‌ها وقتی سر تنور را باز می‌کردند، سبزی‌ها «تَی‌قُوغی» شده بودند. شروع به خوردن می‌کردند تا گرسنه نمانند. روییدن سبزی‌هایی مانند «سیت»، «توسله» و... برای آنان نوید زنده ماندن بود. خوردن سبزی‌های کوهی برای آنان عادی شده بود، وقتی بهار از راه می‌رسید، آنان می‌گفتند: «زمستو بخیر تیر شد، مرگ هم رافت، تا سال دیگر یا خدا» این گونه می‌زیستند و زنده می‌ماندند. برای یافتن و آوردن سبزی از کوه و رد شدن از رودخانه‌های خروشان، هر سال قربانی می‌دادند. در یک نوبت در آغیل سیخینه در پیدگه جاغوری دو تن از دختران جوان، وقتی دست‌به‌دست هم داده بودند تا آن طرف رودخانه بروند و توسله بیاورند، گرفتار خشم طغیان رودخانه می‌شوند و می‌میرند. جنازهٔ آنان را چند کیلومتر دورتر می‌یابند.

زمین‌هایی که آماده می‌شوند، برای رهایی فوری از گرسنگی، شلغم و زردک می‌کارند. درخت توت و زردالو می‌نشانند. زردک و شغلم باعث نجات مردم می‌شوند. آنان در تابستان با خوردن توت و زردالو زنده می‌ماندند و در زمستان با توت‌خشک و کشتهٔ زردالو زمستان را به بهار پیوند می‌زدند. به یاد دارم که مردم چل‌باغ‌توی پشی که سردسیرتر از سیخینه بود، با پخته‌شدن توت به باشندگان سیخینه می‌گفتند: «سنگ مردم مسکه، غور گرفته است».

شغلم و زردک، فراوان کاشته می‌شدند. در خزان جمع می‌شدند. در زیرزمین در حفره‌ای به نام «کَدال» جابه‌جا می‌شدند و تا بهار با آن گذاره می‌کردند. شغلم را در درون «دشکه» می‌پزیدند و شب، صبح و ظهر از آن می‌خوردند تا زنده بمانند. پسین‌ها که کمی به دره‌ها عادت کردند، «جودر» را یافتند و با کشت و برداشت آن به زندگی رنگ بهتری دادند. پیداشدن جو و گندم زندگی آنان را دیگرگون کرد و آنان طعم زندگی را چشیدند که مالیات‌های سنگین به سراغ‌شان آمدند. داشتن رمهٔ گاو و گوسپند این مالیات را کمرشکن کرد که باید سالانه ده‌ها سیر روغن زرد و مسکه به حکومت شاهی می‌دادند تا صاحب زمین‌شان بمانند. این‌گونه شدند که دوباره زمین‌های‌شان را رها کردند و به کشورهای دیگر آواره شدند.

به روایت پدرم، آنان تمام سال روغن گِرد می‌آوردند و در دم خزان مأموران شاهی به نام «ماصول و ماصول‌جمگر» از راه می‌رسیدند و همه را یک جا می‌بردند. آنان بیست سیر را هژده سیر حساب می‌کردند و آنان مجبور می‌شدند گوسپندان چاق‌شان را بکشند تا با آب‌کردن دنبه و چربی آن، سه سیر کمبود را جبران کنند. چنین می‌شد که مردم می‌ماندند و گرسنگی گسترده که ماه‌ها می‌گذشت و آنان توان خوردن روغن و گوشت را نمی‌یافتند.

بهار که از راه می‌رسید، کوچی‌ها فرا می‌رسیدند. آنان با هجوم‌شان زمین‌های کشتندهٔ آنان را خراب می‌کردند و می‌چریدند و در کوه و صحرا برای رمهٔ آنان علفی باقی نمی‌گذاشتند. در این میان اگر کسی اعتراض می‌کرد، در دم کشته می‌شد. اگر نبرد می‌کردند، زخمی‌شدن کوچی برابر با مرگ هزاره بود و زخمی‌شدن شتر کوچی برابر با قیمت خون هفت انسان هزاره که به ناچار همه فقط به این هجوم نگاه می‌کردند و آه می‌کشیدند.

این روایت محمدحسین طالب قندهاری از همرزمان شهید بلخی و ابراهیم خان گاوسوار در کتاب «افغانستان دیروز و امروز» را همه به یاد داریم که می‌نویسد: «در زمان ظاهرشاه در یک نزاع، یک انسان هزاره را کوچی‌ها کشتند و پای یکی از شترهای کوچی نیز زخمی شد. حکومت فیصله کرد که کوچی‌ها برای خون انسان هزاره مبلغ شش‌صد افغانی بپردازند و هزاره‌ها را مجبور کردند که برای زخمی کردن پای شتر کوچی مبلغ ۳۷۰۰ افغانی غرامت بدهند».

پشتون‌های کاکر هنوز مالیات به نام مردم مسکه می‌دهند و قبرستان‌ها، قلعه‌ها، چشمه‌ها، دره‌ها، کوه‌ها هنوز به گویش هزاره‌گی و به نام مردم مسکه یاد می‌شوند.
پشتون کاکری در بازار بابه جاغوری شکایت داشت که هزاره‌های جاغوری با این که خیلی آب و زمین ندارند؛ اما خوب و امروزی زندگی می‌کنند و ما که آب و زمین فراوان داریم، فقیر و گرسنه‌ایم. دکان‌داران گفته بودند که چون روی زمین غصبی و حرام زندگی می‌کنید و این زمین‌ها از آن مردم هزاره‌اند. پشتون کاکری گفته بود که ما حاصلات زمین مردم مسکه را می‌خوریم. مردم مسکه علیه شاه زمان که نمایندهٔ خدا بود، بغاوت کردند، کشته و فراری شدند، زمین‌های‌شان به ما داده شدند و بر ما حلال است، حرام نیست.

۱. به روایت حاجی اعتمادی.

۲. خاطرات حسین‌دوست به ویرایش استاد برهانی بابه.

چرا هنوز نسل‌کشی رخ می‌دهد؟

منبع: پروژه تاریخ جهان
نویسنده: برنت شری[۱]
برگردان: محمد سخی رضایی[۲]



نسل‌کشی در سراسر جهان ادامه دارد، حتی بعد از هلوکاست. جهان وعده سپرده بود که دیگر هرگز اجازه نمی دهد جنایت نسل‌کشی روی بدهد. چرا خشونت جمعی دوباره پخش می‌شود و تکثیر می‌یابد؟

دوباره هرگز

ساموئل موین مورخ مشهور، حقوق بشر را "زبان مشترک" جامعه بین المللی نامیده است. یعنی تمام کشورها به زبان حقوق بشر صحبت می‌کنند. با نشر معلومات در مورد هلوکاست، جهان متعهد شد که "دوباره هرگز" اجازه نمی‌دهد چنین جنایت ضد بشری رخ بدهد.

از زمان وقوع هلوکاست، بشر پا بر روی کره ماه گذاشته و انترنت را ابداع کرده است. با آن هم، هنوز در جلوگیری از نسل‌کشی پیشرفت چندانی نداشته است. از سال ۲۰۱۹ تا حال، ارتش میانمار مشغول نسل‌کشی مسلمانان روهنگیایی، یک اقلیت مذهبی، در این کشور است. از زمان جنگ جهانی دوم به بعد، در کمبوجیا، عراق، روندا، دارفور و بسیاری جاهای دیگر نسل‌کشی و جنایت جمعی علیه افراد بی‌گناه ملکی روی داده است. چرا هنوز نسل‌کشی رخ می دهد؟

نسل‌کشی عبارت از قتل عام سازمان یافته است. شرایطی وجود دارد که رهبران را وادار می کند ازآن برای کشتن افراد ملکی در درون مرزهای کشورهای شان بهره ببرند. با این حال، کشورهای دیگر به بهانه عدم دخالت در امور داخلی دیگر کشورها اجازه می‌دهند نسل‌کشی اتفاق بیفتد. حفظ تمامیت ارضی یا استقلال، برحفظ جان مردم ملکی به طور مکرر ترجیح داده شده است. در اکثر موارد، قدرت‌های بزرگ در این باره کوتاه آمده اند.

خشونت سازمان‌یافته علیه گروه‌های مردمی در اکثر جاها و دوره‌ها یک امر شایع بوده است. شما در مورد نسل‌کشی ارمنی‌ها در اوایل قرن بیستم مطالعه کرده اید. ولی در نیمه دوم قرن بیست، جامعه بین الملل در منشورسازمان ملل متحد "کرامت و ارزش انسانی" را تایید کرد. سازمان ملل کنوانسیون جلوگیری و مجازات جنایت نسل‌کشی را در سال ۱۹۴۸ تصویب کرد. اما تا ۵۰ سال بعد که دادگاه جنایی بین المللی رواندا مسئولین نسل‌کشی رواندا را محاکمه کرد، اجرا نشد. کشورهای کمبوجیا، بوسنیا و هرزوگوینا، رواندا، سودان و میانمار همه عضو این کنوانسیون هستند. با این حال، نسل‌کشی در داخل مرزهای این کشورها روی داده است.

کمبوجیا و عراق: نسل‌کشی در طول جنگ سرد

در سال ۱۹۷۵، حکومت نظامی خمرهای سرخ ۱,۷ میلیون نفر را در این کشور قتل عام کرد. که ۲۱ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند. کارل. دی جکسون، دانشمند علوم سیاسی، مدعی است که نسل‌کشی کمبوجیا "بزرگترین تلفات جانی در یک کشور منفرد در قرن بیستم است."

برای درک این‌که چرا نسل‌کشی کمبوجیا رخ داد و این‌که چرا هیچ‌کسی آن را متوقف نساخت، باید جنگ آمریکا در ویتنام را درک کنید. در طول جنگ ویتنام، ارتش امریکا با هدف کشتن دشمنان ویتنام شمالی را که در کمبوجیا مخفی شده بودند بمباران می‌کرد. در این روند، افراد ملکی کمبوجیایی کشته می‌شدند.

بسیاری از کسانی که از این حملات جان سالم بدر برده بودند، به خمرهای سرخ، که مشغول جنگ با حکومت کمبوجیا که تحت حمایت ایالات متحده بود، پیوستند. خمرهای سرخ تحت رهبری یکی از معلمان سابق مکتب که خود را پل پات می‌نامید، توانستند کنترول پنوم پن پایتخت کمبوجیا را در سال ۱۹۷۵ بدست بگیرند. آن‌ها به سرعت به دنبال از بین بردن هرکسی بودند که دشمن انقلاب به شمار می‌رفت. بدین سان، اقلیت‌های مذهبی و قومی، هدف قرار گرفتند.

سازمان ملل خیلی زود از این اقدامات وحشتناک خبردار شد. چرا هیچ یک از نیروهای بین المللی برای متوقف ساختن این کشتار اقدام نکرد؟ پنج عضو شورای امنیت سازمان ملل متحد- ایالات متحده، شوروی سابق، چین، فرانسه و بریتانیا- قدرت مداخله داشتند. با این حال، شوروی و چین از نقض تمامیت ارضی کمبوجیا از طریق مداخله سازمان ملل سر باززدند. این قدرت‌های بزرگ هرکدام رژیم های سرکوبگر خود را در اروپای شرقی و تبت داشتند. ترس آن‌ها این بود که چنین مداخله‌ای ممکن است معیارهایی را تعیین کند که در نهایت منافع خودشان را تهدید کنند.

فراتر از انفعال سازمان ملل، ایالات متحده و چین، هردو از خمرهای سرخ فعالانه حمایت می‌کردند. در سال ۱۹۷۹، ویتنام کمبوجیا را برای خاتمه دادن به این نسل‌کشی اشغال کرد. ایالات متحده در واکنش به این موضوع از خمرهای سرخ حمایت کرد. جیمی کارتر رئیس جمهور اسبق امریکا اظهار داشت که ایالات متحده "شر کمتر" را انتخاب کرده است. (بله، درست سه پرگراف بالاتر در سال ۱۹۷۵، خمرهای سرخ به ایالات متحده به چشم دشمن می دیدند، ولی شرایط درجنگ و سیاست زود تغییر می‌کند.)

تنها چهار سال بعد، حکومت عراق تحت رهبری صدام حسین، کمپین کشتار و تحت کنترول در آوردن کردهای عراق را به راه انداخت. کردها یک اقلیت قومی بزرگ است که در مرزهای سوریه، ترکیه، ایران و عراق زندگی می‌کنند. در دهه هشتاد میلادی، تقریبا یک چهارم جمعیت عراق را کردها تشکیل می دادند. حکومت مدعی حمله به کردهای تروریست حامی ایران بود. ارتش صدام حسین ده‌ها هزار زن، مرد و کودک کرد را به قتل رساند و بی خانمان ساخت.

مانند نمونه کمبوجیا، دو عضو شورای امنیت سازمان ملل از نسل‌کشی دولت عراق حمایت کردند. هردو امریکا و شوروی حمایت‌های مالی و تسلیحاتی در اختیار عراق در جنگ با ایران قرار دادند. آمریکایی‌ها در فرجام با سازمان ملل برای حمایت از افراد ملکی کار کرد. این تصمیم زمانی گرفته شد که ۱۰۰،۰۰۰ مهاجر کرد وارد ترکیه، یکی از متحدان امریکا شدند.

بوسنیا و رواندا: بی‌تفاوتی آمریکا پس از جنگ سرد

فروپاشی شوروی و تجزیه امپراطوری آن، اروپای شرقی را دچار تغییرات سریع کرد. کشور یوگوسلاویای سابق در سال ۱۹۹۲ وارد دوره‌ای از خشونت شد. در این دوره، ملی گرایان صرب از اختلافات قومی و مذهبی در این کشور سوء استفاده کردند. در حالی‌که جنرال‌های صرب مشغول گلوله‌باران و کشتار ده‌ها هزار مسلمان بوسنیایی بودند، سازمان ملل برای توقف خشونت تلاش می‌کرد. قدرت‌های غربی نتوانستند پول و نیروی کافی در اختیار صلحبانان سازمان ملل قرار بدهند. از این رو، خشونت‌ها تشدید شد. برای بد تر ساختن اوضاع، حکومت جدید روسیه مانع هرنوع اقدام سازمان ملل در شورای امنیت این سازمان شد. انفعال امریکایی‌ها و اروپایی‌ها و موانعی که روسیه ایجاد کرده بود، صلح بانان سازمان ملل را در معرض خطر قرار داد. نیروهای صرب صلح بانان سازمان ملل را دستگیر کردند و از آن‌ها به عنوان سپر انسانی استفاده کردند.

استعمار دوباره یک تغییر رویکرد جدی در توازن جهانی قوا به شمار می‌رفت. این تغییر منجر به افزایش تنش‌ها در بسیاری از کشورهای آفریقایی شد. یک قرن استعمار آلمان و بلجیم مردم روندا را براساس قوم از هم جدا کرده بود. وقتی روندا در سال ۱۹۶۲ به استقلال رسید، تنش‌ها بین اقوام هوتو که اکثریت جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهد و قوم توتسی که یک اقلیت قومی است، شدت گرفت. در نتیجه، رهبران هوتو تصمیم به نابودی قوم توتسی در روندا گرفتند.

ملیشه‌های هوتو درحومه‌های شهر پرسه می‌زدند و توتسی‌ها و دیگر اقلیت‌های قومی را می‌کشتند درحالی‌که رادیو با نشر پروپاگاندای نژاد پرستانه مردم عادی را تشویق به کشتن همسایه‌های شان می کرد. این ایستگاه رادیویی یکی از ابزارهای موثر نسل‌کشی در روندا بود و این یکی از نمادهای آشکار ناکامی بین المللی برای جلوگیری از نسل‌کشی در روندا است.

هنگامی که اسناد ارائه می‌شود، سیاست‌مداران می‌گویند "ما نمی‌دانستیم." و این یک دروغ است. در خشونت‌های پی هم در روندا، رهبران جهان معلومات دقیق از کشتارهای وحشتناک در این کشور داشتند. سازمان ملل درسال ۱۹۹۴نیروی صلحبان در روندا داشت و یکی از جنرال‌های نیروهای صلحبان این سازمان به طور عاجل درخواست نیروی بیشتربرای جلوگیری از نسل‌کشی توتسی‌ها از سازمان ملل کرده بود. ولی مانند بوسنیا، سازمان ملل نتوانست اراده سیاسی کافی و بودجه برای صلح بانان بیشتر در روندا بیابد. ایالات متحده درواقع تلاش می‌کرد صلحبانان سازمان ملل را از روندا خارج کند. ایالات متحده حتی از خاموش ساختن نشرات رادیویی که مردم را تشویق به نسل‌کشی می‌کرد ابا ورزید. یکی از مقامات پنتاگون تا جایی پیش رفت که اظهار داشت "رادیو مردم را نمی کشد. مردم، مردم را می‌کشند." در سال ۱۹۹۴، حکومت روندا و ملیشه‌های هوتو ۸۰۰،۰۰۰ نفر را در ۱۰۰ روز به قتل رساندند.

دارفور و راخین: نسل‌کشی در قرن بیست و یکم

وقایع قرن بیست اثبات این امر است که ما در متوقف ساختن نسل‌کشی ناکام بوده ایم. اما این روند در قرن بیست و یک نیز ادامه داشته است. اولین نسل‌کشی در این قرن در غرب سودان به نام دارفور در سال ۲۰۰۳ روی داد. مانند روندا، استقلال سودان از بریتانیا در سال ۱۹۵۶ منجر به تشدید شکاف‌های قومی و مذهبی شد. جنگ داخلی سودان منجر به مرگ صدها هزار افراد ملکی در این کشور شد. و میلیون‌ها زن، کودک و مرد مورد سوء استفاده قرار گرفتند و مجبور به خدمت در ارتش شدند یا ار خانه‌های شان رانده شدند.

بسیاری از کشورها سودان را برای متوقف ساختن کشتارها تحت فشار قراردادند. دولت امریکا کشتار در دارفور را در سال ۲۰۰۴ نسل‌کشی دانست. اما روسیه و چین با رد نقض استقلال سودان مانع اقدام جدی علیه حکومت این کشور در شورای امنیت شدند. در حالی‌که مقامات آمریکایی ممکن است علیه خشونت سخن گفته باشند ولی کار چندانی برای متوقف ساختن کشتار در سودان انجام ندادند. یک نیروی صلحبان سازمان ملل در سال ۲۰۰۷ ، پس از ۴ سال از آغاز نسل‌کشی، به دارفور سودان اعزام شد. اما این نیروی صلحبان نسبتا کوچک بود و از حمایت و بودجه کافی برخوردار نبود.

در سال ۲۰۰۷ ارتش و ملیشه‌های بودایی در میانمار حملاتی را علیه اقلیت مسلمان روهنگیایی در این کشور راه اندازی کردند. مانند روندا و سودان، امپریالیزم اروپایی برای سال‌ها تنش‌های قومی در میانمار را شعله‌ور نگهداشته است. از سال ۲۰۰۷، ارتش میانمار و اکثریت بودایی کمپین نابودی اقلیت مسلمان را در این کشور راه اندازی کرده اند. آن‌ها به طور نظام‌مند و ظالمانه میلیون‌ها نفر را مورد سوء استفاده قرارداده، کشتند و بی‌خانمان ساختند. بزرگ‌ترین اردوگاه پناهندگان، اردوگاه روهنگیایی‌ها در بنگلادش است.

در سال ۲۰۱۸، ایالات متحده این مظالم را یک نسل‌کشی اعلان کرد. با این حال، بازرسانی که برای وزرات خارجه امریکا کار می‌کنند، در همان سال اظهار داشتند که اعلام برای متوقف ساختن گلوله کافی نیست. بی‌تفاوتی بین المللی صدها هزار روهنگیایی را در معرض مرگ، تهاجم، شکنجه و بی‌خانمانی قرار داده است.

نتیجه‌گیری: نسل‌کشی دوباره و تکرار آن

نسل‌کشی به خاطر انتخاب‌های مردم روی می‌دهد. در داخل یک جامعه، نفرت برخی از مردم را وادار می‌کند تا تصمیم بگیرند دیگران را به قتل برسانند. دیگر مردم تصمیم می‌گیرند تا این اتفاق رخ بدهد، بدون اینکه اقدامی برای دفاع از کسانی که در معرض کشتن قراردارند انجام بدهند. درسطح بین المللی، نسل‌کشی همچنان ادامه دارد زیرا رهبران کشورهای قدرتمند تصمیم می گیرند تا در این روند مداخله نکنند یا مانع مداخله سازمان ملل برای متوقف ساختن نسل‌کشی می‌شوند.

سمنتا پاور، نماینده سابق ایالات متحده در سازمان ملل، استدلال می‌کند که اقدام بموقع برای متوقف ساختن نسل‌کشی نقش حیاتی دارد. از زمان جنگ جهانی دوم و هلوکاست، کشورهای بزرگ مانند روسیه و چین اغلب علیه مداخله سازمان ملل برای متوقف ساختن نسل‌کشی رای داده اند. با این حال، پاور معتقد است که ایالات متحده توانمندترین کشور برای متوقف ساختن نسل‌کشی بوده است. ایالات متحده بیشتر از هر کشور دیگری دارای منابع لازم برای اقدام خارج از چارچوب سازمان ملل بوده است. تقریبا در هر موردی، ایالات متحده انتخاب کرده است که اقدامی نکند. پاور استدلال می‌کند که انفعال حکومت ایالات متحده یک ناکامی برای نظام امریکا نبوده است. از نظر پاور، نظام با بدبینی قابل درک، همان‌طور که هدفش بود کار می‌کند. او به این نکته اشاره می‌کند که هیچ رئیس جمهوری در آمریکا جلوگیری از نسل‌کشی را به عنوان اولویت خود تعیین نکرده است و حتی هیچ رئیس جمهور ایالات متحده بابت بی‌تفاوتی اش در برابر نسل‌کشی از نظر سیاسی متحمل هیچ رنجی نشده است.

بارها کشورهای قدرتمند جهان چشمان خود را بر روی مظالم بسته اند. چرا؟ در هرمورد از ۶ قضیه بالا، یکی از اعضای شورای امنیت سازمان ملل مانع اقدام این سازمان برای جلوگیری از نسل‌کشی شده اند. برخی اوقات، ملت‌های قدرتمند، کشورهای پولدار، قدرتمند و با نفوذ به جای متوقف ساختن نسل‌کشی، در حقیقت، به کسانی که مشغول کشتار مردم بوده اند، کمک کرده اند.

نسل‌کشی رخ می‌دهد، زیرا نظام بین المللی پسا جنگ جهانی دوم، نه تنها برای حفاظت از حقوق بشر طرح نشده بود، بلکه این نظام برای کسب اطمینان از به قدرت ماندن قدرت‌مندان طرح شده بود. حق وتو در شورای امنیت اطمینان می‌دهد که سازمان ملل قادر به متوقف ساختن نسل‌کشی نیست، حتی اگر یکی از پنج اعضای دایمی آن با چنین کاری مخالفت کند. کشورهای قدرت‌مند تصمیم می‌گیرند به تمامیت ارضی یا آجندای بین المللی خود نسبت به متوقف ساختن نسل‌کشی و قتل عام افراد ملکی ارجحیت بدهند. نظام بین الملل ناکام نیست. این نظام دقیقا همان گونه که مد نظر قدرت‌مندان بوده است، عمل می‌کند.

اگر بدون شک زبان مشترک جامعه بین المللی، حقوق بشر است و نسل‌کشی همچنان ادامه دارد، این برای حقوق بشر به چه معناست؟ یا در مورد اخلاق جمعی جامعه جهانی ما چه معنایی دارد؟

Sources:

Kennedy, Paul. The Parliament of Man: The Past, Present, and Future of the United Nations. New York: Vintage Books, 2006. Jackson, Karl D, "The Ideology of Total Revolution," in Karl D. Jackson, ed., Cambodia, 1975-1978: Rendezvous with Death (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1989).

Mazower, Mark. No Enchanted Palace: The End of Empire and the Ideological Origins of the United Nations. Princeton University Press, 2009.

Moyn, Samuel. Not Enough: Human Rights in an Unequal World. Harvard University Press, 2018.

Naimark, Norman. Genocide: A World History. Oxford: Oxford University Press, 2017.

Power, Samantha. A Problem from Hell: America and the Age of Genocide. New York: Basic Books, 2013.

۱. بنت شری دارای دکتری تاریخ از دانشگاه پتسبورگ است و دارای تجربه تدریس در مقطع کارشناسی در زمینه تاریخ جهان، حقوق بشر و خاورمیانه در دانشگاه پتسبرگ مین در آگوستا است. مزید برآن، بنت شری همکار پژوهشگر در مرکز تاریخ جهانی پیت است. بنت در باره مهاجرین و سازمان های بین المللی در قرن بیستم می نویسد.

۲. استاد دانشگاه، نویسنده و مترجم

جنایت عبدالرحمان خان؛ نسل‌کشی یا استبداد هدفمند؟

(نگاهی به‌نوشته اخیر اعظم سیستانی)

م. شفیع

در سال‌های اخیر از ۲۵ سپتامبر، سالروز قتل‌عام هزاره‌ها توسط عبدالرحمان خان، به عنوان روز نکبت هزاره‌ها و از آن جنایت هولناک به عنوان نسل‌کشی یاد می‌گردد. از آنجا که این روند هنوز ادامه دارد، کارزارهایی در باره به رسمیت شناخته شدن نسل‌کشی هزاره‌ها در سطح جهان و از طریق رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی به راه افتاده است که تا کنون دارای موفقیت‌های چشم‌گیری بوده است و در بسیاری از کشورها این موضوع اکنون شناخته شده است و در حمایت از این کارزار حرکت‌های خوبی از سوی گروه‌ها و چهره‌های سیاسی در برخی از کشورها به راه افتاده است.

در این باره و به همین مناسبت به تازگی آقای محمد اعظم سیستانی، کاندیدای اکادمیسین کشور، مطلبی منتشر کرده است که عنوانش است: «آیا سرکوبی شورش هزاره‌جات نسل‌کشی شمرده می‌شود؟».

این مقاله اگرچه حاوی نکات تازه‌ای نیست ولی شرح گفتمانی است که در جامعه افغانی مسلط است و تا کنون همین روایت باعث ویرانی، تداوم بحران و عقب‌ماندگی کشور گردیده است. اهمیت مقاله جدید آقای سیستانی در این است که در آن برای نخستین بار ضمیر ناخودآگاه «ژئوپولیتیک تسلط» توسط یک شخصیتی در قامت کاندیدای اکادمیسین کشور به رشته تحریر درآمده است. از این رو پرداختن به چنین موضوعی نیازمند مجال بیشتر است و این گفتار یک نگاه اجمالی و استعجالی به برخی نکات مطرح شده در نوشته اخیر آقای سیستانی است.

انکار جنایت

اکادمیسین کشور اصل ماجرا و قتل عام را انکار نکرده است ولی جنایت بودن آن را نه تنها انکار کرده بلکه انجام آن را برای حکومتداری ضروری و لازم پنداشته است. او به دلایلی که خودش ذکر می‌کند حتی به تحسین و تقدیر از این عمل پرداخته است. تا کنون حداقل روشنفکران پشتون این جنایت را در لفافه تقبیح می‌کرند و به این شکل عریان به تطهیر آن نمی‌پرداختند. اکنون که جناب سیستانی آن را نه تنها تقبیح نکرده بلکه لازم و ضروری پنداشته است به نحوی انکار جنایت است و انکار جنایت بخشی از جنایت و همراهی با جنایت‌کار است.

«گرگوری چ. استانتن» پژوهشگر نسل‌کشی در دانشگاه فیرفاکس ویرجینیای ایالات متحده و رئیس نهاد دیده‌بان نسل‌کشی در مقاله‌ای ده مرحله نسل‌کشی را شمرده است که آخرین مرحله آن «انکار/ Denial » است.

معمولا شخص جنایت‌کار به خاطر در امان ماندن از مجازات نسل‌کشی را انکار می‌کند. اما کسانی که به توجیه نسل‌کشی می‌پردازند به خاطر همراهی با جنایت‌کار و همدلی با آن این کار را انجام می‌دهند. البته باید یادآوری کرد که ممکن است کسانی جنایت عبدالرحمان یا قتل‌های دسته جمعی که بعدا توسط طالبان صورت گرفت را به معنای مصطلح کلمه «نسل‌کشی» ندانند. اما هرگز کسی تا کنون، جز محمد اعظم سیستانی، این جنایت را به طور آشکار تحسین و تقدیر نکرده است. لحن نوشته آقای سیستانی به گونه‌ای است که اگر وی هم جای عبدالرحمان خان می‌بود، چهارصد هزار خانوار را نابود می‌کرد و از کله‌ها منارها می‌ساخت و به برده‌فروشی در بازارهای منطقه و جهان رونق بی‌سابقه می‌بخشید. چنان که امیر آهنین کرد.

استبداد هدفمند

«استبداد هدفمند» همان نقطه مرکزی روایت غالب است که در نوشته آقای سیستانی در توجیه ستم عبدالرحمان خان بر هزاره‌ها آمده است و به گفته وی این همه ستم از سوی «امیر آهنین» بر مردم افغانستان روا داشته شد تا از تجزیه کشور جلوگیری کند. در نوشته آقای سیستانی به خاطر برقراری استبداد هدفمند، امیر آهنین بارها مورد تمجید و تحسین قرار گرفته است. مطرح کردن موضوع به این شکل و تمجید از استبداد عبدالرحمان خانی نشان می‌دهد که روح سرگردان عبدالرحمان نه تنها در قامت یک انتحاری بلکه حتی در وجود کسی مثل آقای سیستانی هم‌چنان زنده است و راه می‌رود.

در این روایت محمد اعظم سیستانی تنها نیست بلکه همه کسانی که از پیروزی طالبان به وجد آمده اند و کار افغانستان را یکسره می‌دانند با چنین روایتی همداستان اند. اما پرسش این است که استبداد هدفمند تا چه زمانی ممکن است؟ در این نوشته به صورت آشکار نه تنها وضعیت کنونی مورد تایید قرار گرفته بلکه تحسین شده است. مگر می‌توان استبدادی هدفمندتر از استبداد طالبانی پیدا کرد؟

قصاص قبل از جنایت

آقای کاندیدای اکادمیسین یکی از توجیهات جالبش در باره قتل عام هزاره‌ها توسط عبدالرحمان خان این است که گروه‌های مجاهدین در کابل در دهه هفتاد منار‌ی از سینه‌های زنان ساخته است. معنایش این است که پس عبدالرحمان کار خوبی کرده است که از کله هزاره‌ها منار ساخته است! یا مثلا چندین بار به قضیه افشار اشاره کرده است که در افشار هم دولت اسلامی چنان کرده است. او هم‌چنین چندین بار به کشتار آمریکایی‌ها در سال‌های اخیر توسط حملات هوایی در افغانستان اشاره کرده است. نمی‌توان دقیقا میان جنایات مجاهدین در کابل و حملات هوایی آمریکایی بر مناطق پشتون نشین ارتباطات دقیق برقرار کرد ولی ظاهرا مراد آقای سیستانی این است که عبدالرحمان خان قبلا تقاص این کارها از هزاره‌ها گرفته است. بنابراین ملامت نیست.

من وقتی مقاله آقای سیستانی را می‌خوانم گاهی شک می‌کنم که این مقاله از خود وی باشد. یک انسانی در سطح اکادمیسین چطور می‌تواند برای یک قتل عام تمام عیار و یک نسل‌کشی بی‌سابقه در تاریخ افغانستان چنین توجیهات خنده‌آور بیاورد؟

هزاره‌ها و کمپین نسل‌کشی از نظر آقای سیستانی

او ادعا می‌کند که کارزار توقف نسل‌کشی هزاره‌ها/ #StopHazaraGenocide با دو هدف صورت می‌گیرد: یکی به خاطر گرفتن پناهندگی از کشورهای غربی و دیگری به خاطر فشار وارد کردن بر طالبان تا فقه جعفری را به رسمیت بشناسند. وی اضافه کرده است که شکی نیست که دست کشورهای همسایه و خارجی در این کارزار دخیل است.

به نظر می‌رسد که برداشت اکادمیسین از تاریخ نیز به همین اندازه آبکی و سطحی باشد. اهداف کمپین توقف نسل‌کشی هزاره‌ها هرچه باشد مسلما دو مورد فوق نیست. ممکن است در آینده اگر این روند به پیروزی برسد موارد فوق بخشی از پیامدهای آن باشد ولی اهداف این کمپین بسی فراتر از آن‌چیزی است که ایشان برداشت کرده است.

ترقی به سبک عبدالرحمانی

آقای سیستانی در بخشی از مقاله خود می‌نویسد: «با شناخت ودرک درست از ارزشمندی کارهای سیاسی واجتماعی وعمرانی امیر عبدالرحمن خان، در راستای وحدت دوباره و سلامت و ترقی و بقای افغانستان درجغرافیای موجوده است، که وادارشدم، تا دست به یک کار روشنگرانهٔ تاریخی بزنم وکتاب «سیمای امیر آهنین، امیرعبدالرحمن خان درتاج التواریخ» بنویسم وآنرا به نشر برسانم.»

نمی‌دانم که تعریف آقای سیستانی از «آبادی» و «ترقی» دقیقا چیست. اما در تا جایی که ما از این اصطلاحات در زبان فارسی می‌فهمیم، هر دو کلمه معادل «توسعه» است.

حالا باید یک نگاهی به وضعیت کنونی افغانستان بیندازیم که کشور ما در کجای توسعه قرار دارد؟ کدام آبادی و کدام ترقی در کشور برقرار است؟ به نظر می‌رسد در قاموس اکادمیسین، ترقی و آبادی به معنای کشتار، ستم، غصب زمین، فقر، فلاکت، عقب‌ماندگی و ده‌ها محنت دیگر است که از زمان عبدالرحمان خان تا کنون بر این سرزمین کشت شده است و هرگز راه چاره نیافته است.

سخن آخر: تقدیس عبدالرحمان و کشت نفرت دوباره

آقای سیستانی برای عبدالرحمان خان اوصافی را به کار می‌برد و لحنی در نوشته اش در پیش گرفته است که فراتر از انکار، تطهیر، توجیه و تایید جنایات هولناک او است. او از اوصافی چون «آمیر آهنین»، «امیر با کیاست»، «قاطع و مصمم» و... برای عبدالرحمان خان فراتر می‌رود و بسیار گلایه می‌کند که چرا او از سوی نویسندگان و جوانان مورد هتک حرمت قرار می‌گیرد؟ «هتک حرمت» در جایی استفاده می‌شود که یک موضوع یا شخصیت مقدس مورد بی احترامی قرار گیرد. اکنون آقای سیستانی ناراحت است که چرا چنین شخصیتی با آن همه خدمات عمرانی مورد هتک حرمت قرار گیرد؟

در جهان آزاد اگر کسی پدیده‌ای چون هولوکاست را انکار کند مورد پیگرد قرار می‌گیرد و مجازات می‌شود. اما در افغانستان متاسفانه کم نیستند کسانی که شخصی چون عبدالرحمان را نه تنها تطهیر بلکه تقدیس نیز می‌کنند. اگر نسل‌کشی هزاره‌ها که از زمان آن امیر آهنین آغاز شده است به رسمیت شناخته شود شاید دیگر کسی چون اعظم سیستانی نتواند عامل اصلی و بنیانگذار این نسل‌کشی را تقدیس کند.

آقای سیستانی و امثال او باید بدانند که با تقدیس عبدالرحمان خان و چشم بستن بر آن جنایت هولناک زخم خونین افغانستان التیام نمی‌یابد. بلکه هر روز تازه‌تر می‌گردد. اگر طالبان به عنوان میراث‌داران عبدالرحمان خان هر روز انسانی را سر می‌برند و زمینی را غصب می‌کنند، کسانی که این همه جنایت را همراهی و تایید می‌کنند به همان اندازه در جنایت شریک هستند. بدون شک نمک پاشیدن بر زخم ارزگان آن را تازه‌تر و خونین‌تر می‌کند.

نمایه آثار تولیدشده درباره کاتب

عبدالقیوم آیتی

سبک تاریخ‌نگاری کاتب را متأثر از ابن خلدون دانسته شده و درحالی‌که آثار شماری از تاریخ‌نگاران ما از حد واقعه‌نویسی منشیان دربار و یا خاطره‌نویسی برخی اصحاب قلم فراتر نرفته، کاتب، تاریخ‌نویس دولت‌داری در افغانستان است. به نظر محمدسرور مولایی مُصَحِّح سراج التواریخ، کاتب از سبک رایج تاریخ‌نگاری منشیان و دبیران دربارها، روی برتافت. در سبک رایج ازیک‌سو نمایش‌های ادبی، لفظی و صنعت‌گری‌های ادیبانه برجسته بود و از سوی دیگر ناگزیر بودند که رعایت حال پادشاهان و امیران را بکنند که این امر موجب حذف و یا تحریف حقایق تاریخی می‌گردید. در این میان شماری بسیار اندکی هستند که بی‌باکانه و با شجاعت به درج و بیان حقایق پرداختند و کاتب یکی از برجسته‌ترین‌های این عرصه است.

یکی از ویژگی‌های سبک تاریخ‌نگاری کاتب، ثبت روزنگار وقایع است. کاتب درعین‌حال که روش توالی و ترتیب سال‌ها را مدنظر قرار داده، با جزئیات بیشتر به ثبت و ضبط روز، هفته، ماه و سال رخدادها پرداخته است. رویکرد ثبت روزانه وقایع به کاتب این امکان را داد که ازیک‌طرف، مسائل و رخدادها را به‌گونه‌ای تفصیلی ذکر کند که در منابع دیگر امکان دستیابی به آن نیست و از جانبی هم از روش متداول ذکر گزینشی رخدادها، عدول کرده همه آنچه را در اسناد و دفترها ثبت و ضبط‌شده بود، بیاورد. مُصَحح سراج التواریخ معتقد است که کاتب همه آنچه را لازم بود بیان کرد و در برابر اعتراض و انتقاد منتقدان جانانه دفاع کرد و از راه و سبک غیرمتعارف خود دست نکشید و درنهایت موفق به پایه‌گذاری تاریخ‌نویسی نوین گردید.

از دیگر خصوصیات سبک کاتب، هنر ارجاع دانسته شده است؛ به این معنا که پیامدهای رخدادهای پیشین را در رخدادهای پسین موردتوجه قرار داده تا خواننده بداند که در مرحلهٔ پسین معلوم شود که نتایج کردار گذشته و آنچه قبلاً اتفاق افتاده، چگونه است. هنر ارجاع در آثار کاتب به پیوند میان گذشته و حال خلاصه نمی‌شود، بلکه آینده را نیز در برمی‌گیرد. کاتب یا آینده را پیش‌بینی کرده و یا به‌عنوان نتیجه اعمال و اقدامات گذشته پنداشته است. کاتب با استفاده از هنر ارجاع، وضعیت عامه مردم را به اراده، تصامیم و اعمال امیران نسبت داده و هرچه بر مردم رفته و می‌رود را نتیجه سیاست‌گذاری و اقدامات امیران می‌داند.

در نوشته به آثار علمی که علامه فیض محمدکاتب نوشته و یا استسناخ کرده و نیز به آثار دیگری که دربارهٔ کاتب تولید شده پرداخته است.

۱. آثار علمی ملافیض محمدکاتب هزاره

در این مقاله به آثار علمی و تاریخی که علامه فیض محمدکاتب تدوین کرده و آثار علمی که درباره آثاری علمی ایشان تولیدشده است موردبررسی قرار می‌گیرد.

آثار کاتب را در یک دسته‌بندی به دو بخش تقسیم کرده‌اند: آثاری که کاتب تولید کرده است و آثاری که وی آن‌ها را نسخه‌برداری کرده و از خطر نابودی نجات داده است. آنچه ملاحظه می‌شود فهرست آثار تألیفی کاتب است که تعدادی منتشر و به زبان‌های دیگر نیز ترجمه‌شده و تعدادی هنوز منتشرنشده است.

الف) آثار تولید شده کاتب

۱. تحفهٔ الحبیب در ۳ جلد،(کاتب، ملافیض‌محمد، تحفهٔ الحبیب، کابل، انتشارات امیری، ۱۳۹۳ش). قبلاً مجلات یک و دوم این کتاب در دست بود. ولی اخیراً جلد سوم در این کتاب در آرشیو ملی کشف‌شده است. هر سه جلد این کتاب‌ها از بین نرفته است و در آرشیو ملی نگهداری می‌شود.



۲. سراج التواریخ در ۵ جلد(کاتب، ملا فیض‌محمد، سراج التواریخ، تهران، موسسه انتشارات عرفان، ۱۳۹۱ش). بی‌گمان مجلدات سه‌گانه‌ی سراج با شرایط تاریخ‌نویسی وقت نسبت به همه پدید آورده شده در این دوره جامع‌ترین و مستندتر است.

۳. تاریخ حکمای متقدم(فشرده‌ای از تاریخ و حیات حکمای قدیم نوشته‌شده است).

۴. فیضی از فیوضات(کاتب در این مکلف به رعایت بعضی مسائل نبوده است. در آن از چشمداشت‌ها و استدراک‌ها خود مطالب انتقادآمیزی نسبت کارداران بزرگ جای‌داده است.

۵. تذکرهٔ الانقلاب(گزارش دقیق و میدانی از تسلط چندماهه بچه سقو است).

۶. امان الانشاء(این کتاب هم جز از مسلمات است)

۷. نژاد نامه افغان(این کتاب درباره تعداد اقوام ساکن افغانستان را برشمرده است).

۸. تاریخ عصر امانیه(علامه در دوره امان‌الله دوباره مأموریت تاریخ‌نگاری را بر عهده گرفت.).

۹. نخبهٔ الجغرافیا

۱۰. فقرات شرعیه(به دستور امان‌الله کاتب کتاب فقرات شرعیه را زیر نظر ملا عبدالواسع تحریر نماید).

۱۱. وقایع افغانستان

۱۲. یادداشت‌ها و مقالات کاتب

در مجموعهٔآثار کاتب که در آرشیف ملی نگهداری می‌شود بیش از ده هزار صفحه یادداشت‌های مختلف دربارهٔ افغانستان به قلم و به خط کاتب موجود است. مقالات متفرقه ازجمله «زن و عفت»، «دین و سلطنت» و «تدریج کمال» در مجله آیینه عرفان منتشرشده است و گفته‌شده که برخی نوشته‌های کاتب در مجله‌های «حی علی الفلاح» و «سراج الاخبار الافغانیه»، نیز منتشرشده است.

ادامه درصفحه۱۴

نمایه آثار تولیدشده درباره کاتب

عبدالقیوم آیتی

ب) آثار تحریر شده به خط کاتب

کاتب در آغاز به امور نویسندگی (۱۳۱۰ق) به جهت خط نستعلیق خوب، بیشتر به استنتاخ کتاب‌ها موردتوجه مقامات درباره موظف می‌شود و به همین خاطر لقب را کاتب را برای او اعطا می‌کند.

۱. دستورالعمل آگاهی
۲. دیوان شهاب ترشیزی
۳. در بیان فیوزهای ضربدار
۴. تحفهٔ الحبیب ـ جلد دوم
۵. تحفهٔ الحبیب ـ جلد سوم
۶. سراج التواریخ جلدهای ۱ و ۲
۷. سراج التواریخ ـ جلد سوم
۸. سراج التواریخ ـ اجزای ۹۲ گانه از جلد سوم
۹. امان التواریخ جلد اول
۱۰. امان التواریخ جلد سوم
۱۱. امان التواریخ ـ جلد هفتم
۱۲. تاریخ حکمای متقدم
۱۳. تذکرهٔ الانقلاب
۱۴. فیضی از فیوضات
۱۵. یادداشت‌های مختلف که حوادث سال‌های مختلف تا ۱۳۱۹قمری ارتباط پیدا می‌کند.
۲. بیانات و سخنرانی@های دربارهٔ کاتب

۱. استاد دانش، سرور، «کاتب سرآمد همه مورخان پیشین و پسین افغانستان است»، درج در مجموعه مقالات پدر تاریخ‌نگاری افغانستان (سمینار علمی گرامی داشت هشتادوششمین سالگرد وفات علامه فیض محمد کاتب هزاره)، به‌کوشش حسین حیدر بیگی، کابل، انتشارات بنیاد اندیشه، ۱۳۹۶ش.

۲. احمدی، محمدامین، «تسخیر هزاره یاغستان به روایت سراج التواریخ»، درج در مجموعه مقالات پدر تاریخ‌نگاری افغانستان (سمینار علمی گرامی داشت هشتادوششمین سالگرد وفات علامه فیض محمد کاتب هزاره)، به‌کوشش حسین حیدر بیگی، کابل، انتشارات بنیاد اندیشه، ۱۳۹۶ش.

۳. اشرف غنی، محمد، «آثار کاتب نشان می‌دهد که قدرت مطلقه در یک کشور چگونه عمل می‌کند»، درج در پدر تاریخ‌نگاری افغانستان (مجموعه مقالات سمینار علمی گرامی داشت هشتادوششمین سالگرد وفات علامه فیض محمد کاتب هزاره)، به‌کوشش حسین حیدر بیگی، کابل، انتشارات بنیاد اندیشه، ۱۳۹۶ش.

۴. امیری، علی، «فیضی از فیوضات در ذکر زندگی و احوال ملا فیض‌محمد کاتب هزاره»،درج در مجموعه مقالات پدر تاریخ‌نگاری افغانستان (سمینار علمی گرامی داشت هشتادوششمین سالگرد وفات علامه فیض محمد کاتب هزاره)، به‌کوشش حسین حیدر بیگی، کابل، انتشارات بنیاد اندیشه، ۱۳۹۶ش.

خبرگزاری جمهور، «ریاست جمهوری برای نخستین بار از سالروز وفات (علامه کاتب) تجلیل کرد»، ۲۱ دی‌ماه ۱۳۹۵ش.

۵. رفیع، حبیب الله، «کتاب‌های بدون سانسور ملا فیض‌محمد کاتب هزاره»، درج در مجموعه مقالات پدر تاریخ‌نگاری افغانستان (سمینار علمی گرامی‌داشت هشتاد و ششمین سالگرد وفات علامه فیض‌محمد کاتب هزاره)، به‌کوشش حسین حیدر بیگی، کابل انتشارات بنیاد اندیشه، ۱۳۹۶ش.

۶. عرفانی، محمدقاسم، «ابعاد پیدا و پنهان تجلیل از علامه فیض محمد کاتب هزاره» درج در سایت روزنامه اطلاعات روز، ۲۷دی ماه ۱۳۹۵ش.

۷. مولایی، محمدسرور، «خلاف عرف در سراج التواریخ»، درج در مجموعه مقالات پدر تاریخ‌نگاری افغانستان (سمینار علمی گرامی داشت هشتادوششمین سالگرد وفات علامه فیض محمد کاتب هزاره)، به‌کوشش حسین حیدر بیگی، کابل، انتشارات بنیاد اندیشه، ۱۳۹۶ش.

۳. کتاب‌ها و مقالات در باره کاتب

برخی از آثاری که درباره کاتب تدوین‌شده است به شرح ذیل است.

۱. نایل، حسین، جستارها (مجموعه آثار ۱)، کابل، بنیاد اندیشه، ۱۳۹۵ش.

۲. یزدانی، حسین‌علی معروف به‌حاج کاظم یزدانی، «شرح مختصری از زندگی ملا فیض‌محمد کاتب»، مقدمه‌ای بر ج۱ سراج التواریخ اثر ملافیض‌محمد کاتب هزاره، تهران، موسسه انتشارات عرفان، ۱۳۹۱ش.

۳. بازتاب تاریخ نگاری تحلیلی در کتاب (فیضی از فیوضات)[علامه فیض محمد کاتب هزاره]، دکتر جلال‌الدین صدیقی، منتشرشده در بامیان نیوز و در وبلاگ پدر تاریخ معاصر افغانستان.

۴. حسن رضایی، عهد و میثاق افغان(نقل از کتاب: فیضی از فیوضات)، [نوشته: علامه فیض محمد کاتب هزاره] ، منتشرشده در سایت بامیان نیوز.

۵. لمراحسان، فیض محمد کاتب « بیهقی ثانی، مورخ شهیر افغان »، منتشرشده در وبلاگ پدر تاریخ معاصر افغانستان.

۶. یعقوب یسنا، گذرا نگاهی به زندگی و آثار کاتب هزاره، منتشرشده در وبلاگ پدر تاریخ معاصر افغانستان.

۷. رابرت مک چزنی و ا.ح. طرزی، زندگی‌نامه فیض محمدکاتب، منتشرشده در وبلاگ پدر تاریخ معاصر افغانستان.

۸. دکتر شمس الحق آریانفر، فیض محمدکاتب هزاره سیاستمدار خبیر و مورخ شهیر، منتشرشده در وبلاگ پدر تاریخ معاصر افغانستان.

۹. استاد مایل هروی، درخشش هنر خطاطی فیض محمدکاتب، منتشرشده در وبلاگ پدر تاریخ معاصر افغانستان.

۱۰. دکتر اکرم عثمان، ملا فیض محمد کاتب پدر تاریخ معاصر افغانستان، منتشرشده در وبلاگ پدر تاریخ معاصر افغانستان.

۱۱. عوض نبی زاده، آرامگاه کاتب کجاست؟ منتشرشده در وبلاگ پدر تاریخ معاصر افغانستان.

۱۲. محقق روسی پروفیسور مریم هارونوا، کاتب هزاره معلم، مصحح و مورخ، منتشرشده در وبلاگ پدر تاریخ معاصر افغانستان.

۱۳. پوهاند رسول رهین، جایگاه مرحوم ملا فیض محمد کاتب هزاره در تاریخ‌نویسی معاصر افغانستان، منتشرشده در وبلاگ پدر تاریخ معاصر افغانستان.

۱۴. بشیر سخا ورز، قلم تاریخ در زیر ساطور سانسور، منتشرشده در وبلاگ پدر تاریخ معاصر افغانستان.

۱۵. لطیف ناظمی، کاتب را به‌حق بیهقی روزگارش خوانده‌اند، منتشرشده در وبلاگ پدر تاریخ معاصر افغانستان.

۱۶. صبورالله سیاسنگ، فیض محمد کاتب: تاریخ‌نگاری در غبار تاریخ، منتشرشده در وبلاگ پدر تاریخ معاصر افغانستان.

۱۷. شاه علی‌اکبر شهرستانی، فیض محمد کاتب مرجع بزرگ مورخین افغانستان، منتشرشده در وبلاگ پدر تاریخ معاصر افغانستان.

۱۸. کاتب حقیقت تاریخ!، شریف سعیدی، منتشرشده در وبلاگ پدر تاریخ معاصر افغانستان.

۱۹. نستوه نصیر مهرین، فیض محمد کاتب تاریخ‌نگار، منتشرشده در وبلاگ پدر تاریخ معاصر افغانستان.

۲۰. دکتر جلال‌الدین صدیقی، بازتاب تاریخ‌نگاری تحلیلی در کتاب «فیضی از فیوضات» کاتب، منتشرشده در وبلاگ پدر تاریخ معاصر افغانستان.

۲۱. پوهاند عبدالحی حبیبی، تحفهٔ الحبیب، غنیمت بزرگ و سخت پسندیده، منتشرشده در وبلاگ پدر تاریخ معاصر افغانستان.

۲۲. هادی میران، کاتب، تاریخ‌نگار صادق و امانت‌دار امین، منتشرشده در وبلاگ پدر تاریخ معاصر افغانستان.

۲۳. پوهاند میرحسین شاه، مآخذ سراج التواریخ، منتشرشده در وبلاگ پدر تاریخ معاصر افغانستان.

۲۴. پروفسور میرحسین عابدی، کاتب در هند،از پوهنتون دهلی هندوستان، منتشرشده در وبلاگ پدر تاریخ معاصر افغانستان.

۲۵. حسین فرهمند، اسناد آرشیفی کاتب بازتابگر برشهایی از شخصیت او، منتشرشده در وبلاگ پدر تاریخ معاصر افغانستان.

۲۶. خالق بقایی پامیر زاد، به مناسبت بزرگداشت از سالگرد خجسته ابرمرد کشور علامه ملا فیض محمد کاتب هزاره، منتشرشده در وبلاگ پدر تاریخ معاصر افغانستان.

۲۷. پوهاند رسول رهین، پیام شورای فرهنگی افغانستان به مناسبت سالروز درگذشت فیض محمد کاتب هزاره، منتشرشده در وبلاگ پدر تاریخ معاصر افغانستان.

۲۸. حبیب‌الله احسانی (حسیب)، عدالت اجتماعی در اندیشه علامه فیض محمدکاتب (ره)، پگاه اندیشه، نشریه انجمن طلاب افغانستان، منتشرشده در وبلاگ بزم اندیشه.

۲۹. محمد موسی اکبری، اندیشه سیاسی، اجتماعی ملافیض محمدکاتب هزاره (ره)، منتشرشده در سایت سروش صبا و فصلنامه صبا.

۳۰. سلمان نوری، نقش علامه فیض محمدکاتب هزاره در جنبش مشروطیت افغانستان، منتشرشده در سایت سروش صبا و فصلنامه صبا.

۳۱. غلام سخی ارزگانی، نسل‌کشی و جنایات ضد بشری به روایت سراج التواریخ در افغانستان، منتشرشده در سایت هزاره اینترنشنال.

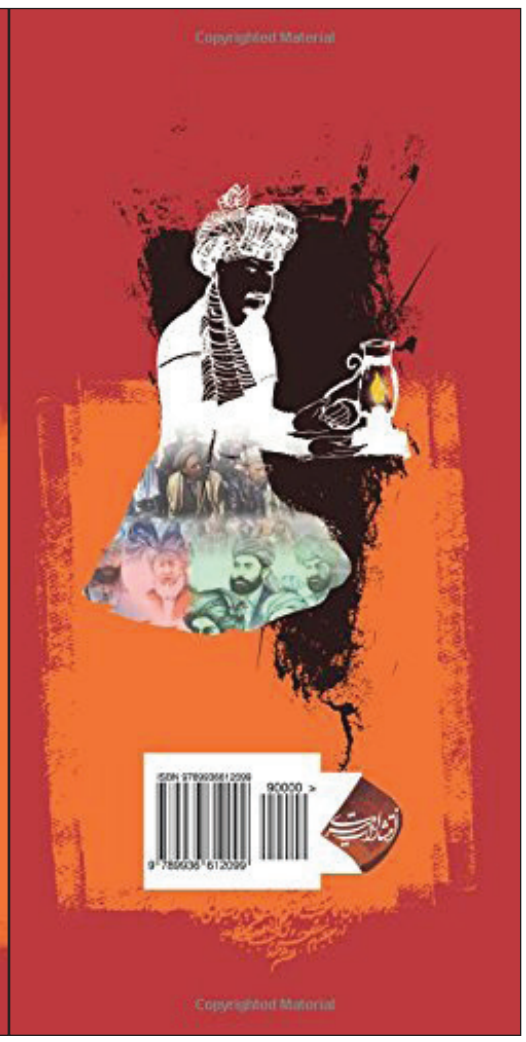
۳۲. بازتاب‌های ستم بر زن هزاره در سراج التواریخ؛ نصیر مهرین، منتشرشده در سایت ویستا، مجله خانه و خانواده.

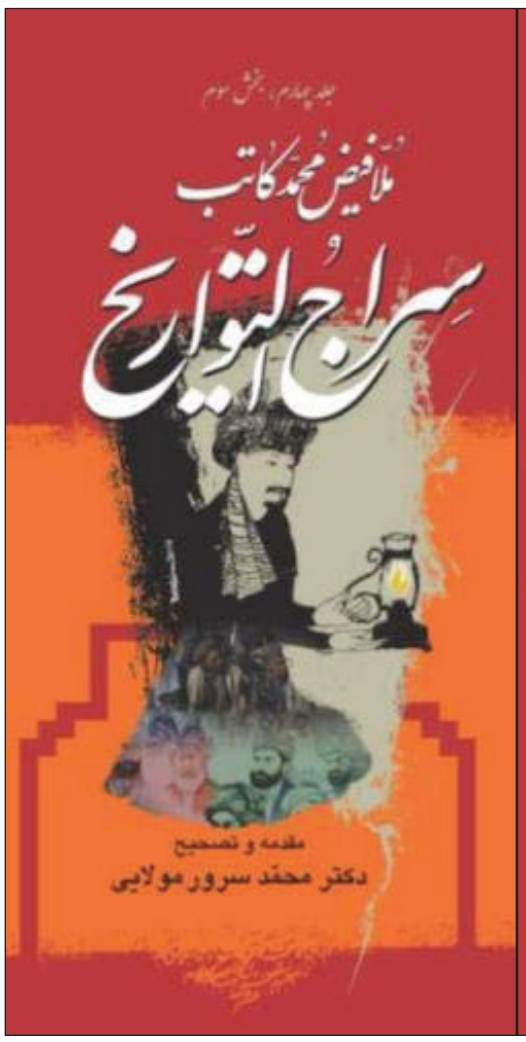
۳۳. نائل، حسین(۱۳۶۵)، یادنامه کاتب(مقالات سیمنار بین‌المللی فیض محمد کاتب)، کابل، مطبعه دولتی، اول.

۳۴. نائل، حسین(۱۳۷۶)، پژوهشی در بازنمایی و بازشناسی آثار کاتب، سراج، مجله مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، سال سوم، شماره ۱۲.

۳۵. نائل، حسین(۱۳۷۶)، سایه‌روشن‌های از زندگی فیض محمد کاتب، سراج، مجله مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، سال سوم، شماره ۱۲.

۳۶. نائل، حسین(۱۳۷۸)، پژوهشی درباره سراج التواریخ ملافیض محمد کاتب ، سراج، قم، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، سال ششم(بهار و تابستان۱۳۷۸)، شماره۱۶-۱۷.





۳۷. یزدانی، حسینعلی(۱۳۶۶)، تحقیق پیرامون زندگی شهید ملافیض محمدکاتب، پیام مستضعفین، قم، نشریه سازمان نصر افغانستان، شماره۷-۶۸.

۳۸. رضوی غزنوی، علی(۱۳۷۶)، به یاد فیض محمد کاتب پیش‌آهنگ تاریخ‌نویسی در افغانستان معاصر، سراج، مجله مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، سال سوم، شماره ۱۲.

۳۹. رضوی غزنوی، علی(۱۳۷۶)، سیر نثر دری در افغانستان، سراج، مجله مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، سال سوم، شماره۱۲.

۴۰. رضوی غزنوی، علی(۱۳۷۸)، ملافیض محمد کاتب و سراج التواریخ، ، سراج، قم، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، سال پنجم (زمستان۱۳۷۷)، شماره ۱۵.

۴۱. عبدالصابر جنبش، یادی از فیض محمد کاتب هزاره، فصلنامه خط سوم شماره هشتم و نهم بهار و تابستان ۱۳۸۵ ش.

۴۲. حاج کاظم یزدانی، تحقیقی پیرامون زندگانی ملا فیض محمد کاتب، فصل‌نامه سراج سال اول، شمارهٔ دوم زمستان ۱۳۷۳ ش.

۴۳. حسین نائل، سایه روشنایی زندگی فیض محمد کاتب، فصل‌نامه سراج سال سوم، شماره دوازدهم تابستان ۱۳۷۶.

۴۴. بیک باباپور، یوسف، سراج التواریخ ملافیض محمد کاتب هزاره‌ای، مجله آینه پژوهش، شماره ۱۳۲ سال ۱۳۹۰.

۴۵. جنبش عبدالصابر، فیض محمد کاتب هزاره یا بیهقی ثانی، خورشید، کابل، سال سوم، شماره ۶ ، ۱۳۸۵.

۴۶. حسن زندیه و ام فروه موسوی، شیوه تاریخ‌نگاری و تاریخ نگری فیض محمدکاتب (براساس سراج التواریخ)، سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، شماره ۴۶ سال ۱۳۹۸.

۴۷. محمد یعقوب یسنا، زندگی‌نامه و آثار فیض محمد کاتب، منتشرشده در سایت خراسان زمین، تاریخ انتشار ۲۵ جوزا، ۱۳۸۷.

۴۸. علی امیری، فیضی از فیوضات، در ذکر زندگی و احوال ملافیض محمد کاتب هزاره، یادنامه کاتب، کابل، بنیاد اندیشه

۴۹. علی امیری، تجدید سنت یا اخذ تجدد؟، یادنامه کاتب، کابل، بنیاد اندیشه

۵۰. حسین بیانی راد، روش‌شناسی «آنال‌نگاری شرقی» در تاریخ‌نگاری افغانستان، یادنامه کاتب، کابل، بنیاد اندیشه.

۵۱. جایگاه نثر فیض محمد کاتب هزاره در فارسی دری معاصر افغانستان (بر مبنای سراج التواریخ)، یادنامه کاتب، کابل ، بنیاد اندیشه،

۵۲. محمدباقر حسنی، اندیشهٔ سیاسی ملا فیض‌محمد کاتب هزاره، یادنامه کاتب،کابل، بنیاد اندیشه.

۵۳. غلام‌رضا جاویدی، فیض‌محمد کاتب و آسیب‌های تاریخ‌نگاری افغانستان، یادنامه کاتب، کابل، بنیاد اندیشه.

۵۴. دکتر محی‌الدین مهدی، سفرنامه عبدالرحمن(راه دشوار رسیدن به سلطنت)، یادنامه کاتب، کابل، بنیاد اندیشه.

۵۵. غفور لیوال، کاتب و مشروطیت، یادنامه کاتب، کابل، بنیاد اندیشه.

۵۶. حسیب احسانی، تاریخ و تفکر، یادنامه کاتب، کابل، بنیاد اندیشه.

۵۷. محمد عارف محبی، بازتاب موقعیت زنان افغانستانی در سراج التواریخ، یادنامه کاتب/ کابل، بنیاد اندیشه.

۵۸. حسیب احسانی بهسودی، میراث مکتوب ملا فیض‌محمد کاتب هزاره،یادنامه کاتب/ کابل، بنیاد اندیشه.

۵۹. دکتر امان‌الله فصیحی، روایت کاتب از مناسبات خشونت و قدرت در زمان امیرعبدالرحمن، یادنامه کاتب، کابل، بنیاد اندیشه.

۶۰. حسین رهیاب(بلخی)، تطبیق تحولات دوره عبدالرحمن با اعلامیه جهانی حقوق بشر، یادنامه کاتب،کابل، بنیاد اندیشه.

۶۱. نصرالله علیزاده، فعالیت سیاسی ملا فیض‌محمد کاتب هزاره،یادنامه کاتب،کابل، بنیاد اندیشه.

۶۲. بصیراحمد حسین‌زاده، نگاهی به کتاب سراج التواریخ، یادنامه کاتب، کابل، بنیاد اندیشه.

۴. ویژه‌نامه و مجموعه مقالات

۱. اورال، ویژه‌نامه فیض محمد کاتب هزاره، صاحب‌امتیاز موسسه فرهنگی اورال. مدیرمسئول جواد محقق. مجله در ۷۵ صفحه با مقالات کوتاه و توصیفی ویژه‌نامه را در خارج از کشور، در کشور هولند تهیه و منتشر کرده است.

۲. سیمینار بین‌المللی به مناسبت یک‌صد و سی و مین سال زاد فیض محمد کاتب هزاره، مجموعه گزارش‌ها، پیام‌ها و مقالات پژوهشی، گردآورنده جلال‌الدین صدیقی، کابل، انتشارات بنیاد اندیشه و انتشارات امیری، ۱۳۹۵.

۳. پدر تاریخ‌نگاری افغانستان، مجموعه مقالات؛ این مجموعه دربرگیرندهٔ سخنرانی‌ها، بیانیه‌ها و مقالات تخصصی است که در سمینار علمی گرامیداشت علامه فیض‌محمد کاتب ارائه‌شده بود. سمینار کاتب زمستان ۱۳۹۵ از سوی بنیاد اندیشه و نهاد ریاست جمهوری، تاریخ ۲۱ دلو در قصر سلام خانه ارگ ریاست جمهوری و هتل انترکانتینتال برگزار شد.

۴. یادنامه کاتب: مجموعه مقالات/ مجموعه مقالات یادنامه کاتب، به کوشش حسین نائل؛ ویراستار علی پیام، تهران: امیری؛ بنیاد اندیشه، ۱۳۹۵،۱۲۷ صفحه.

۵. پایان‌نامه‌ها

۱. محمدرضا باقری، جنبش عتدالتخواهی در اندیشه کاتب هزاره، دانشگاه ادیان و مذاهب، اندیشه معاصر مسلمین، ۱۳۴۰۲، [مقطع دکتری]

۲. محمدباقر حسنی، اندیشه سیاسی ملافیض محمد کاتب، جامعهٔ المصطفی، علوم سیاسی، ۱۳۸۸، [کارشناسی ارشد]

۳. ام فروه موسوی، جایگاه نثر فیض محمد کاتب هزاره در فارسی دری معاصر افغانستان (بر مبنای سراج التواریخ)، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) - قزوین - دانشکده علوم انسانی ۱۳۹۲،[کارشناسی ارشد]

گزارشی از:
مراسم یادبود نسل‌کشی هزاره‌ها به‌مناسبت ۲۵ سپتامبر و سالیاد شهدای آموزشگاه کاج در آمریکا

محمد سخی رضایی*

به مناسبت ۵۲ سپتامبر روز یادبود نسل‌کشی هزاره‌ها در یک و نیم قرن اخیر و نخستین سالیاد کشتار خونین آموزشگاه کاج کابل مجلس گرامی‌داشت و یادبود در روز ۰۳ سپتامبر با حضور شخصیت‌های سیاسی، علمی، فرهنگی و جوانان افغانستانی و شماری از علاقمندان آمریکایی در شهر کمبریج ایالت مساچوست آمریکا برگزار شد.

در این نشست یک روزه در سه محور تاریخ جنوساید هزاره‌ها، تحلیل مسایل و شرایط فعلی افغانستان و ارزیابی فرصت‌ها و تهدیدها جهت توقف جنوساید هزاره‌ها در افغانستان سخن گفته شد. این محفل با تلاش شماری از فعالان فرهنگی و مدنی و با مدیریت داکتر مستوره شفایی و همکاران ایشان برگزار شده بود.

سخنرانان این محفل روی نسل‌کشی هزاره‌ها که یکی از اقوام بومی و بزرگ افغانستان‌اند در ادوار تاریخی بخصوص از زمان عبدالرحمان خان که نزدیک به ۲۶ فیصد این مردم قتل عام شدند تا سال‌های اخیر تأکید کرده و آماری از نسل‌کشی هزاره‌ها را در مکاتب، مساجد، کلوپ‌های ورزشی، شفاخانه‌ها و مسیرها در سال‌های اخیر با جزئیات ارائه کردند.

در این محفل موارد زیر مورد تأکید سخنرانان و شرکت کنندگان قرار گرفت:

• سازمان ملل متحد و جامعه جهانی می‌بایست طبق تعریف جنوساید و نسل‌کشی در اسناد این سازمان، حملات هدفمند و سیستماتیک علیه مردم هزاره را به عنوان مصداق نسل‌کشی به رسمیت بشناسند.

• یک سیستم حفاظتی بین‌المللی برای حفاظت از مردم هزاره و رسیدگی به قربانیان و بازماندگان این جنایات ایجاد شود.

• نسل‌کشی هزاره‌ها باید مستند شود و با سازمان‌های حقوق بشری بین‌المللی شریک شود.

• تاریخ نسل‌کشی هزاره‌ها باید زنده نگه داشته شود تا از تکرار تاریخ جلوگیری شود.

• جنایات و کشتار هدفمند و غصب سرزمینی و کوچ اجباری مردم که این روزها در نقاط و ولایات مختلف افغانستان توسط گروه حاکم و یا با حمایت آنان صورت می‌گیرد، مستندسازی شده و به نهادهای بین‌المللی ارائه شود.

• محکمه کیفری بین‌المللی در زمینه ورود نموده و تحقیق خود را با هدف تحت تعقیب قرار دادن عاملان این جنایات آغاز نموده و آنان را به پنجه قانون بسپارد.

• جنایات ضد بشری که در گذشته واقع شده و یا در حال حاضر به نحوی علیه مردم افغانستان بخصوص زنان و هزاره‌ها در حال تحقق است، قابل بخشش نیست و مبارزه علیه این پدیده شوم باید در سطح دنیا ادامه داشته باشد.

• بزرگداشت و یادآوری قربانیانی که به دلیل مبارزه برای آزادی و حقوق بشر جان شان را از دست داده‌اند، باید ادامه داشته باشد و احترام و کرامت انسانی آنان حفظ شود.

• در دادخوهی خود از زبان توهین و تحقیر خودداری نموده و کرامت انسانی می‌بایست رعایت شود.

• برای به رسمیت شناختن جنوساید هزاره‌ها همراه با آپارتاید جنسیتی که در حال حاضر در افغانستان به شدت جریان دارد، اقدامات مشترک و کمپین جهانی صورت بگیرد.

قابل یادآوری است که در این محفل خانم‌ها و آقایان هر یک داکتر سیما سمر، رئیس حقوق بشر پیشین افغانستان، داکتر مستوره شفایی پژوهشگر در دانشگاه هاروارد و مدافع حقوق زن، داکتر زهرا لطفی پژوهشگر تاریخ، جاوید رضایی استاد دانشگاه تفت(ftaT)، جواد رجایی و ضیا نوری به ایرد سخن پرداختند.

در آخر این نشست قطعنامه‌ای در ۵ ماده به زبان انگلیسی منتشر شد.

متن قطع‌نامه شرکت کنندگان سمینار بزرگداشت ۵۲ سپتامبر به مناسبت روز نسل کشی هزاره‌ها در آمریکا

In support of Stop Hazara Genocide and considering September 25th as a Hazara Genocide Day
Dear Countrymen and women and people of the world:

Hazaras are one of the major ethnic groups in Afghanistan that have immensely suffered violence and systematic discrimination. This Shia-Muslim ethnic group in a majority Sunni country has been subjected to mass killings and genocide in the past hundred years.

Genocide of Hazaras began during King Abdur Rahman's regime and continues until now in one capacity or another. According to documents, adopted by the United Nations-associated Minority Rights Group, more than half of the Hazara population was massacred, enslaved, and fled to other countries between 1891-1893 including Pakistan, Iran, and Central Asian.

Then in 1998, after capturing Mazar-e-Sharif, the Taliban massacred thousands of Hazara people as documented by rights groups. According to the research of Human Rights watch, the Taliban massacred more than 2,000 Hazara people in Mazar-e-Sharif; other sources have recorded the number of these victims as more than 15,000. After the mass killing of Hazaras in Mazar-e-Sharif, other massacres took place in Yakavlang, Kotel Rabatak, Bamiyan, and Kanda Posht Shahjoi area of Zabul province.

Over the past twenty years, especially since 2014, a large number of targeted killing have been launched against Hazara civilians in their schools, community centers, and even maternity hospital and wedding parties killing thousands of Hazaras. Currently, in addition to mass killings, a large number of Hazara people from Daikundi, Helmand, Kabul and Mazar-e-Sharif have been forcibly displaced from their ancestral lands.

Recently, the burning of villages the destruction of saplings and the agricultural lands by the Kochis and the Taliban have added to this unending grief. Since August 15, 2021, in Uruzgan province alone, more than 17 Hazara people have been targeted and systematically killed. The most recent killing was the beheading of a man and his child by the Taliban, which did not receive any media coverage.

These series of attacks and murders have specifically targeted the Hazara people and there is clear evidence that the purpose and motivation of the perpetrators of these heinous crimes is to annihilate Hazaras as a people.

Therefore, all the elements (material and spiritual) and conditions of the crime of genocide included in the second article of the Convention on the Prohibition and Punishment of Genocide, have been realized in the crimes committed against the Hazaras, and these cases are clear examples of genocide. However, none of the crimes against humanity against the Hazaras in Afghanistan have been investigated by the relevant national and international institutions. None of the perpetrators and perpetrators of these barbaric attacks have been brought to justice, and no action has been taken to ensure justice and compensate the victims and their survivors. In order to investigate the systematic killings of the Hazaras and bring to justice the perpetrators of the crimes of genocide against the Hazaras, we present our demands to all human rights institutions, world governments, and especially the United Nations.

1- Call upon the United Nations and the international community to recognize the targeted and systematic attacks against the Hazara people in Afghanistan as an example of the crime of genocide.

2- Call upon the United Nations to form an investigation/fact-finding commission to investigate the genocide of Hazaras and start its work as soon as possible.

3- Call upon the United Nations, the international community, especially the United States of America, the European Union, and other countries involved in Afghanistan's affairs, to take immediate and practical measures to protect the Hazara people, including the creation of an internal protection system with international assistance and supervision. Take care of victims and survivors of the mentioned crimes and their families.

4- We ask the International Criminal Court to start its investigation on the genocide of the Hazaras in Afghanistan in order to identify, prosecute, and punish the perpetrators of these crimes, and put the effective handling of this case on its agenda.

5- We ask the international community and refugee countries to consider the special situation and special vulnerability of the Hazara people in Afghanistan, who have been subjected to discrimination, persecution, torture and mass murder for centuries, and prioritize their resettlement.

اعلامیه حزب عدالت و آزادی افغانستان در مورد مبارزات مردم فلسطین و جنگ اخیر

بسم الله الرحمن الرحیم

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ. (سوره حج آیه ۳۹)

ترجمه: به کسانی که [ستمکارانه] مورد جنگ و هجوم قرار می‌گیرند، چون به آنان ستم شده، اذن جنگ داده شده، مسلماً خدا بر یاری دادن آنان توانا است.

عملیات غافلگیرانه، جسورانه، گسترده و بی‌پیشینه‌ای که توسط مبارزان فلسطینی در ۷ اکتوبر ۲۰۲۳ در سرزمین‌های اشغالی آغاز گردید، بدون مبالغه نه تنها اسرائیل بلکه جهان را غافلگیر نمود و در بهت و حیرت فرو برد. این حادثه دورنمای جدیدی از جنگ، خشونت و کشتار مردم بی‌گناه و غیر نظامی را در ابعاد وسیع‌تر، خشن‌تر و با شدت بیشتر به نمایش گذاشت و اگر حوادث به این سمت انکشاف پیدا کند، شاهد کشتار و خون‌ریزی‌ای خواهیم بود که فاجعه تمام عیار انسانی را رقم خواهد زد و چنین وضعیتی نه از نظر انسانی، حقوق بشری و قوانین بین المللی پذیرفتنی است و نه به نفع دو طرف درگیر خواهد بود.

این حادثه باید جهان را وادار کند که به‌صورت جدی به زمینه‌ها و عوامل این منازعه طولانی و خونین نگاه انداخته و راه حل اساسی و دائمی مسئله را جستجو کنند. در غیر این صورت، چرخه خون و خشونت که بیش از هفت دهه دوام نموده و مردم مظلوم فلسطین قربانی همیشگی آن بوده‌اند همچنان ادامه خواهد یافت و حوادث حیرت‌آور و خونین مثل حادثه روز ۷ اکتوبر با قدرت و خشونت بیشتر در آینده نیز اتفاق خواهد افتاد.

آشکار است که نه تنها داعیه برحق و عادلانه مردم مظلوم فلسطین برای تعیین حق سرنوشت و حقوق اساسی و انسانی آنان به‌طور وسیع و در طول بیش از ۷۰ سال توسط اسرائیل پایمال شده و نادیده گرفته شده است، بلکه ظلم، اجحاف، کشتار، زندانی نمودن‌های غیر قانونی و شکنجه در ابعاد وسیع و برای مدت طولانی بر مردم فلسطین اعمال گردیده است. غصب مزارع و املاک شخصی مردم، تخریب منازل مسکونی، بیرون راندن مردم از خانه‌های‌شان، ایجاد شهرک‌های غیر قانونی، کنترل کامل تمام فعالیت‌ها و زندگی روزمره مردم و بالاخره اشغال سرزمین مردم فلسطین که گوشه‌ای از جنایات وسیع حکومت اسرائیل می‌باشد، عامل اصلی این منازعه درازمدت و همچنان حادثه ۷ اکتوبر می‌باشد. تاریخ به‌صورت آشکار نشان می‌دهد که اعمال زور و خشونت و نادیده گرفتن خواست‌های عادلانه و حقوق شناخته شده ملت فلسطین هیچگاه نتوانسته است این چرخه خشونت و کشتار را متوقف نماید و ادامه این روش بعد از حادثه ۷ اکتوبر نیز نمی‌تواند صلح و آرامش را برای اسرائیل به ارمغان آورد.

با درنظرداشت آنچه گفته شد دیدگاه ما این است که روش‌ها و سیاست‌های گذشته نمی‌تواند این منازعه مزمن، خونین وتاسف بار را حل کند. تلاش‌های ناموفق گذشته از «کمپ دیوید» گرفته تا «اسلو» نمونه‌های بارز برای اثبات این مدعا می‌باشد. بنابراین حادثه ۷ اکتوبر باید دو طرف و کشورهای ذینفع در قضیه بخصوص ایالات متحده امریکا را وادار کند تا با تلاش واقع‌بینانه و تصامیم جدید راه حل پایدار و عادلانه برای منازعه اسرائیل و فلسطین را جستجو نمایند و گرنه، وضع موجود ادامه یافته و رنج و درد بیشتری را برمردم بی‌گناه در منطقه تحمیل خواهد نمود. تصمیم تهاجم و عملیات گسترده در نوار غزه نمونه دیگری از سیاست‌های شکست خورده گذشته می‌باشد که نه تنها پیام آور صلح و آرامش نیست که به تشدید جنگ و خشونت کمک خواهد نمود. بنا براین این عملیات و تهاجم علیه مردم غزه باید متوقف گردیده و تمرکز برای ایجاد صلح پایدار صورت گیرد که خاتمه دادن به اشغال و تامین حقوق و خواست‌های عادلانه مردم فلسطین سنگ بنای آن می‌باشد.

حزب عدالت و آزادی افغانستان
۱۷ میزان ۱۴۰۲

اعلامیه مطبوعاتی حزب عدالت و آزادی افغانستان در پیوند به‌وضعیت مهاجرین هموطن مقیم پاکستان و ایران

بحران‌های مداوم ناشی از بی‌ثباتی، جنگ و فروپاشی‌های مکرر در طول پنج دهه اخیر، پیامدهای ناگواری را بر زندگی مردم افغانستان تحمیل کرده است. مهاجرت و پناه‌گزینی میلیونی یکی از تلخ‌ترین این پیامدها است.

دو کشور همسایه پاکستان و ایران به دلیل داشتن اشتراکات فرهنگی و تاریخی و دینی و موقعیت نزدیک جغرافیایی، انتخاب آسان و نخست اکثریت قاطع مهاجرین افغانستانی دراین پناه‌گزینی مکرر و تلخ بوده است. پیش از استیلای مجدد طالبان بر کشور که فضای وطن تا حدودی برای زندگی مناسب بود، تعداد آوارگان در دو کشور همسایه تا حد زیادی تقلیل یافته بود. اما با تسلط دوباره طالبان بر زندگی مردم و عمومیت یافتن سرکوب و سلب تمامی حقوق انسانی و شهروندی ، بار دیگر سیلی از آوارگان از سراسرافغانستان به این دو کشور سرازیرگردیدند. از ویژگی این مهاجرت میلیونی، ایجاد گرفتاری و مشکلات فراوان برای میزبان‌هاست. اما حکومت‌ها و مردم مسلمان دو کشور همسایه تا هنوز با بردباری و روحیه اخوت اسلامی گرفتاری‌های ناشی از حضور میلیونی هموطنان مارا تحمل کرده اند.

دردو هفته اخیر در کنار اخبار تلخ و ناگوار از مظالم وصف ناپذیر و نقض گسترده حقوق شهروندان بی‌پناه، توسط رژیم جبار طالبان در سراسر کشور، خبرهای ناخوشایندی از دو کشور همسایه ایران و پاکستان در ارتباط با مهاجرین، شنیده می‌شود. گزارش‌ها حاکی از آن است که مقامات ذیربط حکومت موقت پاکستان تصمیم گرفته اند میلیون‌ها مهاجر هموطن مارا بر خلاف میل شان به صورت کتله‌ای و توام با خشونت به افغانستان تحت تسلط طالبان بازگردانند. این تصمیم بدور از روحیه همسایگی، اخوت و رأفت اسلامی، موجب تشویش و نگرانی شدید خانواده‌ها و اکثریت مهاجران بخاطر وضعیت و عواقب اخراج شان، گردیده است. علاوه بر پاکستان، در برخی از مناطق ایران منازل و اماکن محل زندگی مهاجران مورد حمله و سنگباران بعضی افراد غیر مسؤل و خودسر قرارگرفته و در مواردی تعدادی از هموطنان ما مورد اذیت و آزار ولت و کوب قرارگرفته اند.

حزب عدالت و آزادی افغانستان در این ارتباط موارد آتی را به استحضار مقامات مسئول ملل متحد، نهادهای ذیربط کشورهای همسایه و نخبگان هموطن مقیم دراین دو کشور می‌رساند:

۱- ما ازکمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد ، مصرانه می‌خواهیم که بر اساس مکلفیت سازمانی خویش هرچه عاجل در راستای حل مشکلات کمک به مهاجرین بی‌پناه که درمعرض اخراج اجباری قراردارند، اقدامات لازم را به عمل آورده و در تعامل با مقامات ذیربط جمهوری اسلامی پاکستان و جمهوری اسلامی ایران مشکل را حل نموده و میلیون‌ها هموطن ما را از تشویش و نگرانی نجات دهد.

۲-از دولت جمهوری اسلامی ایران، که با بردباری و روحیه اخوت دینی در این مدت طولانی میزبان تعداد زیادی ازهموطنان ما بوده اند می‌خواهیم که بر مبنای مکلفیت دینی، انسانی و همسایگی، مهاجرانی را که از ظلم و ستم طالبان خانه و کاشانه خویش را رها کرده و با تمامی تلخی‌هایی که زندگی درغربت به کام شان ریخته باز هم به ایران پناه گزین شده اند، از حمایت خویش محروم نساخته و تا زمانی که کشور ما دوباره برای برگشت داوطلبانه مساعد شود، حضور هموطنان مارا تحمل نماید. دراین شرائط افراد و خانواده‌هایی که با رژیم طالبان، مشکل سیاسی و امنیتی دارند برگرداندن آنان جان شان را به خطر می ندازد و مستحق حمایت‌های جدی مردم و حکومت ایران اسلامی اند.

۳-از حکومت موقت پاکستان نیز می‌خواهیم که در شرایطی که زندگی در زیرسلطه ظالمانه طالبان برای بسیاری از مردم ما تحمل ناپذیر گردیده و مردم از روی ناچاری و استیصال و برای زنده ماندن به کشور همسایه پناه آورده اند، مثل گذشته از رفتار انسانی و اسلامی در قبال مهاجران کار بگیرند و از گرفتاری و اخراج توأم با خشونت شان اجتناب نمایند.

۴-از تمام نخبگان و عالمان دینی مقیم در این دو کشور، نیزمی‌خواهیم که به حکم وظیفه انسانی و دینی با مقامات مسئول هر دو کشور از نزدیک در تماس شده و با گفت وگوهای سازنده، برای کاستن از تشویش و رنج آوارگان هموطن اقدام نمایند.

به امید روزی که شاهد پایان همه رنج‌های مردم خویش باشیم.

حزب عدالت و آزادی افغانستان
۱۷میزان ۱۴۰۲

راه عدالت

سال اول ● شماره ۴ ● سه‌شنبه ● ۱۸ میزان ۱۴۰۲ ● ۱۰اکتوبر ۲۰۲۳

پیام تسلیت حزب عدالت و آزادی افغانستان به مناسبت زلزله فاجعه‌بار در هرات باستان

صبح روز (۱۵ میزان ۱۴۰۲) زلزله شدیدی بخش‌هایی از کشور به خصوص ولایت هرات را تکان داد که بر اثر آن خسارات هنگفت جانی و مالی بر مردم مظلوم ما وارد گردید. متاسفانه در این حادثه طبیعی که مرکز آن ولسوالی زنده‌جان ولایت هرات اعلان گردیده است صدها نفر جان خویش را از دست داده اند و صدها تن دیگر مجروح شده اند و خانه‌های بسیاری از مردم به طول کامل تخریب گردیده و خسارات هنگفتی بر آنان وارد شده است.

حزب عدالت و آزادی افغانستان این مصیبت هولناک را برای مردم افغانستان به خصوص آسیب دیدگان در غرب کشور تسلیت می‌گوید و از پیشگاه خداوند بزرگ برای جان باختگان رحمت و برای بازماندگان صبر استدعا دارد.

ما هم‌چنین از همه هموطنان خویش در سراسر جهان و افغانستان می‌خواهیم که به یاری هموطنان آسیب دیده خویش بشتابند و از هیچگونه کمکی در این راستا دریغ نورزند.

حزب عدالت و آزادی افغانستان هم‌چنین از کشورهای همسایه و دوست و سازمان‌های بین المللی می‌خواهد که به خصوص در بخش مواد غذایی و دارویی به کمک مردم آسیب دیده بپردازند. هم‌چنین از جمهوری اسلامی ایران که در نزدیکی محل حادثه قرار دارد و بخش‌هایی از این کشور نیز از این حادثه طبیعی متاثر گردیده است تقاضا داریم که برای تداوی مجروحین از هیچگونه کمکی دریغ نورزیده و مثل همیشه در کنار مردم افغانستان باشد.

بدون شک گروه حاکم ظرفیت رسیدگی به مصیبت وارده بر مردم را ندارد و از این رو ایجاب می‌کند که نهادهای بین المللی و کشورهای دوست توجه بیشتری به این قضیه نمایند. مردم افغانستان که متاثر از فقر اقتصادی شدید و فقدان یک نظام مشروع به سر می‌برند، این حادثه مصیبت مضاعف را بر آنان وارد کرده است. امیدواریم که همه هموطنان و هم‌چنین کشورهای دوست و نهادهای بین المللی توجه بیشتر به آسیب دیدگان داشته باشند.



راه عدالت
ارگان نشراتی حزب عدالت و آزادی افغانستان
زیر نظر هیات تحریریه
آدرس الکترونیکی: www.jfp-af.org
آدرس ایمیل: info@jfp-af.org